



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



تنہا ویلہ الوبیکے

مؤلف: محمد حقیق مرادی

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گزیده دایره المعارف تهاویل الربیع

نویسنده:

محمد محقق مرندی

ناشر چاپی:

سیرت قلم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
گزیده دایره المعارف تهاویل الربیع جلد ۱	۱۴
مشخصات کتاب	۱۴
اشاره	۱۴
زبان حال مؤلف و لجنه بررسی	۱۹
پیشگفتار	۲۱
۱. لطف بسیار بزرگ	۲۲
۲. بلی شهادت موئی هم انسان را به بهشت می برد.	۲۲
۳. حقیقتی که دیگران هم نتوانستند منکر آن شوند.	۲۳
۴. یک چیز بود که یوسف(علیه السلام) را عزیز و زلیخا را ذلیل کرد.	۲۴
۵. بدبختی هم خالی از خوبی نیست.	۲۴
۶. بودن قضیب ممشوق به دست سواده بن قیس، خلاف عصمت است.	۲۴
۷. غذای حرام نمی گذارد انسان حتی موعظه امام حسین(علیه السلام) را بشنود.	۲۵
۸. جای خوب را از کجا بشناسیم و اصل پیدایش آن از چه زمانی است.	۲۵
۹. نشانه جای خوب.	۲۶
۱۰. چائی را چطور دم کنیم.	۲۶
۱۱. حضرت یوسف(علیه السلام) به ریسمان محکم توحید خالص چنگ زد و به اوج عزت رسید.	۲۶
۱۲. لطیفه	۲۷
۱۳. عظمت حضرت فاطمه الزهراء(علیها السلام) در کتب دیگران.	۲۷
۱۴. زنگ خطر به صدا در می آید.	۲۷
۱۵. انحطاط مسلمین و ترقی اروپا از یک نقطه شروع شده است.	۲۸
۱۶. ادبی را قرآن در امر رعیت نوازی، تعلیم می کند.	۲۸
۱۷. ملاً هدهد.	۲۹
۱۸- چرا ابن یامین فرزندان را، به نام گرگ و پیراهن و خون، نام گذاری می کند.	۲۹

۱۹. چرا پس از آن که غذای حضرت مریم(علیها السلام) در محراب عبادتش حاضر می شد، خطاب «وهّزی الیک» به او رسید. ۳۰
۲۰. تا به دجله نیفتاده بود، خدا را ندیده بود. ۳۰
۲۱. نکته جالب در تجهیز امام زمان عجل الله فرجه الشریف ۳۱
۲۲. الله اکبر از این گذشت و از این آقائی (الف). ۳۱
۲۳. الله اکبر از این گذشت و از این آقائی (ب). ۳۲
۲۴. تسخیر روح استاد و سؤال از اوضاع عالم بعد از مرگ. ۳۲
۲۵. حالا بشنو شدت مرگ را و حواست جمع باشد. ۳۲
۲۶. خلاف شرع هائی که در ما بین مردم رایج است. ۳۳
۲۷. بلی مفهوم لقب هم حتی حجّت است. ۳۵
۲۸. امام زمان عجل الله فرجه در احمد نام داشتن نیز هم نام پیغمبر(صلی الله علیه و آله) است. ۳۶
۲۹. بیرهیز از خارج شدن از مشاهد مشرفه، به روز پنجشنبه. ۳۶
۳۰. خشک شدن دریاچه ساوه که از ارهاصات است، جایش کجا بود؟ ۳۷
۳۱. باز هم سلام نمی کنی. ۳۷
۳۲. نکته ای که خیلی ها از آن غافلند. ۳۷
۳۳. اهل البیت(علیه السلام) به رفتن مهمانشان کمک نمی کردند. ۳۸
۳۴. در مدّت کم، چطور سی هزار نفر در کربلا حاضر شدند. ۳۸
۳۵. تاریخ تولّد و رحلت حضرت معصومه(علیها السلام). ۳۸
۳۶. عاشورای سال ۶۱، مطابق با چه ماهی از سنه شمسی و چه سال و ماهی از سنه میلادی بود. ۳۹
۳۷. سه توجیه لطیف. ۳۹
۳۸. پیغمبر(صلی الله علیه و آله) هم خدا را به حق حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قسم می دهد. ۴۰
۳۹. تفاوت این دو تعبیر حکایت از کمال لطف می کند. ۴۰
۴۰. بدبخت از داخل دریا تشنه برگشت. ۴۱
۴۱. هفهاف بصری یا آخرین شهید کربلا به روز عاشورا. ۴۱
۴۲. بلی حتی در بعضی از موضوعات تفحص لازم است. ۴۲
۴۳. بنی امیه چند اطلاق دارد؟ و ملعون کدام است؟ ۴۲
۴۴. به به چه مقامی. ۴۳

- ۴۵- سعی کن پشیمان نباشی که دو دست خود را تا آرنج بجوی. ----- ۴۴
- ۴۶- هر چه خدا خواست، همان می شود. ----- ۴۵
- ۴۷- چند مطلب مفید طبی از کتاب دانستنیهای پزشکی. ----- ۴۶
- ۴۸- سخت ترین مصائب از نظر حضرت سکینه(علیها السلام). ----- ۴۶
- ۴۹- پیغمبر(صلی الله علیه و آله) همیشه عزادار حسین(علیه السلام) بود. ----- ۴۶
- ۵۰- ما هم به امام حسین(علیه السلام) نامه محبت نوشته ایم. ----- ۴۷
- ۵۱- قوی ترین پهلوان ها. ----- ۴۷
- ۵۲- شانزده مرتبه نام خدا برده شده است. ----- ۴۷
- ۵۳- آزادی هم شرط دارد. ----- ۴۷
- ۵۴- ترقی هزار و پانصد مرتبه ائی. ----- ۴۷
- ۵۵- داروین هم خدا پرست بود. ----- ۴۸
- ۵۶- عده ای از شهداء کربلا را ترجمه می کنیم. ----- ۴۸
- ۵۷- شفای درد سینه ها در قرآن است. ----- ۴۹
- ۵۸- اصلحک الله معنی لطیفی دارد. ----- ۵۰
- ۵۹- طریق مصرف مال، گواه برچگونگی به دست آوردن آن. ----- ۵۰
- ۶۰- خوشا به حال کسانی که مال حلالی داشته باشند و در صله امام(علیه السلام) به مصرف برسانند. ----- ۵۱
- ۶۱- وضع تاریخ هجری از چه زمانی است؟ و واضع آن کیست؟ و علت وضع چیست؟ ----- ۵۱
- توجه: طغیان قلم مؤلف کتاب « مکاتیب الرسول(صلی الله علیه و آله) »: ----- ۶۰
- ۶۲- صله و زیارت شیعیان صالح، ثواب صله و زیارت امام(علیه السلام) را دارد. ----- ۶۱
- ۶۳- حبیب (رضوان الله تعالی علیه) پسر مظاهر است اشتباه نشود. ----- ۶۱
- ۶۴- برای این که موالیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به کمک امام حسین(علیه السلام) نروند، ابن زیاد چهار هزار و پانصد نفر را زندان کرد. ----- ۶۱
- ۶۵- باز هم بگو دست به خاک زدن تیمم کردن چرا؟ ----- ۶۲
- ۶۶- بچه را از راه تخم گذاری تولید و از راه پستان شیر می دهد. ----- ۶۲
- ۶۷- حدیثی لطیف در فضیلت محبتین اهل بیت(علیه السلام) ----- ۶۳
- ۶۸- جابر هشت، و هر کدام از عبدالله عامری و علی بن جعفر شش معصوم(علیه السلام) را درک کرده اند. ----- ۶۳
- ۶۹- زمانی می آید که مردم ربا خوار شوند، و هر کس اباء کند، گرد ربا او را می گیرد. ----- ۶۴

- ۷۰- خالی از مطایبه نشود. ----- ۶۴
- ۷۱- عزیزترین آیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم است. ----- ۶۴
- ۷۲- اسلام دین عطوفت است و خشونت مسلمانان مربوط به آن نیست. ----- ۶۵
- ۷۳- مسئله ----- ۶۵
- ۷۴- خیررسانان دنیا در آخرت هم خیررسانند. ----- ۶۵
- ۷۵- چرا شیعه بعد از والذالین الحمدلله رب العالمین و دیگران آمین می گویند؟ ----- ۶۶
- ۷۶- تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنه ----- ۶۷
- ۷۷- می خواهی که وحشت قبر نداشته باشی؟ ----- ۶۷
- ۷۸- علمای بزرگ شیعه مؤید بودند. ----- ۶۷
- ۷۹- مداوم تسبیح حضرت زهراء (علیها السلام) شقی نمی شود. ----- ۶۸
- ۸۰- چرا قدماء اصطلاح صحیح و حسن و مؤثق را نداشتند؟ ----- ۶۸
- ۸۱- دست با کفایت امام حسن مجتبی(علیه السلام) و فتح ایران ----- ۶۸
- ۸۲- این دو کتاب به این دو شخصیت نسبت داده می شود ولکن درست نیست. ----- ۷۰
- ۸۳- راز دل و زبان حال هر شیعه. ----- ۷۱
- ۸۴- جواب دو نفر از یک سؤال. ----- ۷۱
- ۸۵- رسم انبیاء بر زیاد کردن موی سر نبود. ----- ۷۱
- ۸۶- وزراء حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه) همه عجم هستند ----- ۷۳
- ۸۷- گر تو دیدی سلام ما برسان ----- ۷۳
- ۸۸- سمره بن جندب توی دیگ آب گرم به درک رفت ----- ۷۳
- ۸۹- شخص روزه دارد دو خوشحالی دارد ----- ۷۴
- ۹۰- چه لذت بخش است، خطایی که در روز محشر به روزه داران می شود. ----- ۷۵
- ۹۱- چرا خداوند متعال روزه را عمل خالص می شمارد. ----- ۷۵
- ۹۲- روزه چه حقی بر انسان دارد. ----- ۷۶
- ۹۳- موفق به درک عید فطر و اضحی نشوید. ----- ۷۶
- ۹۴- فکر نکن که روزه خواری کم مجازاتی دارد. ----- ۷۷
- ۹۵- ناموس برعکس جاسوس. ----- ۷۷

- ۹۶- بلی که خون قربانی هم نجس است. ۷۷
- ۹۷- صیغه متکلم مع الغیر برای چیست؟ ۷۹
- ۹۸- از افتراء گفتن جداً بپرهیز، که خطر دارد ۸۰
- ۹۹- کلام کوتاه ولی خیلی پر معنی. ۸۰
- ۱۰۰- از مطایبه خالی نشود. ۸۰
- ۱۰۱- محل تولد امیرالمؤمنین(علیه السلام) در داخل کعبه کجای آن است؟ ۸۱
- ۱۰۲- مسئله ۸۱
- ۱۰۳- اقرار دشمن جانی ۸۲
- ۱۰۴- بین تفاوت راه از کجا تا به کجاست ۸۲
- ۱۰۵- یا للعجب از این لطافت بیان ۸۳
- ۱۰۶- بیگانه نتوانست، ولی خودی کرد ۸۹
- ۱۰۷- جامع ترین حمدها ۸۹
- ۱۰۸- الجمع مهما امکن اولی ۹۰
- ۱۰۹- چه خاصیت عجیبی دارد سجده های طولانی. ۹۱
- ۱۱۰- آخرین مزه ای که انسان مؤمن در حال جان دادن درک می کند. ۹۱
- ۱۱۱- در رختخواب مردن هم آسان نیست. ۹۱
- ۱۱۲- چیزی که از انسان پوسیده نمی شود. ۹۱
- ۱۱۳- ای دانشمندان اسلامی توجه کنید. ۹۳
- ۱۱۴- چند مطلب مفید طبی از کتاب دانستنی های پزشکی. ۹۳
- ۱۱۵- نحوست سیزده از کجاست؟ ۹۴
- ۱۱۶- عده ای از شهدای کربلا را ترجمه می کنیم. ۹۵
- ۱۱۷- محل ذبح حضرت اسماعیل، در کجای منی است؟ ۹۸
- ۱۱۸- چرا کف کعبه مکرمه از کف مسجدالحرام بلند تر است؟ ۹۸
- ۱۱۹- خطبه النکاح اللطیفه. ۹۹
- دعا بعد از خواندن عقد نکاح ۱۰۰
- ۱۲۰- از مطایبه خالی نشود. ۱۰۰

- ۱۲۱- محاکمه نفس اماره ۱۰۰
- ۱۲۲- طبقات العلماء ۱۰۳
- ۱۲۳- لغت نامه تهاویل الربیع ۱۲۶
- ۱۲۴- حقیقت اسلام را دید و مسلمان شد. ۱۳۱
- ۱۲۵- مسئله ۱۴۸ ۱۳۱
- ۱۲۶- نیرنگ معاویه در مشوش کردن افکار، تا امام حسن(علیه السلام) مجبور به صلح شود ۱۳۲
- ۱۲۷- از سیاستمداران بعید نیست. ۱۳۳
- ۱۲۸- یک روز هفتاد و دو نام دارد ۱۳۳
- ۱۲۹- بلی بصابران چهل قلوهم می دهند. ۱۳۴
- ۱۳۰- عطر مشک از کجا به عمل می آید. ۱۳۵
- ۱۳۱- اخلاص چه گوهر بابرکتی است. ۱۳۶
- ۱۳۲- پادشاه هر مرد و زنی که در خانه کار کند. ۱۳۷
- ۱۳۳- در مقابل قدرت لایتنهای فرقی نیست. ۱۳۸
- ۱۳۴- تأثیر عجیب نگاه ۱۳۸
- ۱۳۵- درخت مسواک در کجا به عمل می آید. ۱۳۹
- ۱۳۶- زهرآبی که روزانه از بدن انسان دفع می شود. ۱۴۰
- ۱۳۷- اشتباه نشود جابر در زیارت اربعین نابینا نبود. ۱۴۰
- ۱۳۸- تعبیر عجیبی از قاتل امام رضا(علیه السلام) ۱۴۱
- ۱۳۹- هر که با آل علی درافتاد و افتاد. ۱۴۳
- ۱۴۰- عمر شش هزار ساله. ۱۴۴
- ۱۴۱- نکات ظریفه از باب نکاح. ۱۴۴
- ۱۴۲- کلمات عالییه المضامین. ۱۴۵
- ۱۴۳- شیعه با چه زحماتی احکام دینشان را دست می آورند. ۱۴۷
- ۱۴۴- امام صادق(علیه السلام) ابوحنیفه را مجاب می کند. ۱۴۷
- ۱۴۵- لو لا علی لهلك عمر. ۱۴۸
- ۱۴۶- اهمیت حق مردم. ۱۴۸

- ۱۴۷- امیرالمؤمنین(علیه السلام) در دقایق عمر خویش چه می کرد. ----- ۱۴۹
- ۱۴۸- افطاری دادن امیرالمؤمنین(علیه السلام) چطور بود. ----- ۱۴۹
- ۱۴۹- اولین کسی که صندوق شکایات را معمول کرد امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود. ----- ۱۵۰
- ۱۵۰- بترسیم از عاقبت حرام. ----- ۱۵۰
- ۱۵۱- اگر ننویسم جفا کرده ام. ----- ۱۵۰
- ۱۵۲- الله اکبر از این کمی غذا و قوت بازو. ----- ۱۵۱
- ۱۵۳- از مطایبه خالی نشود. ----- ۱۵۱
- ۱۵۴- ای چهل ساله ها. ----- ۱۵۲
- ۱۵۵- برگردیم بر آنچه گذشت. ----- ۱۵۲
- ۱۵۶- فلسفه صلح امام حسن(علیه السلام) ----- ۱۵۶
- علت نگارش و تاریخ حیات امام(علیه السلام) ----- ۱۵۷
- اشاره ----- ۱۵۷
- دیبچه یا علت نگارش ----- ۱۵۸
- قطره ای از دریای بیکران یا اجمالی از تاریخ حیات امام حسن(علیه السلام) ----- ۱۶۰
- صلح امام حسن(علیه السلام) و قیام امام حسین(علیه السلام) ----- ۱۶۱
- علی(علیه السلام) وصی خود را معرفی می کند ----- ۱۶۵
- امام حسن(علیه السلام) به منبر تشریف می برد ----- ۱۶۶
- سبقت گرفتن مردم به همدیگر در بیعت آن حضرت: ----- ۱۶۷
- معاویه به کوفه و بصره جاسوس می فرستد ----- ۱۶۷
- چه چیز باعث شد که امام با معاویه به نبرد خیزد ----- ۱۶۸
- نامه دیگر امام به معاویه ----- ۱۶۸
- جواب معاویه به نامه امام(علیه السلام) ----- ۱۶۹
- فرمان معاویه برای جمع آوری لشگر ----- ۱۷۱
- تجهیز قوا از طرف امام(علیه السلام) ----- ۱۷۲
- عبیدالله بن عباس به سرلشگری انتخاب می شود. ----- ۱۷۳
- نیرنگ معاویه در جلب یاران امام(علیه السلام) ----- ۱۷۴

- ۱۷۴ پانصد هزار درهم گرفت و دین را به دنیا فروخت
- ۱۷۵ ایستادگی قیس بن سعد در برابر نیرنگ معاویه
- ۱۷۸ مخالفت مردم با امام حسن(علیه السلام)
- ۱۷۸ لشگر امام مال حضرتش را غارت می کنند:
- ۱۷۹ امام مجروح می شود:
- ۱۸۲ مواد دهگانه صلح نامه
- ۱۸۳ آیا معاویه به این شرط (دوم) عمل کرد؟
- ۱۸۶ خطبه امام پس از نوشتن صلح نامه
- ۱۸۷ اجتماع سه لشگر در نخلیه:
- ۱۸۹ خودداری حسنین(علیه السلام) و قیس بن سعد از بیعت معاویه:
- ۱۹۱ سخنی با خواننده عزیز
- ۱۹۳ علت صلح امام را از زبان خود آن حضرت بشنوید
- ۱۹۵ توضیحات و ملحقات
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ توضیح اول: چرا عثمان کشته شد و قاتل او کیست
- ۲۰۱ توضیح دوم: استفاده معاویه از حماقت مردم شام
- ۲۰۳ توضیح سوم: کشته شدن سعد بن عبادہ انصاری
- ۲۰۴ توضیح چهارم: تبرئه مختار ثقفی
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۷ روایت اول:
- ۲۰۷ روایت دوم:
- ۲۰۷ روایت سوم:
- ۲۰۷ روایت چهارم:
- ۲۰۸ روایت پنجم:
- ۲۰۹ توضیح پنجم: چرا عمر بن عبدالعزیز از لعن مردم بر علی(علیه السلام) جلوگیری کرد
- ۲۱۱ توضیح ششم: جریان داوری ابوموسی و عمر و عاص

- ۲۱۶----- توضیح هفتم: صلح رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با مشرکین مکه در حدیبیه
- ۲۱۶----- اشاره
- ۲۱۷----- مدائنی را بشناسید:
- ۲۱۸----- شبلیجی احتیاج به ترجمه ندارد.
- ۲۱۸----- ابوطالب مکی چه شخصیتی دارد؟
- ۲۱۹----- چند چیز زیاد نبودن عدد ازواج را روشن می کند.
- ۲۲۰----- ریشه یابی این تهمت ناروا
- ۲۲۴----- توضیح
- ۲۲۶----- اسامی کتب مورد مطالعه
- ۲۳۱----- اسامی کتاب هایی که جزء مدارک برگزیده است
- ۲۳۶----- فهرست
- ۲۵۳----- درباره مرکز

گزیده دایره المعارف تهاویل الربیع جلد 1

مشخصات کتاب

سرشناسه: محقق مرندی، محمد

عنوان قراردادی: تهاویل الربیع. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده دایره المعارف تهاویل الربیع / مولف محمد محقق مرندی (دامت برکاته)؛ تنظیم کننده جواد وفادار.

مشخصات نشر: تهران: سیرت قلم، 1396.

مشخصات ظاهری: 3 ج

شابک: 140000 ریال 978-600-95849-2-5

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع: Islam -- Miscellanea

رده بندی کنگره: BP11/م3155ت3155 904218 1396

رده بندی دیویی: 297/02

شماره کتابشناسی ملی: 4895945

وضعیت رکورد: فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

گزیده تهاویل الربیع جلد 1

تألیف: آیت الله حاج شیخ محمد محقق مرندی (دامت برکاته)

ص: 3

نام کتاب: گزیده تهاویل الربیع

مؤلف: آیت الله حاج شیخ محمد محقق مرندی

تصحیح و تنظیم نهائی: جواد وفادار

حروف نگاری و صفحه آرائی: جواد وفادار

ناشر:

چاپ: دیده بان

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مؤلف است

ص: 4

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم.

این چند جلد کتاب موسوم به تهاویل الربیع که از نظرتان می‌گذرد یادداشت‌هایی است که مؤلف آن‌ها را به رسم اجمال نویسی تحریر کرده، نتیجه گلچینی از صدها کتاب است، همان طوری که در مقدمه مؤلف آمده است اگر توضیحی برای مطالب داده شود، شاید تعداد مجلدات به بیش از بیست جلد هم برسد. دلیل بر صدق این ادعا این است که در عرض هیجده سال در ایام تعطیلی حدود دو ماه تابستان، شب‌های ماه رمضان، و صبح پنج‌شنبه‌ها بعد از زیارت عاشورا در طول سال فقط صد جلد از بحار الانوار، و یک دوره روضات الجنات، و یازده جلد از وسائل الشیعه توضیح داده شده است. مؤلف برای اینکه به تعداد دفترها اضافه نکند، سعی کرده است مطالب را به هر عبارتی از فارسی و عربی که مختصر و مفید باشد بنویسد و به مهار کردن مطلب اهمیت داده و به تفصیل عبارت نپرداخته است. کم‌گوی و گزیده‌گوی چون دژ. نظر رفقای پای بحث مؤلف این شد که اگر منظر بمانیم و کتاب با توضیحات بیشتر در اختیار عموم قرار گیرد شاید فرصت از دست برود و به هیچ یک از اجمال و تفصیل نرسیم. به همین خاطر تصمیم بر این شد که به حکم «الفرصت تمّ السحاب»، و «ما لا یدرک کله لا یترک کله»، اقلاً این اجمال را به صورت کتاب و یا سی‌دی، در معرض مطالعه تشنگان اهل تحقیق و جویندگان دانش قرار دهند. انشاء الله در فرصت مناسب برای کامل کردن بحث اقدام خواهد شد. این خام نویسی در عین اجمالی که دارد اکثراً برای عموم قابل استفاده است. بله، استفاده کامل برای فصلائی است که با رمز و اشاره‌آشنایی دارند؛ چون بعضی از مطالب بر غیر محققین

حکم نسخه پزشکی را دارد که فقط با راهنمایی دکتر داروخانه قابل فهم است. لذا از ناظرین محترم تقاضا می شود، که اگر اهل خیره نیستند نظر نداده، ایراد نگیرند. شاید در اقدام دوستان تقدیر از جانب ربّ و دود بود که، زحمات چهل ساله مؤلف، اگر کامل آن در معرض قرار نمی گیرد اجمالش به دست دانش پژوهان برسد که خودشان در فرصت های مناسب به صورت کتاب، خطابه یا به عناوین دیگر در اختیار دوست داران اهل بیت (علیه السلام) قرار دهند. چون در ذیل هر مطلبی آدرس تاب داده شده، احیاناً اگر اجمال از طریق قلم مؤلف حل نشد، از طریق اصل مدرک حلّ شود. در واقع قلم مؤلف حکم پلی را دارد که خواننده را به وادی علوم بیکران معصومین (علیه السلام) می رساند. اگر تکراری در بعضی از مطالب دیده می شود برای آدرس بیشتر دادن است که این خود برای اهل علم مطلوب است. شماره و ترتیب مجلّات با انتخاب رفقا انجام گرفته و الاّ از نظر مؤلف، جلد اول همان است که با استطراف سفینهالبحار شروع شده است. و تاریخ ختم مطالب کتب، بر این گفته بهترین گواه است. در صورت رفیق بودن توفیق، در آینه مشخصات کتب مورد

استفاده، آورده خواهد شد انشاء الله. مناسب است شعری را که یکی از مؤمنین در وصف کتاب سروده است، اینجا بیاوریم.

محقق مرندی برندی شکست

طبع نفس از خود گسست

تهاویل عمرش ربیع من است خوشا آن لو (1) که باد نکو در است

زبان حال مؤلف و لجنه بررسی

این بضاعت مزجاه را به پیشگاه رفیع خاتم اوصیاء مهدی موعود امام عصر عجل الله فرجه الشریف تقدیم نموده، و عرض می کنیم: «یا ایها العزیز مستأ و اهلنا الضّرّ و جئنا بیضاعه مزجاه فاوف، لنا الکیل و تصدق علینا.»

لجنه بررسی نشر تهاویل الربیع

ص: 6

1- . لو نوعی از حلوا، تپه، لب، فرهنگ عمید.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم الابد و العذاب السرمد على اعدائهم و منكرى فضائلهم من الان الى يوم الدين .

بعضی از نظر خوانندگان می گذرد مطالبی است که در مدت عمر با مطالعه صدها کتاب در علوم مختلفه گلچین و استخراج شده است.

اگر الطاف خفیه رب العالمین شامل حال شود، ممکن است در دهها جلد قطور به رشته تحریر و نگارش در آید و به ملاحظه این که بعضی از مختلف آن گلهاى رنگارنگ بهاری و یا پژوهش و تحقیق در انواع دانش است، اسم آن تهاویل الربیع یا فرنود سار (دائرة المعارف) نام گذاری نمودیم. امید است مورد قبول خدای بزرگ و قابل توجه ولی الله الاعظم امام زمان عجل الله فرجه الشریف قرار بگیرد.

از دوستان فاضل و دانشمندم (لجنة نشر تهاویل الربیع) که در مقدمات نشر یاریم کردند، مخصوصاً از برادر فاضل (آقا جواد وفادار) که در احیاء این مهم با تمام وجود وفاداری کرد، صمیمانه تشکر می کنم جزاهم الله خیر الجزاء.

يا ايها العزيز، مستنًا و اهلنا الضّرّ و جئنا ببضاعة

مزجاء، فاوف لنا الكيل و تصدق علينا ان الله

يجزى المتصدقين.

مؤلف

ص: 7

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم.

به دنبال انتشار محدود اصل کتاب «تھاویل الربیع» و استقبال فراوان و شایسته شما خوانندگان محترم و تقاضای مکرر از عزیزان خواننده، مبنی بر انتشار کتاب، از میان تقاضاهای فراوان و بسیاری از دانشجویان و طلب کنندگان علم، که از تهران و شهرستان ها به ما می رسید، حضرت آیت الله محقق مرندی (دام ظلّه العالی) با صبر و حوصله قسمت های مهمی از اصل کتاب «تھاویل الربیع» که تا کنون پنج جلد شده؛ که در صورت توضیح و تنقیح به حدود 25 جلد می رسد را انتخاب کرده و به صورت کنونی «گزیده تھاویل الربیع» در اختیار شما عزیزان قرار خواهد گرفت. و چه بسیار زحمت ها که برده می شود تا موضوعی علمی منقح و تمیز شود، و سپس سامان یابد، دست نوشته هایی فراهم آید و سرانجام کتابی موجز و مفید فایده پدیدار شود؛ اما کتاب که نتیجه نهایی آن همه زحمت است، نمی تواند بازتاباننده همه دریافت ها در آن موضوع باشد. لیکن لازم به توضیح است که حضرت استاد (دام ظلّه العالی) اسم هر کتاب را در اول هر بحث آورده و صفحات آن کتاب را در پایان هر مطلب ذکر کرده است. امید است که این کتاب راهگشای مشکلات بسیاری از مؤمنین و مؤمنات، به ویژه فضلاء و دانشمندان، و ذخیره ای برای عالم قبر و قیامت ما باشد، و مورد قبول خداوند متعال و حضرت زهرا (سلام الله علیها) و مولی الموحدین امام علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) و حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

رَبَّنَا

تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

قم المقدسه

جواد وفادار

ص: 8

1. لطف بسیار بزرگ

مفسر جلیل القدر مرحوم «سید هاشم بحرانی»⁽¹⁾

در حدیثی از قول رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در فضیلت بسم الله الرحمن الرحیم چنین آورده است:

هر کس از راه اخلاص و تعظیم بسم الله الرحمن الرحیم بگوید از جمله ثوابهایی که خدای مهربان به او می دهد حوریه ای است بسیار زیبا که بر گونه راست آن، کلمه شریف محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و بر گونه چپش علیّ ولی الله (علیه السلام) و بر پیشانی نام مقدس حسن (علیه السلام) و بر چانه اش اسم مبارک حسین (علیه السلام) و بر دو لبش بسم الله الرحمن الرحیم نقش بسته است.⁽²⁾

2. بلی شهادت موئی هم انسان را به بهشت می برد.

شیخ بهائی (قدس سره) در کشکول خود از تفسیر نیشابوری نقل می کند؛ که بنده ای از بندگان خدا در روز قیامت، اعضاء و جوارحش بر علیه او شهادت می دهند. در این هنگام موئی از پلک چشمش می افتد و از خدای متعال اجازه می خواهد که آن نیز گواهی خود را بدهد. پس از صدور اجازه گوید: این بنده تو یک روز از ترس تو گریست. عفورب العالمین شامل حالش شده و منادی ندا می کند؛ که این انسان آزاد شده به شهادت موئی است.⁽³⁾

-
- 1- . این بزرگوار در قدس و تقوی بمرتبه ای رسیده است که صاحب جواهر در باب عدالت فرموده: اگر عدالت ملکه باشد نه حسن ظاهر، هیچ وقت نمی شود به عدالت کسی حکم کرد. مگر بمثل مقدس اردبیلی و سید هاشم بحرانی. سفینه البحار، ج 2، ص 717 .
 - 2- . تفسیر البرهان، ج 1، ص 43.
 - 3- . کشکول شیخ بهائی، ج 1، ص 54.

3. حقیقتی که دیگران هم نتوانستند منکر آن شوند.

فخر رازی گوید: «هر کس علی (علیه السلام) را در نفس و دین خود امام قرار دهد بریسمان خیلی محکمی چنگ زده است».⁽¹⁾

ص: 1

1- . تفسیر البصائر، ج 1، ص 31.

4. یک چیز بود که یوسف (علیه السلام) را عزیز و زلیخا را ذلیل کرد.

بوسوئه گوید: «زلیخا به آنچه یک زن در آرزوی آن است رسیده بود و از مال و جاه و وسائل خوشی و کامیابی و اسباب رفاه و آسایش چیزی کسر نداشت. فقط بر نفس مسلط نبود. بر عکس، یوسف (علی نبینا و آله و علیه السلام) فاقد همه چیز بود، حتی وجودش هم ملک دیگری بود. ولی زمام نفس را در اختیار داشت، نتیجه این شد که نفس زلیخا این بانوی عزیز و مجلل را به چنان بدبختی و پریشانی و بیچارگی و رسوائی گرفتار کرد که هیچ دشمنی نمی توانست روزگار او را بدان سان تیره سازد. اما تسلط بر نفس، یوسف (علیه السلام) را به نیک نامی و نیک فرجامی رسانید. سعادت و عزت دنیا و آخرت را برایش تأمین نمود» (1).

5. بدبختی هم خالی از خوبی نیست.

بالزاک گوید: بدبختی این حسن را دارد که دوستان حقیقی را به ما معلوم می کند. (2)

6. بودن قضیب ممشوق به دست سواده بن قیس، خلاف عصمت است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نزدیکی های وقت رحلتش، خطاب به مردم فرمود: «شما را به خدا!

هر که او را مظلومه ای بوده باشد نزد من، قصاص کند که قصاص دنیا محبوب تر است از قصاص عقبی. مردی به نام سواده عرض کرد: «در موقع مراجعت تان از طائف، من به استقبال شما آمده بودم، شما بر ناقه غضبای خود سوار بودید و عصای ممشوقتان را به دست داشتید شما برای زدن به شتر عصایتان را بلند کردید که به شکم من اصابت کرد. نمی دانم عمداً گردید یا به خطا.» حضرت فرمود: «معاذالله به عمد کرده باشم!» تا آخر خبر که مشهور است. نظر داده و می فرماید: «قصه سواده، خلاف اصول محکمه مذهب بوده و

ص: 2

1- . مقدمه تفسیر نوین، ص 4.

2- . رنگارنگ، ج 1، ص 192.

با ادله عقلیه و نقلیه که که می گویند که از انبیاء علیهم السلام نباید سهو و خطاء و نسیان سر بزند سازگاری ندارد. مگر اینکه حدیث طرح یا تأویل شود. (1)

7. غذای حرام نمی گذارد انسان حتی موعظه امام حسین (علیه السلام) را بشنود.

روز عاشورا وقتی عمر سعد تصمیم جنگ با امام حسین (علیه السلام) را گرفت حضرتش را مثل نگین انگشتر در میان گرفتند. امام (علیه السلام) به قصد موعظه و نصیحت، آنان را امر بر سکوت کرد. سپس فرمود: هیچ کدام شما به حرف من گوش نداده و قبول نخواهید کرد فقد ملئت بطونکم من الحرام؛ شکم هایتان از غذای حرام پر شده است. (2)

معلوم می شود همه تقصیرها مال گوینده نیست؛ بلکه شنونده هم در تأثیر موعظه سهم بسزائی دارد. بلی، منکر این حقیقت هم نیستیم که فرموده اند: «موعظه اگر از قلب خارج شد وارد قلب می شود و وقتی از سر زبان بیرون آمد به گوش خورده و خواهد افتاد». (3)

8. چای خوب را از کجا بشناسیم و اصل پیدایش آن از چه زمانی است.

اصل چای از چینیهها بوده و آن ها پنج هزار سال پیش، از آن اطلاع داشتند. لکن در مثل رنگ کردن لباس از آن استفاده می کردند در سال 1318 قمری تخم چای از هندوستان بوسیله کاشف السلطنه وارد ایران گردید و در لاهیجان کاشته شد. (4)

ص: 3

1- . منهای البراعه، ج 12، ص 236.

2- . بحار الانوار، ج 45، ص 8.

3- . شرح لمعه، بحث نماز جمعه آورده اند که خانواده ای برای فرزند خویش عروسی را وارد کردند. پس از مدتی خانوادگی داماد بر پدر عروس شکایت برده که دختر شما نماز نمی خواند. پدر با تعجب می گوید: او که در خانه من نماز خوان بود نمی دانم که حالا چرا ترک کرده. چه خوب است که موعظه اش کنید. گفتند: نصیحت کردیم ولی اثر نکرد. گفت: پس تندی کنید. گفتند: کردیم مؤثر نشد. گفت: مدتی با او قهر باشید گفتند: کردیم نتیجه نداد. پس حرف حسابش چیست؟ گفتند: می گوید شما نماز بخوانید، من هم بخوانم.

4- . کتاب درخت چای و سود و ضرر آن، بحث اول.

9. نشانه جای خوب.

از خصوصیات جای خوب بوئی شبیه به بوی عسل و رنگی صاف است. (1)

10. چائی را چطور دم کنیم.

طرز دم کردن چائی این است که اول سه قاشق چای خوری در قوری بریزند و سپس با آب داغ گردگیری کنند و به اندازه یک استکان، آب جوشیده روی آن بریزند. سه تا پنج دقیقه بگذارند دم بکشد، بعد قوری را پر کرده و بلافاصله بخورند. (2)

11. حضرت یوسف (علیه السلام) به ریسمان محکم توحید خالص چنگ زد و به اوج عزت رسید.

در آن هنگامی که زن عزیز مصر تمام راههای فرار را بر یوسف صدیق (علیه السلام) بسته بود و زمینه تحقق عمل خلاف عفت در نظر او کامل و صدی صد بود و حتی با خطاب هیت لک (بشتاب به سوی آنچه بر تو مهیا است) خواست تمام وجود یوسف (علیه السلام) را از راه نرمش و تَلَطُّف متوجه خویش کند. یقین داشت که یوسف با گفتن بلی به ندای او جواب مثبت خواهد داد. بر خلاف انتظار، پاسخ معاذالله (پناه به خدا) شنید.

اهل تحقیق از این که چرا یوسف اعوذ بالله نگفت و معاذالله فرمود. متوجه این نکته شده اند که مراتب توحید خالص یوسف (علیه السلام) در چه اندازه بود که در موقع قرار گرفتن او در مقابل معصیت ربّ العالمین، همه چیز، حتی نفس نفیس خویش را فراموش و از یاد برد و این معنی، تفسیر معاذالله است که در اعوذ بالله این لطافت نیست. زیرا که در دوّمی فراموشی نفس نیست.

کلمه مخلص را که خدا در مثل موسی کلیم (علیه السلام) آورده درباره او هم بیان کرده است. (انه من عبادنا المخلصین) (3) بلی! چنین شخصی لایق است که یکی از 114

ص: 4

1- . همان کتاب، ص 105.

2- . کتاب درخت چای و سود و ضرر آن، ص 110.

3- . سوره مریم، آیه 51.

سوره قرآن، در تعظیم او نازل شود. معلوم می شود انزال سوره یوسف، درس پاکدامنی دادن و تشویق به توحید خالص کردن است و بس. (1)

12. لطیفه

یکی از دیگری پرسید: «چطور صبح کردی؟» جواب داد: «صبح کردم در حالی که من عاقل تر از همه، عالم تر از هر کس، شجاع ترین مردم و سخی ترین انسان ها هستم».

سائل گفت: «برادر! خوب نیست انسان تعریف خویش بگوید بگذار اینها را دیگران درباره تو بگویند».

گفت: سی سال است منتظرم ولی کسی را سراغ ندارم که حتی یکی از اینها را درباره من بگوید. آخر مجبور شدم که خودم تعریف خویشم بگویم.

13. عظمت حضرت فاطمه الزهراء (علیها السلام) در کتب دیگران.

در قاموس و شرح آن آمده است که در روز قیامت هنگام عبور خلائق از صراط، منادی از عرش ندا می کند: «چشم هایتان را ببینید که فاطمه (علیها السلام) دختر محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهد از صراط عبور کند». (2)

14. زنگ خطر به صدا در می آید.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لایثبت علی ولایه علی (علیه السلام) الا المتقون؛

به جز پرهیزکاران در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی توانند ثابت قدم باشند». (3)

نگارنده می گوید: «این فرمایش در واقع زنگ خطری است که موالیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را متوجه می کند که تنها به «علی دارم چه غم دارم» اکتفاء نکنند و

ص: 5

1- . المیزان، ج 11، ص 134.

2- . تفسیر البصائر، ج 1، ص 64.

3- . تفسیر البرهان ج 1، ص 205.

بدانند که ما بین خدا و کسی خویشی نیست و حقیقت ولایت اهل بیت علیهم اسلام همان بندگی خدا است؛ زیرا که آنان خودشان عزیز خدا نشده اند.

به جز از این راه، اشهدان محمداً عبده و رسوله (صلی الله علیه و آله)، و تا تقوا را پیشه نکنند ممکن است در دم مرگ گول شیطان را بخورند و ولایت را از دست بدهند».

چنانچه مرحوم شیخ جعفر شوشتری در خصوص بعضی از دعاها و عباداتی که بظاهر کوچک و لکن ثواب زیادی برای آن ها رسیده می فرماید: «همه اینها درست، و لطف رب العالمین بالاتر از این است که برای یک عمل کوچک این همه اجر بدهد. لکن همه این ثواب ها برای مؤمن است و کسی از دنیا مؤمن برود، به این ثواب ها خواهد رسید. متأسفانه بعضی از گناهان است که انسان را از دنیا بی ایمان می برد.»⁽¹⁾

15. انحطاط مسلمین و ترقی اروپا از یک نقطه شروع شده است.

طنطاوی در تفسیر کبیرش مکرر این حقیقت را روشن ساخته است که انحطاط مسلمین و ترقی اروپا از یک نقطه شروع شده است و آن اعراض از دین است. ما از دینی که سعادت بخش بود روگردانیدیم. زبون و خوار شدیم و آن ها از او هام و خرافاتی تعالیم کلیسا که به نام دین پذیرفته بودند، دست باز داشتند و جلو رفتند.⁽²⁾

16. ادبی را قرآن در امر رعیت نوازی، تعلیم می کند.

در تفسیر خواجه عبدالله انصاری، بعد از ترجمه آیه شریفه «و تقصد الطیر فقال مالی لا اری الهداهد، ام کان من الغائبین»⁽³⁾، به این که سلیمان (علیه السلام) به دنبال مرغ هدهد گشت

و نیافت. گفت: چه شده که هدهد را نمی بینم؟ آیا از نادیدگان شده؟ او می گوید: «این آیه دلیل بر بیداری و هشیاری سلیمان (علیه السلام) در امر ملک داری و پادشاهی است که هیچ کاری و هیچ حالی از رعیت بر او پوشیده نمی ماند. تا چه رسد به غیبت مرغی که

ص: 6

1- . تتمه المفاتیح، ص 18.

2- . مقدمه تفسیر نوین، ص 3.

3- . سوره نمل، آیه 20.

کوچک ترین مرغان است. و این تنبیه و آگاهی است عظیم، بر پادشاهان جهان، که در امر تیمار رعیت و مهربانی بر ایشان و پیدا کردن ضعیفان و رعایت حال آنان» (1).

17. ملاً هدهد.

به مناسبت مطلب بالائی بد نیست که یک مطلب فکاهی هم بیان کنیم و آن اینکه شخص کم اطلاعی «سلیمان نام» دوست داشت در نقش مُهر خویش از آیه ای از آیات قرآن، اقتباس کند. با وجود آیات زیادی که در قرآن نام مقدس حضرت سلیمان (علیه السلام) را صریحاً بُرده، این ساده لوح به مناسبت اینکه در آیه فوق الذکر؛ ضمیر متکلم در کلمه «مالی» به حضرت سلیمان بر می گردد. مُهرساز را امر کرد که آیه شریفه (مالی)

لا اری الهدالهد (را بر مُهر او بنویسند. از قضاء حکاک در وقت حکّ کردن از نوشتن بعضی از حروف غفلت به خرج داد. در نتیجه کلمه ملاً هدهد در مُهر او نقش بست.

18- چرا ابن یامین فرزندان را، به نام گرگ و پیراهن و خون، نام گذاری می کند.

مرحوم مجلسی قدس سره از تفسیر قمی و امالی شیخ صدوق روایت می کند که، حضرت یوسف (علیه السلام) وقتی با ابن یامین برادر تری خویش مشغول صحبت شد و بنیامین شدت حُزن خود را در فراق برادر، به حضور یوسف (علیه السلام) رسانید و گفت: «دوازده و به روایت قمی سه فرزند دارم و برای هر کدام، نامی از جریان برادر، مشتق کرده ام که سر گذشت برادرم را فراموش نکنم. یوسف صدیق (علیه السلام) فرمود: «در فراق چنین برادری چطور حال پیدا کردی که با زن ها خوش باشی و فرزند را ببویی.» گفت: «صحیح می فرمائید. لکن ازدواج من برای اشباع غریزه نبوده است. پدر صالحی دارم، که مرا امر فرمود: «فرزند عزیز، ازدواج کن، شاید خداوند از صلب تو ذریه ای را خلق کند که روی زمین را با تسبیح گفتن شان سنگین کنند» (2).

ص: 7

1- . خلاصه تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ج 2، ص 173.

2- 0 بحارالانوار، ج 12، ص 238 و 259؛ تفسیر برهان، ج 2، ص 258 و 260.

19. چرا پس از آن که غذای حضرت مریم (علیها السلام) در محراب عبادتش حاضر می شد، خطاب «وهزی الیک» به او رسید.

در بعضی از تفاسیر است که بمنطوق (کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا ذَكَرِيَا الْمِحْرَابِ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا)

«هر زمانی زکریا وارد محراب مریم (علیها السلام) می شد غذای مخصوصی در آنجا می دید.»⁽¹⁾

پیش از تولد حضرت عیسی (علیه السلام) غذای مادرش بدون هیچ زحمتی در محراب عبادتش از طرف خداوند حاضر می شد و لکن پس از آن که عیسی (علیه السلام) به دنیا آمد به مریم (علیها السلام) خطاب رسید: (وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیاً: «و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه ای بر تو فروریزد.»⁽²⁾

مریم (علیها السلام) از روی حیرت عرضه داشت: «خدایا در این، چه حکمت است. پیش از اینکه بچه دار باشم و زحمت تربیت بچه را متحمل شوم، روزی من در محراب عبادتم حاضر می شد. الآن که رنج بچه داری را دارم، دستور می دهی که درخت نخل را تکان بدهم تا روزی بر من برسد.» جواب آمد: «پیش از این، تمام توجه تو بر من بود و حال نصف توجه تو به فرزندت متوجه می شود.»

چه نیکو سروده است:

چون بنده هیچ کس نشناسد، بجز خدای هر آرزو که باشدش از وی روا شود.⁽³⁾

20. تا به دجله نیفتاده بود، خدا را ندیده بود.

باز در همان کتاب از کتاب تذکره شیخ عطار نقل می کند: «که کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و خواستار نشان دادن خدا از حضرتش شد. هر چه امام فرمود: خدا با چشم دیده نمی شود، آن مرد قبول نکرد. امام (علیه السلام) دستور داد تا دست و پای او را بستند و در رود دجله انداختند. آب او را فرو می برد و بیرون می آورد. در موقع

بیرون آمدن استغاثه به ابن

ص: 8

1- . سوره آل عمران، آیه 38.

2- . سوره مریم، آیه 26.

3- . خزینه الجواهر، ص 181 و 701.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می کرد، تا از کمک امام صادق (علیه السلام) مأیوس شد. استغاثه به خدا کرد. حضرت فرمود: بگیرد و بیرون بیاوریدش. پس از آن که بدنش آرام گرفت، امام فرمود: «خدا را دیدی؟» عرض کرد: «تا دست در غیر» می زدم، حجاب بین من و خدا بود و وقتی از همه مأیوس شدم، رفع حجاب شد.» (1)

21. نکته جالب در تجهیز امام زمان عجل الله فرجه الشریف

چون از نظر اهل بیت علیهم السلام کفن و دفن امامی را انجام نمی دهد، مگر امام دیگر. پس سؤال می شود امور تجهیز امام زمان عجل الله فرجه الشریف پس از ظهور، در وقت رحلتش با چه کسی خواهد بود؟ در جواب عرض می شود: با امام حسین (علیه السلام) است به دلیل روایات وارده در بحار الانوار. (2)

22. الله اکبر از این گذشت و از این آقائی (الف).

زمخشری در کشف روایت می کند، که حضرت یوسف (علیه السلام) برادرها را صبح و شام، سر سفره مخصوص حاضر می کرد. آنان عرضه داشتند: «از این محبت فوق العاده شما ما خجالت می کشیم؛ زیرا که ما برای تو آن همه ناراحتی ها روا داشتیم.» یوسف کریم (علیه السلام) فرمود: «نه خجالت نکشید که شما سبب عزت من شده اید؛ زیرا که اهل مصر با اینکه من سلطان آنان شده ام، مرا با چشم حقارت نگاه می کردند و می گفتند: پاک و منزّه است خدائی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شده است؛ به مرتبه عزیز مصری رسانید. اما وقتی که شما به اینجا آمدید فهمیدند که من شخص کوچکی نیستم و فرزند ابراهیم خلیل الرحمن می باشم.» (3)

ص: 9

1- . خزینه الجواهر، ص 390.

2- . مخفی نماند که در نظرم هست که در جایی دیده ام که این امور با حضرت عیسی (علیه السلام) خواهد بود. مؤلف (مجمع النورین، ص 339) و توجیه مؤلف در ج 51، بحار الانوار، ص 56 و ج 53 ص 103 می آید انشاء الله.

3- . قال (صلی الله علیه و آله) الکریم ابن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم. التاج، ج 4، ص 150.

23. الله اكبر از این گذشت و از این آقائی (ب).

و روایت شده وقتی که آن حضرت با پدر با هم نشستند. حضرت یعقوب (علیه السلام) فرمود: «بگو بینم، برادرها با تو چه کردند.» عرضه داشت: «پدر جان پیرس، خدا با من چه کرد خدا به من نبوت و سلطنت و خیر دنیا و آخرت عنایت فرمود.» (1)

24. تسخیر روح استاد و سؤال از اوضاع عالم بعد از مرگ.

در یکی از کتب مربوط به احضار ارواح دیدم که رئیس انجمن روحی به جانشینش وعده می دهد که پس از مرگ اطلاعاتی از آن عالم به وی بدهد و چون پس از مردن او، روحش را احضار نمود و وفای به وعده اش را از وی خواستار شد. گفت: «متأسفم که این کار ممکن نیست. زیرا تنها وسیله اطلاعات دادن به شما، الفاظ است و چون السنه روی زمین برای معانی محدود و مأنوس همین جهان وضع شده است، و امور جهان دیگر ب قدری مهم و عظیم است که در قالب لغات و الفاظ شما نمی گنجد، بنابراین قابل بیان به هیچ یک از زبان های دنیا نیست. که بحر قلزم، اندر ظرف نیاید.» (2)

نگارنده می گوید: «یادم هست که در جای دیگری دیده ام، پیرامون کیفیت مرگ سؤال کردند که بیانی بکنند که در خور فهم آنان باشد.» جواب داد: «مثل این که گوسفندی را قبل از سر بردن پوست بکنی. لکن باز حق مطلب را نتوانستم اداء کنم.»

25. حالا بشنو شدت مرگ را و حواست جمع باشد.

در بعضی از اخبار آمده، مرگ سه هزار شدت و بی هوشی دارد که هر کدام از آنها از هزار ضربت شمشیر بالاتر است. (3)

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هر زمان وقت مرگ کسی برسد. ملک الموت او را قبل از قبض روح می بندد و گرنه بی قراری می کند.» (4)

ص: 10

1- . سفینه البحار، ج 1، ص 412.

2- . تفسیر نوین، ص 20.

3- . تفسیر برهان، ج 3، ص 283.

4- . تفسیر برهان، ج 3، ص 282.

26. خلاف شرع هائی که در ما بین مردم رایج است.

اکثر مؤمنین از آن‌ها غافلند. ما فعلاً به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم. «لیهلک من هلک عن بینة».

الف: غفلت از کفّاره انواع قتل است. بیشتر مردم در تصادفات و غیر آن اگر کسی را کشتند. تصوّر می‌کنند اگر طوری خودشان را از دست صاحب خون و دستگاه قضائی رها کردند، کار تمام شده است. لکن هنوز اول کار است. بلی حقّ شخصی را به طرز صحیح یا ناصحیح اداء کردید؛ امّا حقّ خدائی تا کفّاره ندهند، تمام نمی‌شود و گرفتاری آخرتی را خواهند داشت و کفّاره‌ها مختلف است، به اختلاف قتل‌ها.

اگر کسی مؤمنی را از راه ظلم عمداً بکشد. باید یک غلام آزاد بکند و دو ماه روزه بگیرد و شصت نفر فقیر را اطعام کند و کفّاره قتل خطاء در وحله اول آزاد کردن یک غلام است. اگر ممکن نشد، دو ماه روزه بگیرد و اگر آن هم ممکن نشد، شصت نفر فقیر را اطعام کند.

توجه

اگر چند نفر در قتل مؤمنی شرکت داشته باشند. باید هر کدام کفّاره مستقلی بدهند و یک کفّاره کفایت از همه نمی‌کند.

ب: خیلی از خانم‌ها خیال می‌کنند که برادر شوهرشان بر ایشان محرم است و یا آقایان خیال می‌کنند که خواهر زنشان بر ایشان محرم است و این تصوّرات غلط است و در حکم خدا این‌ها مثل سایر نامحرم‌ها است و شاید از اینکه ازدواج با دو خواهر، در یک وقت حرام است، این تصوّر شده است. ولی این کجا و آن کجا.

ج: در مهمانی‌ها و در مجالس انس، یکی بودن سفره‌ها و با هم نشستن زن و مرد نامحرم است که خیلی از این‌ها با موازین شرعی تطبیق نمی‌کند.

د: هر احتیاطی که مقدمه و منشأ حصول وسوسه باشد بر اساس نظر صاحب جواهر و عروه، دارای اشکال و حرام می‌باشد. (1)

ص: 11

1- . جواهر الکلام، ج 6، ص 171؛ عروه، ج 1، فصل ثبوت النجاسه.

ه: دختری که وارد سال دهم عمر شده (البته طبق محاسبات سال قمری) از نظر اسلام بالغه و پسری که وارد سال شانزدهم شده، بالغ است. (البته بلوغ، علائم دیگری هم دارد. شاید پسرها با یکی از آن‌ها به بلوغ برسند و در سایه عدم دقت پس از گذشتن زمانی، متوجه شوند، به اصطلاح بلوغ زود رس به سراغ آنان بیاید. که متأسفانه در روزگار فعلی کم نیست). لکن پدر و مخصوصاً مادر، عاطفه جاهلانه به خرج داده و فرزند مخصوصاً دختر بالغه را به عذر این که وقتی روزه می‌گیرد رنگش زرد می‌شود و یا امثال آن بهانه‌ها از روزه گرفتن باز می‌دارند و با دو دست خود عزیز دل، را به جهنم می‌اندازند. در حالی که قرآن می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و کسانتان را از آتشی که همیزم آن مردم و سنگ‌ها است، محفوظ دارید) (1) و با این کار فکر می‌کنند که به صلاح فرزند، اندیشیده‌اند و متوجه نیستند که خالق آنان صلاح آن‌ها را در روزه گرفتن و نماز خواندن دانسته است. (الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر چگونه آن که خالق است و همو دقیق و کاردان است، علم ندارد). (2)

بدون تردید مخترع ماشین به اوضاع آن، از دیگران بیشتر وارد است و می‌داند که، در چه وقتی آن را راه بیاندازد و ریختن چقدر روغن و بنزین، به صلاح آن است.

پدران و مادران عزیز بدانید که اگر بچه را روزه خوار کردید و یا اگر مواظب نشوید او خودش روزه خورد. برای هر روز یک غلام آزاد کردن یا دو ماه روزه گرفتن و یا شصت نفر فقیر را اطعام کردن به عنوان کفاره به او متوجه می‌شود و هر کدام که باشد، همراه با یک روز روزه قضاء است. دقت کنید برای یک ماه رمضان حدود هفت سال روزه می‌شود.

و) خیلی از نمازگزاران هستند که زحمت نماز خواندن را به خود می‌دهند. لکن اذکار آن را در حال حرکت بدن می‌گویند. به اصطلاح طمأنینه را به جای نمی‌آورند. در نتیجه نمازشان باطل می‌شود. زیرا که همه مراجع، در اذکار واجبه نماز، طمأنینه را واجب می‌دانند و بعضی‌ها حتی در ذکرهای مستحبی نیز لازم می‌دانند. طمأنینه نسبت به نماز، حکم

ص: 12

1- .سوره تحریم، آیه 6.

2- .سوره ملک، آیه 14.

خون را نسبت به بدن دارد. اگر عمداً از یک نقطه نماز طمأنینه را قطع کردی، به سکتة قلبی گرفتار خواهد شد. توجّه بفرمایید، تا خدای نکرده در زمره بی نمازان محشور نشوید.

ز) تحفه و هدایائی که به عنوان عیدی یا به عنوان تعارف هائی که در عروسی ها یا در وقت تولد بچه ها، پدر و مادر عروس یا پدر و مادر داماد با هزاران زحمت تهیه کرده و بدون رضایت و برای حفظ آبرو و خویشتان او و یا به عروس و خویشتانش هدیه می کنند و همین طور یک قسمت از تعارف هائی که به عنوان سفر حج و سایر سفرها حتی یک قسمتی از جهازیه، خلاصه هر تحفه و خلعتی که بدون میل و رضایت کامل، هدیه دهند، گرفتن آن و تصرف در آن و حتی نگه داشتن آن با موازین شرعیه درست نبوده و حرام می باشد. زیرا که شارع مقدس، حلال بودن مال کسی را به دیگری، منوط به رضایت کامل و طیب نفس صاحب مال دانسته است. (1)

البته تشخیص موارد به عهده خود شماست. حقیر ادعا می کنم که هر مالی از هر کسی به هر کسی بدون رضایت کامل صاحب مال برسد درست نیست. اما کجا این طور است و کجا نیست، با خود شماست. طبق مثل معروف من می گویم آهن نجس است، نه ضریح حضرت عباس (علیه السلام). (2)

اگر عنایتی از خدای بزرگ شود، در تحت این عنوان (خلاف شرع هائی که، در ما بین مردم رایج است). انشاءالله در آینده بحث های دیگری در این مورد خواهیم کرد.

27- بلی مفهوم لقب هم حتی حجت است.

در علم اصول فقه، اگر چه در حجیت غیر مفهوم شرط، حرف خیلی زیاد است، و مفهوم لقب را اضعف مفاهیم به حساب می آورند. لکن همه این بحث ها درباره حجیت مفهوم،

در

ص: 13

1- . وسائل الشیعه، حدیث 6090 و 6092.

2- . می گویند که یکی، ادعا می کرد که آهن نجس است و دیگری منکر آن بود و چون مدعی اهل جدل بود. منکر از راه معمولی نتوانست بر او چیره شود. بالاخره در حالی که مستمعین کاملاً گوش می دادند، داد زد و گفت: مردم این آقا می گویند: ضریح حضرت عباس (علیه السلام) نجس است. مدعی فوری گفت: مردم من میگویم: آهن نجس است، مرا با ضریح حضرت ابی الفضل (علیه السلام) چه کار است. به من چه که یک نا انصافی ضریح حضرت عباس (علیه السلام) را از آهن ساخته است.

کلمات شارع است. اما در کلمات فقهاء، مفهوم لقب قطعاً حجت است و آن تنها راهی است در بدست آوردن وفاق و خلاف در میان علماء. (1)

28- امام زمان عجل الله فرجه در احمد نام داشتن نیز هم نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مردی که در آخرالزمان از ذریه من ظاهر می شود. دو نام دارد یکی مشهور و آن محمد و دیگری مخفی و آن احمد است. (2)

29- بپرهیز از خارج شدن از مشاهد مشرفه، به روز پنجشنبه.

از بعضی از اساتیدمان شنیدم که او هم از استادش نقل می کرد: که بیرون رفتن از مشاهد معصومین (علیه السلام) به روز پنجشنبه مکروه است و ملائکه چنین شخصی را با سنگ ها بدرقه می کنند. (3)

مؤلف گوید: حقیر عملاً این حقیقت را درک کرده ام. در اوایل جوانی با یکی از رفقا به زعم این که روز شنبه بتوانیم با فراغ بال به درس برسیم، روز پنجشنبه از حضور امام رؤف حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) مرخص شدیم. در راه گرفتاری عجیبی برایمان پیش آمد که با زحمت زیادی خودمان را روز شنبه به قم رساندیم. وقتی در دامغان، به قطار مشهد تهران که روز جمعه از مشهد خارج شده بود سوار شدیم، در داخل قطار یکی از اخیار ما را متوجه این نکته کرد.

ص: 14

1- . جواهر الکلام، ج 2، ص 197؛ مفتاح الکرامه، ج 4، ص 528.

2- . بحار الانوار، ج 51، ص 35.

3- . جواهر الکلام، ج 18، ص 153.

30- خشک شدن دریاچه ساوه که از ارهاصات است، جایش کجا بود؟

در تفسیر نوین گوید: خشک شدن دریاچه ساوه که از ارهاصات بود (نشانه های ظهور پیغمبر (صلی الله علیه و آله)). از ریختن آب فرات به آنجا بوجود آمده بود (این ساوه، غیر دریاچه نزدیک قم می باشد) و بین عراق و شام واقع است، و در قصیده معروف « برده » به این نکته اشاره شده است. (1)

31- باز هم سلام نمی کنی.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید: برای سلام هفتاد حسنه است. شصت و نه تای آن مال سلام کننده و یکی مال جواب دهنده است. باز می فرماید: بنخیل کسی است که سلام نکند. (2)

نگارنده گوید: این ادب با سادگی که دارد، آثار مهمی را دارا است. چقدر مردم را به یکدیگر مهربان کرده و سبب دوستی بیگانگان می شود و در هر قومی رایج باشد، معلوم نیست که از کینه و کدورت بین آنان، خبری باشد. مع الاسف وضع مسلمین به حدی رسیده که گاهی از سلام کننده سؤال می-شود برای چه به من سلام کردی!

32- نکته ای که خیلی ها از آن غافلند.

امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که آن حضرت فرمود: اگر کسی از شما به طعامی دعوت شود، نباید فرزندش را با خود ببرد و گرنه کار حرامی را انجام داده و از غضب کننده ها به شمار خواهد رفت. (3)

جداً « کلام الملوک، ملوک الکلام » چه نکته حسّاسی را پیغمبر (صلی الله علیه و آله) متذکر می شود. زیاد دیده شده وجود یک بچه در یک مهمانی چقدر سبب آشفتگی مجلس و باعث هدر رفتن خرج میزبان می شود.

ص: 15

1- . تفسیر نوین، ص 341 ؛ رنگارنگ، ج 1، ص 218.

2- . بحار الانوار، ج 78، ص 120.

3- . بحار الانوار، ج 75، ص 445.

مخفی نماند که طبق اطلاق کلمه « ولده » در حدیث شریف، فرقی بین بالغ و نابالغ نیست ولو این که کثرت با دومی است که ممکن است سبب انصراف شود.

33- اهل البیت (علیه السلام) به رفتن مهمانشان کمک نمی کردند.

بر امام صادق (علیه السلام) عده ای به رسم مهمان وارد شدند. آن حضرت پذیرایی را در حد اعلاء به جای آورد. حتی صله و احسان هم بر ایشان کرد و به غلامانش فرمود: مبادا در وقت رفتن ایشان، آنان را یاری کنید. مهمان ها عرضه داشتند: یابن رسول الله این همه نوازش کجا و منع غلامان کجا. فرمود: ما اهل بیتی هستیم که بر مهمانانمان در رفتن از پیش ما کمک نمی کنیم. (1)

34- در مدّت کم، چطور سی هزار نفر در کربلا حاضر شدند.

از مراجعه به تواریخ معلوم می شود که ابن زیاد مہیای حرب دیلم بود که واقعه کربلا به میان آمد. ضمناً « در کتاب عقدالفرید » آمده است که در زمان زیاد (پدر، ابن زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند) لشگر کوفه، شصت هزار نفر بود. بنابر این بعید نیست که سی هزار نفر در اندک زمانی در کربلا جمع شود. (2)

35- تاریخ تولّد و رحلت حضرت معصومه (علیها السلام).

کتاب نزهه الابرار فی نسب اولاد ائمه اطهار (علیهم السلام) تولّد حضرت معصومه، کریمه اهل البیت (علیها السلام) را در اوّل ذیقعده، تقریباً سال 179 و روز وفاتش را شیخ حرّ عاملی در کتاب رساله العربیه العلویّه، روز هشتم شعبان نوشته است. (3)

ص: 16

1- . بحارالانوار ج 75 ص 451.

2- . شفاء الصدور، در شرح زیارت عاشورا ص 171 نگارنده گوید: در پاورقی منتهی الآمال، ج 1، ص 245 از کتاب کامل بهائی نقل می کند که ابن زیاد دستور داد، جار زدند که هر مردی در کوفه بماند و به کربلا نرود، کشته خواهد شد و این هم در اجتماع لشگر، تأثیر فوق العاده ای داشت.

3- . زندگانی حضرت معصومه (س).

36- عاشورای سال 61، مطابق با چه ماهی از سنه شمسی و چه سال و ماهی از سنه میلادی بود.

در کتاب (از پرویز تا چنگیز) آمده، عاشورای سال 61 در اواخر مهر ماه(1) و دهم اکتبر سال 680 بوده است و اضافه می کند که در کتاب شرح زیارت عاشورا هم آمده است که این مسئله در زمان صاحب عروه، از هندوستان، از سید یزدی(ره) استفتاء شد و صاحب عروه دستور داد بررسی کردند و جواب ایشان هم همین شد.

37- سه توجیه لطیف.

مرحوم شیخ بهائی(ره) در معنی این فقره (و الخلد فی الجنان بیساری) (2)

، سه توجیه لطیف کرده. برای این که نفعش عمومی باشد ذیلاً می آوریم.

الف) هر کاری که آسان باشد به دست چپ نسبت می دهند. مثلاً بچه ای در مقام قدرت نمایی و فزون طلبی به دیگری می گوید: من با دست چپم تو را به زمین می زنم.

چنانچه فردوسی هم گوید:

جهان هر چه خواهد بما می کند به دست چپ این کارها می کند

بنابراین، معنی این می شود که، خدایا برات همیشه در بهشت ماندن را بدون دیدن ناراحتیهای دم مرگ و سؤال قبر و شدائد برزخ و قیامت، به من عطاء فرما.

ب) با هر دو دستم، حامل احسان تو باشم (با دست راست نامه اعمال و با دست چپم، برات جاودانی در بهشت بودن را حامل شوم).

ج) یسار را به معنی وسعت و بقاء را سببیه بگیریم. یعنی به جهت زیادی حسناتم مستحق همیشه در بهشت ماندن باشم. (3)

ص: 17

1- . به احتمال قوی در جایی دیده ام که 25 مهر ماه بود. (مؤلف).

2- . از دعاء دست راست در وقت وضو گرفتن.

3- . ترجمه مفتاح الفلاح، ص 51 53.

38- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم خدا را به حق حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قسم می دهد.

ابن ابی الحدید در آخر جلد بیستم از شرح نهج البلاغه اش، هزار کلمه حکیمانه، منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شماره 625 نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مثل بازو از شانه و در حکم ذراع از بازو و مثل کف دست از ذراع هستم. در کوچکی تحت تربیت حضرتش بودم و وقتی بزرگ شدم مرا برادر خود خواند. همه شما اطلاع دارید که مرا با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مجالس خصوصی زیادی بود که کسی غیر از خودم از خصوصیات آن مجالس مطلع نیست. مرا در ما بین اصحاب و اهل بیتش وصی خویش قرار داد. امروز می خواهم حقیقتی را کشف کنم که تا حال به کسی نگفته ام و آن این که روزی از حضرتش خواستار شدم که از خدا برای من طلب آمرزش بکند. فرمود: چشم. پس بلند شد و نماز خواند و وقتی دستها را برای دعا بلند کرد. به دعای حضرتش گوش می دادم. شنیدم که عرض می کند: خدایا به حقی که علی پیش تو دارد. علی را پیامرز. عرضه داشتم: یا رسول الله این چه قسمی است؟ فرمود: مگر عزیزتر از تو کسی در پیشگاه خدا است که به حق او قسم بدهم. (1)

39- تفاوت این دو تعبیر حکایت از کمال لطف می کند.

خداوند متعال در سوره نباء در شش آیه آن (26-21) ناراحتی های مختلف جهنم را بیان کرده. در آخرین آیه کلمه (جزاء وفاقا جزا مطابق عمل است) می آورد و بر عکس در شش آیه دیگر (36-31) نعمت های مختلف بهشتی را تذکر داده؛ و آیه ششم آن را با تعبیر (جزاء من ربک عطاء حسابا) - این جزای بسیار عالی و حساب شده را رب شما برایتان ارزانی کرده است (ختم می کند.

بزرگان مفسرین از جمله علامه طباطبایی (قدس سره) در وجه اختلاف این دو تعبیر می فرمایند: که کمال لطف و احسان رب العالمین اجازه نمی دهد. در عین این که اهل جهنم در مقابل نافرمانی های خویش مستحق این همه عذاب شده اند، جهنم رفتن آنان را

ص: 18

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 316.

به خودش نسبت دهد و بفرماید: که شما گناهکاران را من به جهنم آورده‌ام. بلکه با تعبیر هر عملی عکس‌العملی دارد؛ تعبیر فرموده ورد می‌شود و بر عکس همان کمال لطف و احسان او را واداشته، در آن جایی که جای رحمت است. خودش را نشان دهد و بفرماید: کننده این همه احسانات من هستم. (1)

40- بدبخت از داخل دریا تشنه برگشت.

علاء مه مامقانی از طبری و سایر مورخین نقل می‌کند که: رباب خانم همسر امام حسین (علیه السلام) غلامی داشت که او را عقبه بن سمعان می‌نامیدند. این غلام به روز عاشورا مأموریت اسب آوری بر امام حسین (علیه السلام) را به عهده داشت. بدین معنا که هرگاه حضرتش به اسب احتیاج پیدا کرد او حاضر کند. اما این بی‌توفیق به درجه رفیعه شهادت نائل نشده و پس از شهادت امام (علیه السلام) یکی از اسب‌ها را سوار شده و گریخت. وقتی که اهل کوفه مانع از رفتن او شدند. او به دلیل این که مولایش از دنیا رحلت فرموده، او هم دارد می‌رود. خودش را از دست آنان نجات داد. از آن پس او به عنوان یک مخبر مطلعی جریانات عاشورا را نقل می‌کرد. (2)

41- هفهاف بصری یا آخرین شهید کربلا به روز عاشورا.

بر عکس قضیه عقبه بن سمعان، قصه هفهاف بصری است. سیره نویسان رقم کرده اند که: هفهاف مردی بود بسیار شجاع از اهل بصره و از شیعیان واقعی مولی الموحدین امیرالمومنین (علیه السلام) همیشه فرمانبر آن حضرت و در غزواتش ملازم رکاب بود؛ و در جنگ صفین او را در لشکر بصره مقامی بس بزرگ بود؛ و پس از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) او همان علاقه را به ساحت قدس امام حسن و حسین (علیهما السلام) ابراز می‌داشت. وقتی خبر خروج امام حسین (علیه السلام) را از مکه به طرف عراق شنید؛ از بصره به طرف کربلا رهسپار گشت. متأسفانه وقتی به کربلا رسید؛ دید که امام حسین (علیه السلام) شهید شده و لشکر مشغول

ص: 19

1- . ذ المیزان، تفسیر سوره نباء، جلد 20.

2- . رجال مامقانی، جلد 2، ص 254.

غارت خیام است. در چنین وقتی او مثل شیر درنده به لشگر عمر سعد یورش برده و جمع کثیری از آنان را بدرک فرستاد؛ و در نتیجه به درجه رفیع شهادت نائل گردید. رضوان الله علیه و حشرنا اللهم معهم بمحمد و آله الطاهرین آمین رب العالمین. (1)

42- بلی حتی در بعضی از موضوعات تفحص لازم است.

در کتاب جواهر الکلام در ذیل مسئله دراهم مغشوشه که تا خالص آن به حد نصاب نرسد زکات ندارد. پس از طرح این که آیا تصفیه لازم است تا معلوم شود که به حد نصاب رسیده است یا نه؟

از بعضی علماء نقل می کنند که: تصفیه لازم نیست. بعد اشکال می کند که این حرف خلاف مذاق شرع انور است. زیرا که قرار دادن چیزی شرط واجبى نه به این معنی است که هر وقت حصول علم به وجود شرط اتفاق افتاد واجب می شود. زیرا در گفتن این حرف اسقاط وجوب است از کثیری از واجبات؛ آیا می شود بر کسی که احتمال استطاعت و یا ظن آن به خود می دهد گفت: که تفحص بر شما لازم نیست؛ یا بر کسی که نذر خود را معلق بر تحقق چیزی کرده می توانید بگویید که: تفحص لازم نیست. (2)

نگارنده گوید: به ملاحظه مطلب بالایی و سایر مطالب دیگر استاد می فرمود: که تفحص در مثل خمس و زکات و استطاعت لازم است و این که در علم اصول الفقه کالمسلم گرفته شده که تفحص در شبّهات موضوعیه لازم نیست. با طلاقه صحیح نمی باشد.

43- بنی امیه چند اطلاق دارد؟ و ملعون کدام است؟

مامقانی (ره) می فرماید: بنی امیه بضم همزه و فتح میم، شامل چهار بطن از بطون عرب است، و بنی امیه بفتح همزه و میم، فقط یک بطن را شامل است. دومی فقط بطنی از ذبیان را شامل است اما اولی شامل دو بطن از اوس است که این دو بدون شک ملعون نیستند؛ و دو بطن از عبد شمس است که یکی از این دو ظاهراً ملعون نیستند؛ و آن اولاد امیه

ص: 20

1- . رجال مامقانی، جلد 3، ص 303.

2- . جواهر الکلام، جلد 15، ص 196.

الاصغر است و دیگری مُسَلَّم ملعون علی لسان الله و لسان النبی الّامی هستند، و آن ها اولاد دهگانه امیه الاکبرند، که نسب همه خلفای بنی امیه به این-ها منتهی می شود. بنابر این بنی امیه عند الاطلاق منصرف به اولاد امیه الاکبر نمی شود. نتیجه این شد که از این پنج بطن مُسَلَّم اللعن یکی است. پس به مجرد دیدن کلمه الاموی در لقب یک راوی، نمی شود فوری به ملعون بودن آن حکم کرد. (1)

44- به به چه مقامی.

صاحب جواهر در کتاب قضاء می فرماید: مسئله، زنی که مخدّره است و در غیر مواقع ضرورت از خانه-اش خارج نمی شود؛ اگر کسی از چنین خانم باعظمتی شکایتی پیش قاضی برد؛ حضور او در محکمه لازم نیست. بلکه برای ملاحظه هر دو حق (حق شاکی و حق تخدّر) بر قاضی است نماینده به خانه او بفرستد؛ و حق قضاء را در منزل آن مخدّره فیصله بدهد و یا این که آن خانم وکیل بگیرد. (2)

نگارنده گوید: در توضیح این حکم، استاد دام افضاله فرمودند: در قانون اسلام هر کس در هر مقامی، اگر احتیاج به قضاوت داشته باشد، باید در محکمه حاضر شود. چنانچه دومین شخصیت عالم آقا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در جریان پیدا کردن یهودی شمشیر حضرتش را، در محکمه حاضر شدند و عُمر هم به نوشته اهل سنت در جریانی در دادگستری حاضر شد. تنها کسی که حضور او در دادگستری لازم نیست، زن محجبه و مخدّره است؛ و این که در تاریخ می خوانید که برای بی بی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در وقتی که برای احقاق بالاترین حق ها (حق ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)) مجبور شدند که در مسجد حاضر شوند پرده زدند بدین دلیل بود که اگر پرده نمی زدند از این جهت هم محکوم قانون می شدند.

ص: 21

1- . رجال مامقانی، جلد اول، ص 424.

2- . جواهر الکلام، جلد 40، ص 138.

45- سعی کن پشیمان نباشی که دو دست خود را تا آرنج بجوی.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه (28 30) از سوره مبارکه فرقان (یوم بعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتی اتخذت مع الرسول سبیلاً یا ویلتی لم اتخذ فلانا خلیلاً لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاتنی - به خاطر بیاور روزی را که ظالم دو دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راهی برگزیده بودم ای وای بر من کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم که او مرا از راه حق گمراه ساخت بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود).

از عطا نقل می کند: کسی که تابع آدم نادرست شده و رفیق بدی را اتخاذ کرده باشد؛ وقتی از برکت آن رفیق ناباب خویشتن را در درکات جهنم ببیند؛ از کثرت پشیمانی دائماً دو دست خویش را گاز می گیرد؛ و تا آرنج می خورد و می گوید: ای کاش با فلانی رفیق نمی شدم که مرا از یاد خدا و تبعیت رسول (صلی الله علیه و آله) دور کرد و نتیجه نافرمانی من جهنم شد. پس خداوند با قدرت بالغه خویش دوباره دست هایش را می رویاند. باز با گاز گرفتن، از بین می برد؛ و هر وقت تمام شد باز از اول خلق می شود؛ و از این بدبختی نجات نمی یابد. (1)

نگارنده گوید: این حقیقت، در دنیا هم نمونه هایی دارد. با چشم خود در سنین کودکی دیدم که کسی را در مرکز شهرمان شلاغ می زدند آن بیچاره هر وقت تازیانه به بدنش می خورد دست خود را گاز می گرفت. هر وقت این آیات شریفه را قرائت کنم. آن جریان در جلو چشم مجسم می شود. خوب است که انسان پیش از مردن حواسش را جمع کند و الا این حقیقت دامگیرش می شود. ناراحتی های دنیا و گاز گرفتن دست برای آن ها با ناراحتی ها و گاز گرفتن های آخرتی قابل قیاس نیست. خداوند همه بندگان را عموماً و شیعیان را خصوصاً از خواب غفلت بیدار کند. بمحمد و آله الطاهرین (علیه و علیهم السلام).

ص: 22

46- هر چه خدا خواست، همان می شود.

ابراهیم الغمر و عبدالله المحض دو نوه امام حسن مجتبی (علیه السلام) و فرزندان حسن مثنی می باشند. سفاح خلیفه عباسی، ابراهیم را احترام می کرد؛ اما پس از قیام دو فرزند عبدالله (محمد و ابراهیم) بر علیه سفاح و اختفاء شان، خلیفه، عبدالله را اذیت می کرد و از او جای آفازاده ها را می پرسید. او هر چه اظهار بی اطلاعی می کرد سفاح نمی پذیرفت.

تا روزی عبدالله جریان را برای برادرش تعریف کرد. ابراهیم گفت: اگر دوباره از تو سوال کرد بگو: عمویشان بهتر بلد است. عبدالله گفت: برادر آن وقت خلیفه مزاحم تو خواهد شد. ابراهیم گفت: قبول دارم. دوباره وقتی که سفاح جویای حال محمد و ابراهیم شد. عبدالله فرمود: عمویشان بهتر میدانند. سفاح دست از عبدالله برداشته متعرض ابراهیم شد. ابراهیم فرمود: یا امیرالمؤمنین با تو چطور حرف بزنم؛ و جواب سوال را چگونه بگویم؟ آیا مثل حرف زدن رعیت با سلطان؟ یا عموزاده با عموزاده؟ سفاح و سایر بنی عباس که غایت آرزویشان این بود که اولاد حضرت ابی طالب و عبدالله و زبیر (که این سه برادر از یک مادر بودند) آنان را پسر عمو بخوانند. (زیرا که طبق روایت ص 270 جلد 22 بحار الانوار، غلام زاده بودند نه پسر عمو) گفت: بلی که مثل حرف زدن پسر عمو با پسر عموی خویش با من سخن بگو. اینجا بود که فرصت بدست ابراهیم الغمر آمد و فرمود: پسر عمو از تو سوال می کنم. اگر خداوند تقدیر کند که پسران برادرم از این خلافت نصیبی داشته باشند. تو که سهل است؛ بلکه جمیع ساکنان زمین بخواهند آن را از دست محمد و ابراهیم بگیرند خواهند توانست؟ خلیفه گفت: نه والله. ابراهیم فرمود: پس چرا برادر پیر مردم را اذیت می کنی. سفاح تا زنده بود متعرض عبدالله نشد. (1)

ص: 23

47- چند مطلب مفید طبّی از کتاب دانستیهای پزشکی.

الف) پوشیدن لباس برای حفظ بدن است نه برای مدهای غیر بهداشتی. (1)

ب) برای سرما خوردگی عصاره لیمو و پرتقال مفید است. (2)

ج) سعی کنید حتی المقدور کارها را در حال نشسته انجام دهید. (3)

د) جوش شیرین برای رفع تریخی معده مفید؛ و گل بابونه برای رفع اسهال بچه ها مفید است. (4)

ه) گل گاوزبان و سنبل الطیب برای ضعف قلب یا تحریکات عصبی مفید است. (5)

و) اگر بیمار بی هوش است. چیزی به او ندهید؛ و در حال استفراغ صورت مریض را به راست و چپ برگردانید. (6)

48- سخت ترین مصائب از نظر حضرت سکینه (علیها السلام).

از حضرت سکینه (علیها السلام) منقول است که مصیبت بیرون آمدن ما از مدینه، از همه مصائب سخت تر بود. (7)

49- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همیشه عزادار حسین (علیه السلام) بود.

وقتی قنّاق امام حسین (علیه السلام) را به دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دادند. اقامه عزا کرد و فرمود: عزیزِ علیّ عزیزِ علیّ یا ابا عبدالله و در وقت رحلتش حسین (علیه السلام) را به سینه چسباند و فرمود: مالیّ و لیزید و در زمان حیات هم بعضی از اعضاء حسین (علیه السلام) را می بوسید و گریه می کرد. (8)

ص: 24

- 1- . دانستیهای پزشکی، ص 10.
- 2- . دانستیهای پزشکی، ص 11.
- 3- . دانستیهای پزشکی، ص 16.
- 4- . دانستیهای پزشکی، ص 20.
- 5- . دانستیهای پزشکی، ص 21.
- 6- . دانستیهای پزشکی، ص 23.
- 7- . کتاب المواعظ و البکاء، ص 7.
- 8- . کتاب المواعظ و البکاء، ص 11 و 12.

50- ما هم به امام حسین (علیه السلام) نامه محبت نوشته ایم.

بیاید پشت سر آن حضرت برویم و مثل نامه نویسان اهل کوفه نباشیم. (1)

51- قوی ترین پهلوان ها.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جمعیتی را دید که از برداشتن یک نفر قطعه سنگ بزرگی را تعجب می کنند؛ و اسم آن سنگ را سنگ زورمندان (وزنه قهرمانان) می گفتند. آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم از کسی که از این هم قوی تر است. عرضه داشتند: بلی. فرمود: کسی است که وقتی دیگری او را فحش داد. عکس العمل به خرج ندهد؛ در نتیجه بر نفس خویش و بر شیطان خود و شیطان رفیق غالب خواهد شد. (2)

52- شانزده مرتبه نام خدا برده شده است.

در آیه الکرسی نام خداوند تعالی شانزده مرتبه به اسم یا ضمیر ذکر شده است. شاید در قرآن چنین آیه ائی نباشد. (3)

53- آزادی هم شرط دارد.

ویل دورانت گوید: نخستین شرط آزادی محدودیت و زندگی تعادل نیروهای متخالف است. (4)

54- ترقی هزار و پانصد مرتبه ائی.

راسل گوید: در زمان سابق دو میل مترمربع زمین برای تهیه آذوقه یک نفر کافی بود. ولی حالا یک میل مترمربع زمین در انگلستان برای تهیه آذوقه 750 نفر کفایت می کند. یعنی هزار و پانصد برابر ترقی کرده است. (5)

ص: 25

1- . کتاب الموعظ و البكاء، ص 20.

2- . کتاب جوان فلسفی، ص 424.

3- . کتاب آیه الکرسی فلسفی، ص 2.

4- . کتاب آیه الکرسی فلسفی، ص 23.

5- . کتاب آیه الکرسی فلسفی، ص 83.

55- داروین هم خدا پرست بود.

داروین در نامه ای که در سال 1873 میلادی به یکی از دانشمندان آلمانی نوشته است. در آن استدلال به وجود خدا کرده؛ و جواب نقضی از این که عالم از خدا است و خدا از کجا است؟ داده و می گوید: ما از مادّیون می پرسیم: عالم از مادّه و مادّه از کجا است؟ (1)

نگارنده گوید: و اما جواب حلّی: چربی تمام اشیاء از روغن، ولی چربی روغن از خود روغن است.

56- عده ای از شهداء کربلا را ترجمه می کنیم.

عده ای از شهداء کربلا و یا کسانی که به حساب امام حسین (علیه السلام) شهید شده اند و ترجمه آنان در کتب مقاتل ذکر نشده و یا اگر ذکر شده نکاتی را که در کتب رجال متعرض آن شده اند، دارا نیست؛ در اینجا به حساب حروف تهجی می آوریم. باشد که ارواح طیبه شان از ما خوشنود شود. انشاءالله تعالی.

الف) احمد بن الحسن (علیه السلام) برادر حضرت قاسم (علیه السلام). کنیه مادرشان أم بشر، بنت ابی مسعود الانصاری است. او نوجوان شانزده ساله ای بود و در رکاب عمّ بزرگوارش از مدینه تا کربلا رفت و در روز عاشورا بعد از نماز ظهر بر لشکر عمر سعد حمله برده و هشتاد نفر را بدرک فرستاد. عده زیادی به حضرتش حمله ور شده، به شهادت رسانیدند. (2)

ب) احمد بن محمد بن عقیل ابن ابی طالب (علیه السلام)، مادرش کنیزی بود. او در حالی که رجز می خواند به لشکر دشمن یورش برده، جمع زیادی را کشته، دشمن اسب حضرتش را پی کرده و صاحب آن، به فیض شهادت نایل گردید. (3)

ج) اسلم بن عمرو، غلام امام حسین (علیه السلام)، اهل سیره و مقاتل رقم کرده اند که: امام حسین (علیه السلام) او را پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) خرید، و به امام زین العابدین هدیه فرمود. اسلم قاری قرآن و کاتب امام حسین (علیه السلام) بود. از مدینه تا

کربلا در رکاب امام (علیه السلام) بود. روز

ص: 26

1- کتاب آیه الکرسی فلسفی، ص 117.

2- تنقیح المقال، ج 1، ص 103.

3- تنقیح المقال، ج 1، ص 103.

عاشورا اجازه میدان گرفت، عده ای را به دیار عدم فرستاد، وقتی بدن پاکش روی خاک کربلا افتاد، احساس کرد که امام زمانش او را بغل کرده و صورت به صورت او گذاشته، چشم باز کرده و تبسم نموده و گفت: چه کسی مثل من می ماند، در حالی هستم که فرزند رسول خدا صورتش را بر صورت من می گذارد، پدرش عمر و ترک زبان بود. (1)

د (جون، غلام ابی ذر الغفاری (علیه السلام)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را از فضل بن عباس به صد و پنجاه دینار خرید، و به ابی ذر هدیه فرمود، پس از شهادت ابی ذر در ربذه، دوباره به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. در وقت پیش آمدن سفر کربلا، خدمت امام زین العابدین (علیه السلام) را می کرد روز عاشورا اجازه خواست که به میدان رهسپار شود، امام حسین (علیه السلام) فرمود: توبه در خانه ما آمده ای که راحت شوی، خودت را در ناراحتی های ما ناراحت نکن، او خودش را به قدم امام (علیه السلام) انداخت و پای حضرتش را بوسید و عرض کرد: سزاوار نیست که من در راحتی ها با شما باشم و در وقت گرفتاری شما را رها کنم، و می گفت: بدن من بدبو و ارزش من کم و رنگم سیاه است، بر من منت بگذارید و اجازه میدان دهید: تا در بهشت هر سه نقص من مبدل به نقیض خویش گردد، از شما جدا نمی شوم تا خون من قاطی خون شما شود، وقتی توفیق شهادت یافت امام حسین (علیه السلام) دعایش کرد و عرض کرد: خدایا صورتش را سفید و بدنش را خوش بو و او را در زمره بندگان عزیز خود محشور بفرما.

مرحوم شیخ صدوق (علیه الرحمه) روایت کرده است که: بنی اسد او را ده روز پس از شهادت پیدا کردند؛ مشاهده نمودند که بدنش بوی بهشت می دهد. (2)

در آینده تتمه این بحث ذکر خواهد شد.

57- شفای درد سینه ها در قرآن است.

مردی از ناراحتی که در سینه داشت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد، آن حضرت فرمود: به وسیله قرآن مداوا کن، زیرا که خداوند می فرماید: و شفاءلما فی الصدور. (3)

ص: 27

1- . تنقیح المقال، ج 1، ص 125 و نکاص 240، معالی السبطين.

2- . تنقیح المقال، ج 1، ص 238.

3- . روضه المتقین، ج 13، ص 121.

58- اصلحک الله معنی لطیفی دارد.

مدت ها بود که از دیدن کلمه اصلحک الله در سؤال اصحاب ائمه رنج می بردم (زیرا که دعای اصلاح بر افراد عادی رواست، و ائمه معصومین (علیه السلام) که عین صلاح اند، این دعا درباره آنان چرا؟) تا توفیق مطالعه کتاب روضه المتقین تألیف مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی والد ماجد صاحب بحار الانوار را پیدا کردم، دیدم که ایشان با الهام گرفتن از آیه شریفه 105، سوره الانبیاء (ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون - ما در زبور بعد از ذکر « تورات » نوشتیم که بندگان صالح ما وارث حکومت زمین خواهند شد) که اشاره به حکومت امام زمان (عج) باشد، عبارت فوق را چنین معنی کرده است: ای جعلک الله متمکنا، فی الارض ظاهراً کما جعلک کذلک واقعا - همچنان که خداوند تعالی قدرت بسیار شامخی را بر شما عنایت کرده است که شما هر کاری را بخواهید انجام دهید خدا فراهم می کند، در عالم ظاهر هم وسایل این قدرت را برای شما فراهم کند، و به عبارت اخری حکومتی را که برای شما در عالم رجعت فراهم فرموده، در زمانش تعجیل و فرج شما را نزدیک نماید. (1)

59 - طریق مصرف مال، گواه برچگونگی به دست آوردن آن.

کسی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: فردی از میان ما به جای دیگری می رود، در برگشتی با مال زیادی برمی گردد، نمی دانم از حلال است یا از حرام، طریق معرفت کدام است؟ اگر در حرام مصرف می کند، بدانید که از حرام است. (2)

ص: 28

1- . روضه المتقین، ج 3، ص 115 و ج 10، ص 43.

2- . روضه المتقین، ج 3، ص 176.

60- خوشا به حال کسانی که مال حلالی داشته باشند و در صله امام(علیه السلام) به مصرف برسانند.

در متن من لا یحضر الفقیه آمده: درهمی که در راه حج انفاق شود بالاتر از دو میلیون درهمی است که در غیر راه حج، از راه های خدا انفاق شود. (1)

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: درهمی که با آن امام(علیه السلام) صله شود، بالاتر از یک میلیون درهم و در صحیح یونس بالاتر از دو میلیون درهمی است که در غیر صله امام(علیه السلام) از وجوه بر مصرف شود. (2)

61- وضع تاریخ هجری از چه زمانی است؟ و واضع آن کیست؟ و علت وضع چیست؟

مشهور موخین، واضع آن را عمر بن الخطاب می دانند و زمان وضع را بین سال هفدهم و هیجدهم هجری خیال می کنند و علت وضع را چند چیز شمرده اند:

1- ابوموسی اشعری استاندارد دولت عمر در بصره به او نوشت: نامه های متعددی از دارالخلافه واصل می شود که یکی ناسخ دیگری است و نمی دانم به کدام عمل کنم و ناسخ از منسوخ شناخته نمی شود، پس چاره چیست؟

2- از عمر خواستند تاریخی را جعل کند. گفت: برای چه؟ گفتند: برای تعیین وقت معاملات و موسم اجرای احکام و روزگار ولادات و وفیات مردم، عمر نیز موافقت کرد و گفت: کارهایتان را با تاریخ روم تطبیق دهید. گفتند: مبدأ تاریخ روم از زمان اسکندر ذوالقرنین است و از آن وقت خیلی می گذرد.

3- سندی را که راجع به خرید و فروش چیزی و مورّخ به ماه شعبان بود، نزد عمر آوردند. گفت: کدام شعبان، این که داخل آن هستیم یا شعبانی که خواهد آمد، برای خلاصی از سردرگمی به فکر چاره افتادند و زمانی تعیین و تصمیم گرفته شد، در مبدأ آن اختلاف

ص: 29

1- . روضه المتقین، ج 4، ص 90.

2- . روضه المتقین، ج 3، ص 221.

نظرها شد، بعضی مولد و بعضی دیگر، مبعث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به عنوان مبدأ پیشنهاد کردند و طبق این نقل، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرماید: هجرت نبوی (صلی الله علیه و آله) مبدأ سال و محرم را هم که ابتدای مراجعت حجاج از سفر حج است، اول سال قرار دهید. دیگران هم قبول کردند. (1)

نگارنده گوید: در خصوص مطلب ذکر شده گفتگوهای دیگری نیز در کتب مربوطه وجود دارد من جمله:

4- هر زمان فرمانروای سابق اهواز که پس از اسارت، به دست خلیفه دوم اسلام آورده بود، و در آن جمع (جمع مطروحه در علت سوم) حضور داشت، گفت: برای عجم حسابی است که آن را «ماه روز» می نامند و کیفیت استعمال آن را به پسر خطاب، شرح داد که مورد پسندش قرار گرفت، کلمه «ماه روز» را به «مورخ» تعریف کردند و از اسم مفعول، مصدری استخراج کردند که کلمه تاریخ شد. پیشنهاد دیگری را یکی از جدیدالاسلام های یهودی داد و گفت: ما هم حسابی داریم که به اسکندر استناد می دهیم، لکن حرف او مقبول صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرار نگرفت و اتفاق کردند که هجرت محمدی (صلی الله علیه و آله) را مبدأ تاریخ جدید قرار دهند زیرا که قدرت اسلام از هجرت اوج گرفت. (2)

در کتاب «تحقیق درباره اربعین» ص 230 فرموده: از کتب تواریخ استفاده می شود که گوینده این دلیل، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده است. نگارنده گوید: بحث مهم، در واضع تاریخ است و لازم است تحقیق بیشتری شود، تا مثل بیشتر جاها، حق صاحب حق، ضایع نشود و بی خود کمالات، به غیر اهل آن نسبت داده نشود. حقیر مدعی هستم که واضع تاریخ هجری خود وجود اقدس الله است و بس، که به وسیله وحی به ما رسیده است اما دلیل این ادعا روایات شیعه و سنی و بیانات دانشمندان اهل اطلاع است. و چون در نقل روایات آتی (که از کتاب شریف «بحار الانوار» و غیر آن می باشد)، قباله و سفارش نامه ای که حافظ ابونعیم اصفهانی یکی از اجله علمای محدثین اهل

سنت (نقل کرده است، اشاره خواهد شد، لذا لازم است، اول، قباله و سفارش نامه ای را که ایشان

ص: 30

1- . ناسخ التواریخ، ج 2 خلفا، ص 295.

2- . بحار الانوار، ج 58، ص 367.

روایت کرده است، ذکر کنیم. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب خود « ذکر اخبار اصفهان » به سندهایی که در آن کتاب رقم کرده است، یک قباله و یک سفارش نامه روایت نموده است که هر دو به املائی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و به قلم حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و مورخ به تاریخ هجری است.

1- الف) اما قباله، همان کاغذ خرید حضرت سلمان (ره) از مولای خود عثمان بن اشهل یهودی است و شهودش هفت نفر از اصحاب است که یکی از آن ها ابوبکر و دیگری عمر می باشد، که بی خود جاعل تاریخ هجری به شمار آمده است.

در ذیل این قباله عبارتی این چنین آمده است:

« و کتب علی بن ابیطالب یوم الاثین فی جمادى الاولى مهاجر محمد بن عبدالله رسول الله (صلی الله علیه و آله) »

یعنی نویسنده قباله علی پسر ابی طالب است که آن را به تاریخ روز دوشنبه ماه جمادى الاولى، سال هجرت محمد پسر عبدالله رسول خدا که درود خدا Y بر او و آتش باد، نوشته است. (1)

2- ب) اما سفارش نامه، در آن بعد از « بسم الله الرحمن الرحیم » آمده است:

« این نامه ای است از محمد رسول الله که به تقاضای سلمان در سفارش برادرش (مابنداز فروخ) و اهل بیتش و اولاد و اولاد اولادش هر چه زاد و ولد بکنند، رقم شده است که فعلاً در صدد نوشتن اصل نامه که در حدود یک صفحه است، نیستیم و نظر بر نوشتن عبارت آخر سفارش نامه است که:

« و کتب علی بن ابیطالب بامر رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی رجب تسع من الهجرة »

یعنی به خط علی پسر ابی طالب به امر رسول خدا که درود خدا Y بر او و آتش باد، به تاریخ ماه رجب سال نهم هجری نگارش یافت. (2)

3- در آخر معاهده

مقنا این عبارت آمده است:

ص: 31

1- . ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 52.

2- . ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 53.

« و کتب علی بن ابیطالب بخطه و رسول الله (صلی الله علیه و آله) یملی حرفاً حرفاً یوم الجمعة لثالث لیل خلت من رمضان سنه خمس من الهجره »

یعنی این معاهده را علی پسر ابی طالب به خط خود نوشت در حالی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) حرف به حرف آن را املا می فرمود، به روز جمعه سوم رمضان سال پنجم هجرت. (1)

4- مؤلف کتاب « شهر حسین (علیه السلام) » از تاریخ یعقوبی و از کتاب « البدایه و النهایه » و « فتوح البلدان » عهدنامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با نصارای نجران که به خط علی (علیه السلام) روی پوست سرخی که دو نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهد قضیه بوده اند به تاریخ 24 ذیحجه الحرام سال دهم هجری مضبوط کرده است. (2)

5- خَرِیت فنّ اخبار و ناصر ائمه اطهار (ع) مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد 58 بحار الانوار پس از نقل خبر صحیفه سجادیه [که در آن آمده است: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در خواب دید مردانی مثل بوزینگان در بالای منبر او قرار می گیرند، محزون می شود، جبرئیل نازل شد و آیه 60 سوره 17 « اسری » و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن (را آورده و شجره ملعونه را بر بنی امیه تفسیر کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: « یا جبرئیل اعلیٰ عهدی یکنونون و فی زمنی قال لا ولكن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذالک عشرًا ثم تدور رحی الاسلام علی رأس خمسٍ و ثلثین من مهاجرک فتلبث بذالک خمساً »

یعنی ای جبرئیل، آیا این خلاف کاری های بنی امیه در زمان من واقع می شود؟ عرضه داشت خیر، آسیاب اسلام می چرخد تا سال دهم هجرت تو، دوباره می چرخد تا سر سال سی و پنج هجرت، پس پنج سال توقف می کند.]

(مرحوم مجلسی) می فرماید: این حدیث شریف دلالت می کند که جعل مبدأ تاریخ از هجرت، مأخوذ از جبرئیل و مستند به وحی سماوی و خبر نبوی (صلی الله علیه و آله) است. (3)

ص: 32

1- . تحقیق درباره اربعین، ص 246.

2- . کتاب شهر حسین (علیه السلام)، ص 244.

3- . بحار الانوار، ج 58، ص 367.

6- اما ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

امام حسین (علیه السلام) بر روی شکم مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، جبرئیل آمد و عرض کرد: « اینک هذا یقتله امتک علی رأس ستین من هجرتک ثم اراه التربه التی یقتل علیها »، یعنی این فرزندان را امت تو سر سال شصتم هجرت می کشند. (1)

نگارنده گوید: منظور آخر سال شصتم است زیرا که جریان عاشورا از هشتم ذیحجه سال شصت شروع و در دهم سال شصت و یک ختم شد. که امام حسین (علیه السلام) در هشتم ذیحجه از مکه به طرف کوفه حرکت نمود.

توجه: توجیه بهتر از علامه سید جعفر مرتضی، در خاتمه خواهد آمد.

7- در آخر صحیفه ای که عده ای از مخالفین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای اخراج دست اهل بیت (علیه السلام) از خلافت، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نوشتند و امضا کرده و در کعبه دفن کردند، این عبارت آمده است:

« و کتب سعید بن العاص باتفاق ممن اثبت اسمه و شهادته آخر الصحیفه فی المحرم سنه عشره من الهجره »

یعنی کاتب این صحیفه سعید پسر العاص با توافق کسانی که در ذیل صحیفه اسامی آن ها و شهادتشان درج گردیده است، این صحیفه را رقم کرد به تاریخ محرم سال دهم هجرت. (2)

8- علامه مجلسی (ره) از کتاب « مناقب » نقل می کند که « طبری » و « مجاهد » هر دو در کتاب تاریخ شان نوشته اند که عمر مردم را برای جعل تاریخ جمع و از آنان برای مبدأ تاریخ جدید نظرخواهی کرد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: روزی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هجرت فرمود، مبدأ قرار دهید. مرحوم مجلسی اضافه می کند که: « ابن شهر آشوب » این

ص: 33

1- . تحقیق درباره اربعین، ص 244.

2- . بحار الانوار، ج 28، ص 104.

فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را توجیه می کند به این که بدعت نگذارید و تاریخی را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تعیین فرموده است، رایج کنید؛ و سند توجیه این است که « ابن شهاب » نوشته است که:

وقتی در ماه ربیع الاول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه تشریف فرما شد. امر به تاریخ فرمود، تا سرسال، تاریخ یک ماه یا دو ماه از هجرت رفته حساب، و وقتی سال تمام شد به حساب سال اول و دوم هجرت حساب کردند. (1)

9- پاورقی نویس بحار الانوار، پس از نقل عبارت مرحوم مجلسی [که قسمتی از سفارش نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره برادر حضرت سلمان (که در دلیل دوم به آن اشاره کردیم) می نویسد که: از تاریخ نامه به خوبی معلوم می شود این که مشهور است که جاعل تاریخ عمر است، دور از حقیقت می باشد. (2)

10- در عبارت مناقب آمده: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به روز دوشنبه دوازده ربیع الاول و گفته شده یازده ربیع الاول، وارد مدینه شد و این همان سال اول هجرت است و آن حضرت تاریخ را به محرم برگردانید. (3)

ضمناً از تحقیق علامه سید جعفر مرتضی معلوم خواهد شد که محرم را عمر اول سال قرار داد که این مطابق میل حضرت امیرالمؤمنین

علی (علیه السلام) نبود. در تأیید این مطلب، مؤلف کتاب « تحقیق درباره اربعین » در صفحه 241، چنین می گوید:

از این که در کتاب « اقبال الاعمال » از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

و هو (اول محرم) اول یوم من السنه و هكذا از عبارت دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از نماز روز اول محرم (اللهم انت الاله القديم و هذه سنه جدیده) استفاده می شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اولین روز سال را اول محرم می دانست و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در زمان خلیفه ثانی و غیر آن نگذاشت از بین ببرد.

11- در پاورقی جلد 19 « بحار الانوار » از تاریخ « طبری » آورده که:

ص: 34

1- . بحار الانوار، ج 40، ص 218.

2- . بحار الانوار، ج 18، ص 134.

3- . بحار الانوار، ج 19، ص 121.

« ابن شهاب » نقل می کند که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماه ربیع الاول وارد مدینه شد و امر به تاریخ فرمود تا سرسال تاریخ را به یک ماه یا دو ماه از هجرت حساب می کردند و وقتی سال تمام شد، به حساب سال، حساب کردند و گفته شده است، اول کسی که امر به تاریخ کرد، عُمَر خطاب است. (1)

بیچاره طبری با وجود نص صریح باز هم دلش اجازه نمی دهد که این کمال را به خلیفه دوم نسبت ندهد.

12- « زرقانی » گفته است که: حاکم در کتاب « اکلیل » امر فرمودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر تاریخ را مفصلاً از « زهری » نقل کرده است. (2)

13- سیوطی در این موضوع، کتاب مستقّلی نوشته است.

سیوطی در کتاب « تاریخ الشروط » به سند خود از « محمد بن محمش الزیادی » روایت کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نامه ای که به نصاری نجران می نوشت، کاتب (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) را امر فرمود که تاریخ نامه را، پنجم هجرت نبوی (صلی الله علیه و آله) قید کند.

سیوطی پس از نقل این روایت می نویسد:

« پس بنابراین عمر خطاب در مسئله، تابع است نه جاعل » و گفته است که: این حقیق را در کتاب مستقّلی که در این موضوع تألیف کرده ام (کتاب الشماریخ فی علم التاریخ) کاملاً بیان نموده ام. (3)

ضمناً از این که علامه سید جعفر مرتضی در صفحه 184 کتاب خود (الصحیح من السیره) مطلبی از سیوطی نقل کرده و در پاورقی، آدرس جلد 10 « الشماریخ فی علم التاریخ » مطبوع به سال 1971م را داده است، معلوم می شود این کتاب مجلدات زیادی دارد.

14- « سهیلی » در کتاب « الروض » گوید:

« مسجدقبا » که در روز اول تشریف فرمایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، تأسیس شده است و در آیه شریفه سوره توبه (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ

ص: 35

1- . بحار الانوار، ج 19، ص 121.

2- . تحقیق درباره اربعین، ص 231.

3- . تحقیق درباره اربعین، ص 131.

فیه)، سوره 9 آیه 108 که درباره عظمت آن مسجد نازل شده است، چون عبارت « من اول یوم » مضاف الیه ظاهری ندارد و نمی شود که مضاف الیه را « اول الایام کلها » بگیریم، باید در به دست آوردن مضاف الیه، از فهم اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله) در سُورِ تاریخی درباره جعل تاریخ استفاده کنیم و آن را کلمه « اول ایام التاریخ » قرار دهیم که آنان این مضاف الیه را از آیه شریفه استفاده کرده اند. (1)

نگارنده گوید: بلی، به شرط این که مسئله سُورِ اصحاب، در بحث تاریخ، حقیقت، داشته باشد و تنها مطلبی خیالی و ساختگی نباشد.

توجه: آقای سهیلی؛ مضاف الیه را از فرمایش خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) استفاده کنید نه از سُورِ اصحاب، همان طوری که « حافظ » در کتاب « الفتح » (پس از نقل کلام « سهیلی » که گذشت) می گوید: مضاف الیه « من اول یوم » کلمه « دخل النبی (صلی الله علیه و آله) و اصحابه المدینه » می شود. (2)

15- از عبارت « مرحوم صاحب جواهر (ره) در « جلد جهاد » مستفاد می شود که: مجعول بودن تاریخ در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتی در پیش نصاری از مسلمیات بوده

است، چنانچه مسلم بودن آن در پیش قریشی های مخالف حضرا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که از دلیل هفتم کاملاً واضح شد. (3)

در کتاب « سبل الهدی و الرشاد » للصلحی الشامی ج 12 آمده :

16- الف) در صفحه 37 به نقل از کتاب « فی الشروط » لابی محمش الزیادی، آمده است که:

« پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) امر فرمود به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که تاریخ عهد نامه آن حضرت (صلی الله علیه و آله) با نصارای نجران را سال پنجم هجرت درج کند ». پس صاحب کتاب از این مطلب استفاده می کند که « جاعل تاریخ هجری شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و عُمر تابع است نه متبوع » و می گوید: « دقت کن که مطلب خیلی نفیس است ».

17- ب) در صفحه 38 آمده است که:

ص: 36

1- . تحقیق درباره اربعین، ص 232.

2- . تحقیق درباره اربعین، ص 232.

3- . جواهر الکلام، ج 21، ص 235.

« بخاری » در « تاریخ صغیر » خود از « ابن عباس » نقل می کند که: تاریخ هجری در سالی که حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) به مدینه تشریف آوردند، جعل شد.

توجه: در کتاب « الصحیح من السیره » للعلامه سید جعفر مرتضی، جلد 4 آمده است:

1/ب) در صفحه 189 می فرماید: روایت « ابن عباس » را « حاکم » صحیح دانسته است.

2/ب) در صفحه

190 می فرماید: حرف « ابن عباس » را « ابن عساکر » در « تاریخ دمشق » از « انس و اصمعی » نقل می کند.

18-3/ب) در صفحه 195 می فرماید: « بلاذری » عهدنامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) با « یهود مقنا » و « بنی حبیبه » را در کتاب خود آورده و در آخر آن آمده است: « نویسنده این عهدنامه به سال نهم، علی بن ابی طالب » است.

مخفی نماند: در توجیه ضبط « ابوطالب » به حال رفع، گفته اند که « اسم ابوطالب، اسم منظور شده است ».

19-4/ب) در صفحه 199، عهدنامه « خالد بن ولید » را با « اهل دمشق » آورده، و مورخ به سال سیزدهم هجری است.

20-5/ب) در صفحه 205، عهدنامه « خالد » را با « اهل حیره » آورده و مورخ به ربیع الاول سال دوازدهم است.

21-6/ب) در صفحه 205، از ام سلمه (علیها السلام) روایت می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حسین بن علی (علیه السلام) به سر سال شصت از هجرت من شهید می شود.

22. در تفسیر نمونه، جلد 7 صفحه 357، به نقل از تفسیر المنار، صفحه 294 جلد 10، عهدنامه خالد بن ولید با صلوا، بزرگ مسیحیان، مورخ با ماه صفر سال 12.

نگارنده گوید: علامه سید جعفر مرتضی می فرماید: سهم عُمر از جعل تاریخ این شد که او مستقیماً یا به اشاره عثمان برخلاف تعیین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که اول سال را از ماه ربیع الاول قرار داده بود، به محرم بُرد که در زمان جاهلیت، اول سال را محرم می دانستند. (رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) اول سال را ماه ربیع الاول قرار داد، عمر برای ارضای رفقای جاهلی اش، به محرم که اول سال در جاهلیت بود، برگردانید، کتاب صاحب الغار ابوبکر ام رجل آخر، ص 199)

ضمناً: علامه سید جعفر مرتضی در صفحه 181 (الصحيح من السيره) می فرماید: این تغییر بر خلاف میل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود.

مؤلف کتاب صاحب الغار ابوبکر ام رجل آخر، در صفحه 199 می نویسد: رسول خدا(صلی

الله علیه و آله) اول سال را ربیع الاول قرار داده بود، عمر برای ارضای رفقای جاهلی اش، به محرم که اول سال در زمان جاهلیت بود، برگردانید.

توجه: طغیان قلم مؤلف کتاب « مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله) »:

مؤلف کتاب « تحقیق درباره اربعین » پس از نقل « معاهده مقنا » که در دلیل سوم گذشت، می فرماید: « از این مطلب (ونگارنده هم گوید: از ادله بیست و یک گانه و غیر آن ها) معلوم می شود که قلم مؤلف « مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله) و حاشیه نویس آن، چه قدر طغیان کرده که می گوید: « به دلیل این که تاریخ در زمان عُمر جعل شده » عبارت معاهده مقنا را حمل بر اشتباه کرده و حاشیه نویس هم گفته: « چون در جعل مبدأ تاریخ در زمان عُمر، اشاره کنند، خود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است، پس از اول، حضرتش (علیه السلام) طبق آن عمل می کرد ».

نگارنده، مضافاً بر مطالب گذشته، اعتبار هم تایید نمی کند که امور مسلمین تا سال هیجدهم بدون تاریخ بگذرد، چه طور ممکن است، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) که اکمل ادیان را آورده است، برای دین خود، تاریخی را تعیین نکند و آن را از این جهت ناقص بگذارد و امر آن را موکول بر امتی کند (در علت دوم گذشت) که رییس آن ها گفت: حساب هایتان را با تاریخ روم تطبیق دهید، چه طور ممکن است که موکول کند بر امتی که با آن همه اصرار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر غدیر و تعیین وصی، برخلاف آن اجماع کردند.

درود بر ایران عزیز که بر خلاف سایر مسلمین که از تاریخ مسیحی [بگفته بعضی ها که قرن ها پس از تولد حضرت مسیح (علیه السلام) جعل شده است (1)،

و در مبدأ آن که تولد

حضرت عیسی (علیه السلام) باشد، شش یا هفت قول نقل می - کنند [تبعیت می کنند، استقلال تاریخی

ص: 38

1- . علامه سید جعفر مرتضی در ص 208 کتاب (الصحيح من السيره) گوید ابن العبری که یکی از دو شخصیت مسیحی است و به سال 685 هجری فوت شده در مواضع متعدده از کتاب خود از تاریخ اسکندر استفاده کرده است و از تاریخ میلادی در آن اثری نیست، و از کلام سخاوی در می آید که تا اوایل قرن دهم هجری از تاریخ میلادی اثری نبوده است ص 209.

خود را در جعل تاریخ (که خود الله Y جاعل آن است) از دست نداده و از تاریخ هجری شان در امور رسمی استفاده کرده و تابع تاریخ کلیسا نشده است. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء من عباده.

62- صله و زیارت شیعیان صالح، ثواب صله و زیارت امام(علیه السلام) را دارد.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: کسی که قادر بر صله ما نیست، و به زیارت ما نمی تواند برسد؛ صله و زیارت کند، صالحین شیعه ما را؛ که صله و زیارت آنان در حکم صله و زیارت ماست.(1)

63- حبیب (رضوان الله تعالی علیه) پسر مظاهر است اشتباه نشود.

نام پدر فقیه شهید، حبیب (رضوان الله تعالی علیه) علی الاصح «مظاهر» است «حتی کسی که «مظهر» ضبط کرده است» به احتمال قوی باز «مظاهر» است؛ زیرا که رسم خطاطین است که گاهی بی الف می نویسند، (الف را کوتاه می نویسند) مانند اسمعیل و اسحق که اسماعیل و اسحاق می خوانند.(2)

نگارنده گوید: مستدرک الوسایل فرموده: از این باب است کلمه سَلَّار (امام فقیه بزرگ شیعه) که صحیح سالار است زیرا که سَلَّار بی الف معنی ندارد. به خلاف سالار.(3)

64- برای این که موالیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به کمک امام حسین(علیه السلام) نروند، ابن زیاد چهار هزار و پانصد نفر را زندان کرد.

به اتفاق مورخین و سیره نویسان، ابن زیاد وقتی که از نامه نوشتن اهل کوفه به خدمت امام حسین(علیه السلام) مطلع شد؛ چهار هزار و پانصد نفر از اصحاب امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را به زندان کرد؛ و غل به گردن آنان نهاد. و هر کسی موفق گردید به خدمت امام حسین(علیه السلام)

السلام) برسد؛ در ضمن

ص: 39

1- . روضه المتقین، ج 3، ص 222.

2- . تنقیح المقال، ج 1، ص 252.

3- . مستدرک الوسایل، ج 3، ص 496.

لشگر عمر سعد به کربلا آمد؛ و در کربلا به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد. و این نوع فکر به ذهن همه نمی رسید. (1)

65- باز هم بگو دست به خاک زدن تیمم کردن چرا؟

گاهی گفته می شود: در وقتی که آب نیست تیمم کردن چرا؟ مگر خاک چه خاصیتی دارد که جایگزین آب می شود؟ در جواب می گوئیم: فلسفه احکام رب العالمین با عقل های معمولی قابل درک نیست. زیرا که مقتن قوانین اسلامی خود الله است. و با عقل های ما (اگر سالمشان بگذاریم و با خرافات قاطی نکنیم) قابل فهم نیست زیرا عقل ما مخلوقی ضعیف است و باضعفی که دارد نمی تواند به کنه و حقیقت حکمی که آن را خالق عقل، قانون کرده برسد؛ و هر علتی که از هر کس (جز معصوم (علیه السلام)) برای هر حکم اسلام گفته شود علت واقعی نخواهد بود. بلکه یک نوع تقریب ذهن خواهد شد. الحمدلله هر اندازه علوم روز پیشرفت می کند، حقایق قوانین اسلامی روشن تر می شود. برای نمونه مطلبی که ذیلاً می نگاریم، در خاصیت تیمم یک نوع تقریب است. و آن این است: استریتومیسین یکی از داروهای طبی که دکتر واکسمن دانشمند آمریکایی آن را از خاک گرفته است. این دارو مانند پنی سیلین اغلب میکروب ها را می کشد. و علاوه بر آن در درمان سل نیز به کار می رود. (2)

66- بچه را از راه تخم گذاری تولید و از راه پستان شیر می دهد.

ارنی ترنگ حیوانی است از راسته مرغسانان، بدنش پوشیده از مو و از حیث منقار و پا شبیه مرغابی است. در کنار رودهای استرالیا زندگی می کند، و ماهی می خورد، تخم می گذارد، اما نوزاد او پس از بیرون آمدن از تخم از پستان مادر شیر می خورد. (3)

و حیوان دیگر « اکیدنه » نام دارد، اکیدنه (خارپشت استرالیایی) حیوانی است از راسته مرغسانان، بدنش مانند خارپشت پوشیده از خار است، منقار دراز دارد، و مانند ارنی ترنگ تخم گذار است، اما نوزاد او پس از خارج شدن از تخم از پستان مادر شیر می خورد. (4)

ص: 40

1- . تنقیح المقال، ج 1، ص 212 مقدمه و ج 2، ص 62.

2- . فرهنگ عمید، ص 116.

3- . فرهنگ عمید، ص 148.

4- . فرهنگ عمید، ص 148.

67- حدیثی لطیف در فضیلت محبت اهل بیت (علیه السلام)

بلال بن حمامه گوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که خنده بر لب داشت بر جمع ما ملحق شد، عبدالرحمن بن عوف از سبب خنده سؤال کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برای بشارتی است که از طرف خدا درباره برادر و پسر عمویم علی و دخترم فاطمه رسیده است، و آن این که وقتی خدا خواست فاطمه را بر علی تزویج کند؛ امر کرد که رضوان در بهشت، درخت طوبی را تکان دهد، پس به عدد دوستان و علاقه مندان! اهل بیت از شجره طوبی ورق ریخت. سپس از زیر درخت طوبی خداوند ملائکه هایی را خلق فرمود، که هر کدام یک ورق از آن اوراق را حمل کنند، وقتی اولین و آخرین در محشر حاضر شوند، آن ملائکه تشریف می آورند، و بر هر دوستی یک ورق تحویل می دهند؛ که در آن برائت از آتش جهنم نوشته شده است، پس نثار عروسی برادر و پسر عمویم علی، همان نجات از آتش جهنم است بر مردان و زنان خاصی از امت من. (1)

68- جابر هشت، و هر کدام از عبدالله عامری و علی بن جعفر شش معصوم (علیه السلام) را درک کرده اند.

جداً توفیقی غیر قابل وصف است که جابر هشت نفر از چهارده معصوم (علیه السلام) را زیارت کرده، یعنی پنج تن آل عبا، به علاوه امام سجاد و باقر و صادق (علیهم السلام) را، و عبدالله بن شریف العامری حضور شش امام شرفیاب شده، یعنی امیرالمؤمنین و الحسن و حسین و السجاد و الباقر و الصادق (علیه السلام)، و علی بن جعفر خدمت شش امام رسیده، پدرش صادق و برادرش کاظم و امام رضا و جواد و هادی و عسکری (علیه السلام). (2)

ص: 41

1- . تنقیح المقال، ج 1، ص 182.

2- . تنقیح المقال، کلمه جابر

69- زمانی می آید که مردم ربا خوار شوند، و هر کس ابا کند، گرد ربا او را می گیرد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: زمانی بر مردم خواهد رسید که کس پیدا نشود که ربا نخورد، و اگر کسی نخورد، گرد ربا او را می گیرد. (1)

70- خالی از مطایبه نشود.

یک غریبی در شرق وارد مغازه یک سلمانی می شود، آرایشگر تف به صابون انداخته و به صورت او می کشد، مشتری از دیدن این وضع مشمئز می شود. آینه دار: مثل این که ناراحت شدید؟ مشتری: بلی، خوب است قدری آب بگذارید و صابون را در آن تر کنید. آرایشگر: عجب، من تو را از نَجَباً دیدم؛ و به تو احترام کردم که تف به صابون انداختم؛ و گرنه پیش از تو هر کس به این جا می آمد و می خواست « تیغ به صورت بزند » من تف به صورت او می انداختم، بعد صابون می زدم. (2)

71- عزیزترین آیه قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است.

امام باقر (علیه السلام) درباره کسانی که در موقع خواندن سوره قرآنی، بسم الله الرحمن را جز هر سوره قرار نمی دهند می فرماید: عزیزترین آیه را از قرآن دزدیدند، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر رسید که عده ای بسم الله را از قرآن حذف می کنند، فرمود: بسم الله یک آیه است و لکن شیطان آنان درباره آن به وادی فراموشی کشانده است. (3)

ص: 42

1- . تفسیر مجمع البیان، سوره بقره، آیه 276.

2- . کتاب رنگارنگ، ج 1، ص 20.

3- . بحار الانوار، ج 85، ص 20 و 21.

72- اسلام دین عطاوت است و خشونت مسلمانان مربوط به آن نیست.

کلینی و صدوق (رضوان الله تعالی علیهما) روایت کرده اند که: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عاملی برای اخذ خراج و جزیه به (بانقیا) و به یک ناحیه دیگری از نواحی کوفه می فرستد و در حضور مردم به عامل می فرماید: که خراج را تا درهم آخری از آن ها بگیرد و کوتاهی نکند، بعد می فرماید: در وقت حرکت به طرف مأموریت خویش به پیش من بیا که با تو کاری دارم، کارمند وقتی به حضورش می رسد امام (علیه السلام) می فرماید: حرفی را که در پیش مردم به تو گفتم سیاستی بود که کردم تا مجوس از شنیدن حرف من در صورت امکان از پرداخت جزیه کوتاهی نکنند، مبادا برای جمع آوری خراج یک نفر مسلمان و یا یک نفر مسیحی و یهودی را بزنی یا برای اخذ آن حیوان کاری کسی را بفروشی (چطوری که حکومت های سابق این کار را می کردند) ما فقط حق گرفتن زیادی از خراجشان را داریم که پرداخت آن برایشان آسان باشد. (1)

73- مسئله

در کتاب عروه الوثقی می فرماید احتیاط این است که کسی که خودش را عادل نمی داند امام جماعت نشود و لکن اقوی جواز آن است.

بعضی از محشّین اضافه کرده اند که چنین امامی اگر در شک خود رجوع بر مأموین کرد احتیاط واجب در اعاده نماز است. (2)

74- خیرسانان دنیا در آخرت هم خیرسانند.

حدیث شریف اهل المعروف فی الدنيا اهل المعروف فی الاخرت (کسانی که در دنیا به بندگان خدا خیر می رسانند در آخرت هم خیر خواهند رسانید) را کلینی و صدوق به

ص: 43

1- . روضه المتقین، ج 3، ص 59.

2- . عروه الوثقی، فصل شرایط امام جماعت، مسئله 16

سندهای مختلفی نقل کرده اند و تفسیر آن از زبان امام صادق (علیه السلام) این است که در روز قیامت از طرف رب العالمین به آنان خطاب می رسد که گناهانتان بخشیده شد

حسناتتان را به هر کسی که خواستید بدهید آن ها حسنات خویش را به کسانی که گناهانشان بیش از حسنات شده و در نتیجه مانع از دخول به بهشت شده اند می بخشند و آن ها را از گرفتاری نجات می دهند و وارد بهشت می کنند پس خیررسانان دنیا در آخرت هم خیر می رسانند. (1)

نگارنده گوید: خدای علام الغیوب از راز دل آن ها آگاه است و می داند که آن ها دلشان می خواهد همیشه در دنیا باشند و به بندگان خدا خیر برسانند و از آن جایی که ظرف دنیا اندازه ظرفیت روحیات آن ها را ندارد در آخرت تکمیل می کند، چه بهتر که انسان خویشتن را متخلق به صفات عالیه بکند، خدای منان چنان توفیق را برای جمیع شیعیان مرحمت کند.

75- چرا شیعه بعد از والضالین الحمدلله رب العالمین و دیگران آمین می گویند؟

در پاورقی بحار نویسنده آن در توجیه فرمایش امام باقر (علیه السلام) در حدیث علل که نهی از گفتن آمین بعد از والضالین می کند، و می فرماید اگر خواستی الحمدلله رب العالمین بگو. می نویسد علت این که شیعه بعد از خواندن حمد الحمدلله رب العالمین می گوید این است که آنان پس از گفتن اهدنا الصراط المستقیم خودشان را با تأییدات ربانی متلبس به نعمت هدایت و دور از حد افراط و تفریط و سالکین صراط اهل البیت می بینند لذا برای ادای شکر این نعمت کلمه الحمدلله رب العالمین را بر زبانشان جاری می کنند و از خدایشان می خواهند که آن ها را در این راه ثابت کند و دیگران چون بهره ای از این نعمت ندارند با گفتن آمین خواستار آن می شوند اللهم آمین. (2)

ص: 44

1- . روضه المتقین، ج 3، ص 170.

2- . بحارالانوار، ج 84، ص 201.

این مضمون خیلی سر زبان ها است که به معصوم (علیه السلام) نسبت می دهند که بفرماید یک ساعت فکر کردن از عبادت هفتاد سال بهتر است حدیث یک ساعت فکر کردن از عبادت یک سال بهتر بودن را در کتب احادیث خیلی دیده ام اما هفتاد سال را در کتب اخبار ندیده ام و دلم میخواهد که ببینم لکن علامه مامقانی در رجال خود در ترجمه شهید کربلا- حر ریاحی (سلام الله علیه) از قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند، خواستم با تحریر این مطلب به تشنگانی مثل خود راهنما باشم البته کلمه هفت و هفتاد برای تکثیر است و تفکر امثال حر ریاحی از تمام عمر دنیا هم بالاتر است (1)

77- می خواهی که وحشت قبر نداشته باشی؟

اگر می خواهی بشنو که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: کسی که رکوع را نیکو به عمل آورد و حرف آن را ادا کند وحشت قبر برچنین آدمی نمی رسد. (2)

78- علمای بزرگ شیعه مؤید بودند.

آیا می دانید که مرحوم مامقانی در رجال خود شانزده هزار و سیصد و هفت نفر را ترجمه کرده است؟ (ص 171 مقدمه) ولکن در مدت کوتاهی، زیرا که، طبق تحریر خودشان در اواخر صفر 1348 شروع به کار و در هفتم رجب 49 از اصل نوشتن فارغ، و در اواخر جمادی الاولی 1350 تجدید نظرشان پایان، یافته است، (مقدمه ص 2) در حالی که برای افراد عادی استتساخ این سه جلد در این مدت ممکن نیست، و این در حالی است که در ترجمه، بعضی از روایت بیش از ده کتاب اسم می برد که همه را بررسی کرده است، نوشتن مثل تنقیح المقال و البحار و الجواهر و الوافی و وسائل الشیعه و الغدیر و معجم الرجال و الذریعه و اعیان الشیعه و العوالم از یک نفر عالم، در حالی که لجنه های علمی در نوشتن امثال این کتب اظهار خستگی می کنند می رساند که علما بزرگ شیعه جداً مؤید به

تاییدات

ص: 45

1- . تنقیح المقال، ج 1، ص 260.

2- . بحار، ج 85، ص 107.

ربانی بودند. خداوند درجات گذشتگان را عالی است متعالی کند، و به تاییدات احیاء بیش از پیش بیفزاید، و آنان را در اعلاء کلمه اسلام رسول الهی نصرت دهد.

79- مداوم تسبیح حضرت زهراء (علیها السلام) شقی نمی شود.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: ما بچه هایمان را امر به گفتن تسبیح فاطمه (علیها السلام) می کنیم چطوری که به نماز خواندنشان امر می کنیم سپس حضرت به راوی حدیث، می فرماید مواظبت کن آن را، زیرا هر کس ترک نکند آن را گرفتار شقاوت نمی شود. (1)

80- چرا قدمات اصطلاح صحیح و حسن و مؤثق را نداشتند؟

از فواید منسوبه به شیخ بهایی (رضوان الله تعالی علیه) کسی که تتبع کلمات قدمات اصحاب بکند واضح می شود علت این که آنان به یک قسمت از روایات بدون در نظر گرفتن اصطلاح صحیح و حسن و مؤثق در نظر متأخرین، عمل می کردند این بود که، آن ها کتب اصحاب الاصول را در اختیار داشتند و روایتی را در چند کتاب می دیدند ظن غالب بر صدور بر ایشان حاصل می شد، حتی بعضی ها نام چنین حدیثی را واحد نمی گذاشتند. (2)

81- دست با کفایت امام حسن مجتبی(علیه السلام) و فتح ایران

در کتاب روضه المتقین و ذکر اخبار اصفهان، و روضات الجنات و لواع الانوار، جواهر الکلام جلد 21 ص 161 تصریح به تشریف آوردن امام حسن مجتبی(علیه السلام) به اصفهان شده است به استناد این کتب این مطلب را شرح می دهیم تا برای خوانندگان عزیز فوائد زیادی داشته باشد: حافظ ابونعیم اصفهانی که از طرف مادر از اجداد مرحوم مجلسی حساب می شود در کتاب خود نام نامی امام مجتبی(علیه السلام) را در ضمن کسانی که از اصحاب رسول خدا (علیها السلام) وارد اصفهان شده اند به عنوان اولین شخصیت می نویسد، و می فرماید آن حضرت در حالی که به عنوان مجاهد به جنگ

جرجان می رفت وارد اصفهان شد، و باز

ص: 46

1- . بحار الانوار، ج 85، ص 328.

2- . مقدمه تنقیح المقال، 170.

می فرماید حسن بن علی (علیه السلام) و عبدالله بن زبیر در حالی که به جنگ جرجان رهسپار بودند وارد اصفهان شدند. (1)

و در روضات الجنات به مناسبت ذکر مواضع متبرکه و قبور منوره اصفهان، قلم فرسایی کرده و می فرماید یکی از آن ها مسجد لسان الارض (زبان زمین) است که، در مشرق قبرستان تخت فولاد نزدیک قبر فاضل هندی واقع است، و در طرف قبله این مسجد صورت قبری است مشهور به قبر اشیعیاء پیغمبر که، بر طائفه از یهود که در این منطقه ساکن بودند مبعوث شده است، و وجه نام گذاری این مسجد به لسان الارض چنان که مشهور است، حرف زدن این نقطه از زمین با امام مجتبی (علیه السلام) در وقتی که آن حضرت با لشکر اسلام برای فتح اصفهان وارد این محل شده است می باشد. بعد علامه خوانساری اضافه می کند مولای ما محمد تقی مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب حدیقه و غیر آن می نویسد که، از استاد هایمان شنیدیم که تمام فتوحات عمر با اجازه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) انجام می گرفت، و امیر المؤمنین فرزند دلبند خویش امام حسن (علیه السلام) را با لشکر اسلام به اصفهان فرستاد، و حضرتش در ایامی که اصفهان را عزت داده بودند در مسجدی که در آن جا به مسجد لبان معروف است، نماز می خواند، و در حمامی که روبروی درب مسجد جامع بزرگ که آن در معروف به درب پیزربافان است غسل کرده است، و آن حمام فعلاً (در زمان محمد تقی مجلسی قدس سره)

به صورت یک کاروانسرا است، و آن حمام را جدم در ایام کودکی به من نشان داد که، هنوز کاملاً خراب نشده بود. (2)

و مثل این حرفی را که روضات از تقی مجلسی نقل کرد، خود آن مرحوم در روضه المتقین اش بیان کرده و اضافه می کند که پسر خطاب از امیر المؤمنین تقاضا کرد که ابو محمد حسن بن علی را با لشکر اسلام بفرستد، و امام مجتبی (علیه السلام) با لشکر وارد اصفهان شد. (3)

و مرحوم شیخ ابوالحسن المرندی النجفی در کتاب لوامع الانوار می نویسد چنانچه در حدیث معتبر وارد است با سرکردگی سعد وقاص، دو دفعه لشکر به بلاد عجم فرستاد و در

ص: 47

1- . ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 44 و 47.

2- . روضات الجنات، ج 1، ص 19؛ تتمه المنتهی، ص 272.

3- . روضه المتقین، ج 3، ص 156.

هر کت مغلوبیت نصیب سپاه اسلام شد، عمر از این پیشامد خیلی آشفته شده و به ناچار خدمت مولی الموحدین حلال المشکلات علی بن ابیطالب (علیه السلام) رسیده و عرضه داشت یا ابا الحسن (علیه السلام) ادرك شریعه رسول الله « یعنی مولای عزیز به داد شریعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برس » و از حضرتش خواستار شد که امام بعد از خودش حسن مجتبی (صلوات الله علیه) را سردار لشکر قرار دهد، آن حضرت قبول فرموده و فرزند برومند خود را امر به حرکت به طرف ایران نمود، و در وقت حرکت از مدینه با انگشت مبارک طلسمی را در کف دست امام دوم (علیه السلام) ثبت کرده و فرمود: ایرانیان درفش کاویانی را طلسم کرده اند اثرش این است که با هر لشگری روبرو شوند طرف مغلوب می شود. تو ای حسن پیش از این که در روز جنگ سردار ایرانی پرده از درفش بردارد، این طلسم را که در دست تو است و من آن را نقش کردم بر زمین ثبت کن تا شعاع آفتاب بر آن بتابد، و طلسم درفشی بی اثر گردد. امام حسن فرمان پدر را اجرا کرد و به حمد الله غلبه از آن مسلمین شد، عدد لشکر اسلام در این پیروزی سیصد هزار بود که با یزگرد ستیز کرد و بی بی شهربانو، مادر امام سجاد (علیه السلام) با دو خواهرش از غنائم این جنگ بود. (1)

82- این دو کتاب به این دو شخصیت نسبت داده می شود ولیکن درست نیست.

1- کتاب تذکره الائمه، به مرحوم مجلسی نسبت داده می شود ولیکن آن تألیف محمد باقر بن محمد تقی الالهیجی است، و بهترین دلیل بر صدق این مدعا عدم ذکر داماد مجلسی تذکره، را در عداد کتاب های او است.

2- کتاب اشاره السبق به ابی الصلاح التقی الحلبی نسبت داده می شود ولیکن مؤلف آن شیخ علاء الدین علی بن ابی الفضل الحلبی است. (2)

ص: 48

1- . لوامع الانوار، ص 221.

2- . روضات الجنات، ج 2، ص 83 و 114.

83- راز دل و زبان حال هر شیعه.

ای صبا در گردنت خاکم ببر سوی نجف بعد مردن چون فرو ریزد زهم اعضای من

یا صاحب القبه البيضاء فی النجف من زار قبرک و استشفی لدیك شفی

خدایا در دنیا توفیق خدمت به دین مبین و فرمانبرداری امیرالمؤمنین و در آخرت بهره مندی از شفاعت شافعین و در حین دفن بدن ما را دافین جوار مولی الموحدن قرار بده.

اذا مت فاد فنی الی جنب حیدر ابی شبر اکرم به و شبر

فلست اخاف النار عند جواره و لا اتقی من منکر و نکیر

فعار علی حامی الحمی و هو فی الحمی اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

84- جواب دو نفر از یک سؤال.

به احمد بن حنبل شخصی گفت: غیبت تو را کردم حلالم کن، گفت: به شرط این که دوباره غیبتم نکنی حلال کردم. همین حرف به یک عالم شیعی گفته شد. او در جواب گفت: چیزی را که خدا حرام کرده من حلال نمی کنم. (1)

85- رسم انبیاء بر زیاد کردن موی سر نبود.

کلینی (رضوان الله تعالی علیه) سه روایت کرده است، در هر کدام یک نوع سؤال (از راوی های مختلف) راجع به تفریق شعر (باز کردن فرق سر با شانه) از امام صادق (علیه السلام) سؤال شده است:

سؤال اول- آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرق سرش را با شانه باز می کرد؟ امام صادق: نه

سؤال دوم- اهل سنت حدیث می کنند که تفریق موی سر از سنن انبیاء است؟ امام صادق (علیه السلام) با تعجب از سنن انبیاء؟ سائل می گوید: آن ها گمان می کنند که پیغمبر تفریق موی سر فرموده، امام صادق (علیه السلام): پیغمبر تفریق شعر نمی فرمودند و رسم انبیاء بر زیاد کردن موی سر جاری نشده بود.

ص: 49

سؤال سوم- آیا تفریق شعر از سنن انبیاء است؟ امام صادق: نه، آیا هیچ اتفاق افتاده رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تفریق شعر کند؟ جواب: چرا، سائل حالا که از سنن انبیاء نیست چه طور یغمبر تفریق شعر کرد؟ امام می فرماید: هر کس سرنوشت رسول خدا را داشت او هم مجبور به تفریق شعر می شد، راوی عرض می کند جریان مجبوری رسول خدا چه بود؟ امام صادق: رسول خدا به قصد زیارت کعبه احرام بسته و با خود قربانی سوق داد متأسفانه کفار مکه مانع از دخول حرم و طواف بیت شدند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به انتظار طواف کعبه و سرتراشی در حرم در وقت دیگر، نشست، و لذا موی سر مبارک زیاد شد و محتاج به تفریق گردید پس از آن که در موقع مناسب در حرم سر تراشید، دیگر موی را بر سر زیاد نکرد، و این تفریق غیر اختیاری بود. (1)

نگارنده گوید از روی هم رفته روایات معلوم شد که نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) موی سر مبارک را زیاد نمی کرد و در وقتی که مجبور به زیاد کردن می شد از شحمه گوش رد نمی شد. در کتاب قصص العلماء می نویسد سید مجاهد صاحب مناهل (فرزند صاحب ریاض، و نوه آقای بهبهانی، و داماد بحرالعلوم) کتابی هم در اغلاط مشهوره دارد، و در آن آمده است که گیسوان داشتن حسنین(علیه السلام) از اغلاط است. زیرا که گیسوان مکروه است، و مکروه از امام نه در حال صغر سن و نه در حال کبر آن، سر نمی زند. و می فرماید بچه ای را خدمت پیغمبر(صلی الله علیه و آله) آوردند که دعایش بفرماید، چون بچه گیسوان یا قنازع (نتراشیدن مقداری از موی سر) داشت: دعایش نفرمود. (2)

مرحوم مجلسی در شرح فقیه درباره سرتراشیدن نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) بیانی دارد که مضمون آن را مرحوم محدث قمی در حاشیه منتهی الامال آورده، ما عبارت منتهی الامال را نقل می کنیم که از هر دو کفایت می کند. سبب سرتراشیدن آن حضرت (پیغمبر(صلی الله علیه و آله)) آن بود که سرتراشیدن آن زمان بسیار بدنما بود، و نبی(صلی الله علیه و آله) و امام(علیه السلام) کاری نمی نمایند که در نظرها قبیح نماید، و چون اسلام شایع شد و قبضش برطرف گردید ائمه (علیهم السلام) می تراشیدند. (3)

ص: 50

1- . بحار الانوار، ج 16، ص 189.

2- . قصص العلماء، ص 126.

3- . روضه المتقین، ج 1، ص 320؛ منتهی الامال، ص 14.

86- وزراء حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه) همه عجم هستند

در کتاب تحفه العالم تألیف سید جعفر آل بحر العلوم که به جلد 48 بحار اضافه شده است از فتوحات المکیه نقل می کند که وزراء امام زمان (عج) همه عجم هستند، و عرب توی آن ها نیست ولکن عربی حرف می زنند. بعد از خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در پیشگویی راجع به امام زمان ایراد سخن فرموده نقل می کند که لشگر امام عصر به فارسی حرف می زنند. سپس صاحب کتاب بین این دو مطلب را جمع می کند به این که وزراء به عربی ولکن لشگر به فارسی حرف خواهند زد. (1)

87- گر تو دیدی سلام ما برسان

فرید وجدی در دائره المعارف در بحث پیاز می نویسد بهترین پیازها پیاز سفید مستطیل شکل و بدترین آن ها قرمز مدور است. نگارنده: من که قسم اول را ندیده ام، نمی دانم شما چطور. شاید در نواحی مصر وجود داشته باشد. (2)

88- سمره بن جندب توی دیگ آب گرم به درک رفت

علامه مامقانی در ترجمه سمره بن جندب با بیان جنایات او به عاقبت امر او هم اشاره کرده است، و چون شرح جنایات او فوایدی را در بر دارد ذیلاً اشاره می کنیم:

- 1- شتر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را همه احترام می کردند حتی اگر وارد باغ یا زمین کسی می شد افتخار می کردند، لکن روزی آن حیوان سرش را داخل خیمه سمره کرده او سر حیوان را شکسته و زخمی کرد، حیوان شکایت پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد.
- 2- او یک درخت خرما میوه ده، در باغ یک نفر از انصار داشت و بدون گفتن یا الله و خبر کردن، برای اذیت طرف، وارد خانه او که متصل به باغ بود می شد، صاحب خانه هر چه از سمره خواش کرد که در وقت ورود اطلاع بدهد کارگر نشد. آخر شکایت پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد آن حضرت به هیچ عنوانی نتوانست سمره را به حق خود

قانع کند، حتی عوض یک

ص: 51

1- . بحار الانوار، ج 48، ص 305.

2- . دائره المعارف، ج 2، ص 223.

درخت خرما در جای دیگر آن حضرت حاضر شد که ده درخت خرما بدهد. خلاصه بی وجدانی او سبب صدور فرمایش نبوی (صلی الله علیه و آله) «لاضرر ولاضرار» شد که شرحش در کتب اصول فقه آمده است.

3- با گرفتن چهار صد هزار درهم از معاویه، حاضر شد از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیه ای را که در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده به ابن ملجم، و آیه ای که در شأن بی دینان است، به علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت بدهد.

4- او جزء نخبه لشکر ابن زیاد بود و مردم را برای خروج به قتل امام حسین (علیه السلام) تحریک می کرد.

5- در مدت شش ماه نیابت استانداری اش از زیاد بن ابیه، در بصره هشت هزار نفر شیعه کشت.

6- در صبحگاهی چهل و هشت نفر از جامعین قرآن را کشت.

7- در ایام نیابت استانداری در بصره با اطرافیان به گردش می رفت، و هر انسان و حیوانی که نمی توانست خود را کنار بکشد زیر پای اسب او و دوره اش قرار می گرفت. کلام را کوتاه کنیم. پس از این همه جنایات در دیگ آب گرمی که آن را برای معالجه مرضش آماده کرده بود افتاد و به درک رفت. هر که با آل علی در افتاد، ورافتاد. نمی دانم بخاری در نقل حدیث از او در صحیح، چه جوابی آماده کرده است. (1)

89- شخص روزه دارد دو خوشحالی دارد

مرحوم کلینی از امام صادق (علیه السلام) به سند خود نقل می کند که آن حضرت فرمود برای انسان روزه دار، دو خوشحالی است. یکی در موقع افطار، دیگری در وقت ملاقات رب العالمین. (2)

ص: 52

1- . تنقیح المقال، ج 2، ص 69.

2- . روضه المتقین، ج 3، ص 226.

90- چه لذت بخشی است، خطابی که در روز محشر به روزه داران می شود.

مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر آیه 24 از سوره الحاقه « کَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اسَلَفْتُمْ فِي الْاَيَامِ الْخَالِيَةِ - بخورید و بیاشامید از نعمت های بهشتی در برابر اعمالی که در ایام گذشته (دنیا) انجام داده اید » از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که این خطاب به روزه داران می شود که در مقابل اطاعت امر پروردگار که چه روزهای طولانی و گرم و سرد را در دنیا از خوردن و نوشیدن امساک کردید، حالا از نعمت های بهشتی بهره مند شوید. (1)

91- چرا خداوند متعال روزه را عمل خالص می شمارد.

کلینی و شیخ رضوان الله تعالی علیهما به سند خودشان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کنند که آن حضرت فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: الصوم لی و انا اجزی به یعنی روزه عملی است، تنها برای رضایت من انجام می گیرد و من خودم جزای روزه دار را می دهم. بزرگان علماء در معنی حدیث شریف فرموده اند اعمال دیگر غیر از روزه ممکن است برای رضایت باری تعالی انجام نگیرد، مثلاً مکه برود و قصدش نام عوض کردن و یا تجارت و یا احترام بیشتر مردم، مخصوصاً در نسوان و امثال این ها باشد. اما روزه عملی است برای غیر خدا نمی شود. زیرا کسی که از مفطرات حتی در خلوت اجتناب کند مگر ممکن است قصدش غیر خدا باشد لذا جا دارد که خداوند جزای این عمل خالص را خودش مستقیماً بدهد و حتی به ملائکه اش هم موکول نکنند. قرائت کلمه اجزی به صیغه مجهول لطافت بیشتری را به حدیث می دهد، که بعضی ها خوانده اند معنی اش چنین باشد « من خودم جزای شخص روزه دار هستم ». برای توضیح این قرائت گفته اند اگر کسی برای سلطان عادی کاری را انجام دهد که سبب خوشنودی بیش از حد او باشد آن سلطان اگر بخواهد اندازه رضایت خویش را از آن شخص ابراز کند می گوید: من جزای شما، من در اختیار شما. مرحوم مجلسی بزرگ در توجیه این که چرا فرمود روزه برای من

ص: 53

است بیان لطیفی دارد و آن این که عابدین غیر خدا به بت های خود به انواع قربات تقرب

جسته اند سجده کرده و قربانی نموده و صدقات برای جلب رضایت آنان داده اند اما تا حال نشده که بت پرستی برای جلب رضایت معبود خویش روزه بگیرد. (1)

92- روزه چه حقی بر انسان دارد.

امام زین العابدین (علیه السلام) در رساله حقوقش درباره حق روزه می فرماید و حق روزه این است که بدانی آن پرده ای است که خدای مهربان بر زبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده که به وسیله این پرده تو را از آتش جهنم نجات دهد. اگر ترک روزه کردی حجابی را که به صلاح تو بر تو زده شده بود پاره کرده ای. شارح فقیه در توجیه این فرمایش کلام لطیفی دارد. و آن این که شکم اگر سیر شود سایر اعضا گرسنه خواهد شد، چشم تقاضای هر گونه دیدن و گوش خواستار شنیدن و فرج خواستار جماع خواهد کرد، چه بهتر که شکم گرسنه شود و تا سایر اعضا سیر شوند. و از تو تقاضای خواسته های نامشروع نکنند. (2)

93- موفق به درک عید فطر و اضحی نشوید.

مرحوم صدوق در من لایحضر الفقیه و دیگران از قول امام صادق (علیه السلام) روایت کرده اند وقتی که امام حسین کشته شد و خواستند سر مبارک را از بدن جدا بکنند خداوند متعال امر کرد ملکی را که این ندا را بدهد ای امت ظالم و کشنده عترت پیغمبرشان، خداوند متعال شما را به فطر و اضحی موفق نکند. مرحوم مجلسی در شرح اضافه می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود: والله موفق نشده و نخواهند شد تا این که خواهان خون حضرتش قیام کند. و می فرماید این کلام کنایه باشد از امام زمان (عج) و یا کنایه از خود امام حسین (علیه السلام) باشد که با امام زمان تشریف بیاورد. و همین طور خیلی از شیعیان خالص که زنده شده و انتقام گیرنده خواهند بود. اللهم اجعلنا منهم بحق الحسین (علیه السلام). (3)

ص: 54

1- . روضه المتقین ج 3، ص 226.

2- . روضه المتقین، ج 5، ص 508.

3- . روضه المتقین، ج 3، ص 254.

94- فکر نکن که روزه خواری کم مجازاتی دارد.

مرحوم مجلسی در شرح فقیه می نویسد این که روایات بیان کرده و فقهاء فتوی داده اند که شخص روزه خوار بدون عذر را، در مرتبه سوم یا چهارم اعدام می کنند. این در صورتی است که آن شخص روزه خوردن را حلال نداند و به صرف گول شیطان خوردن و معصیت گرفتار این بدبختی شود. والا مرتد(1)

در مرتبه اول کشته خواهد شد.(2)

95- ناموس برعکس جاسوس.

پاورقی نویس شرح فقیه از مجمع البحرین نقل می کند که، ناموس صاحب سرخیر، و جاسوس بر صاحب سرش را گویند.(3)

96- بلی که خون قربانی هم نجس است.

از جمله خلاف شرع هایی که در ما بین مردم رایج است و عده ای نسبتاً زیاد از آن غفلت دارند، یکی هم این است که بعضی ها تصور می کنند که خون قربانی نجس نیست، در حالی که این خون با سایر خون ها از نظر نجاست هیچ فرقی ندارد. روزی در قم با چشم خود دیدم خانه جدیدالاحدائی که روی محل سکنی ما ساخته می شد وقتی به حد تیر انداختن رسید، گوسفندی را روی پایه سر بریدند و خونش سرازیر شد، به صاحب کار که چندی بود آشنا شده بودیم گفتم این چه کاری بود که کردید اگر می خواستید که قربانی سر ببرید در کنار حیاط در گوشه ای که مربوط به ساختمان نبود و وسایل بنایی را با خون حیوان آلوده نمی کرد، این کار را انجام می دادی، حالا همه ساختمان نجس خواهد شد. او با تعجب گفت مگر خون قربانی نجس است؟ جواب دادم بلی که نجس است. بالاخره ساختمان با آن وضع ساخته شد. خوشبختانه پس از زمانی در مسیر خیابان ساحلی قرار

ص: 55

1- مرتد دو قسم است، مرتد فطری و مرتد ملی، مرتد فطری کسی را گویند که در حین انعقاد نطفه او پدر یا مادر و یا هر دو مسلمان باشد و پس از بلوغ کافر بشود ولو با انکار یکی از ضروریات دین.

2- روضه المتقین، ج 3، ص 322.

3- روضه المتقین، ج 3، ص 324.

گرفت. بلی مردی که در پای مسئله و صحبت دینی ننشیند، چنین تصوراتی را خواهد داشت.

گاهی می شود که در ایام عاشورا در جلوی هیئت های عزاداری قربانی سر می برند متأسفانه مردم عزادار پای روی خون گذاشته حتی با همان پا وارد مسجد می شوند، مثل این طور عزاداران مثل ترک واجب کرده ایم، سنت به جای آورده ایم خواهد بود. امام حسین که برای احیاء دین جان عزیزش را در طبق اخلاص گذاشت، نباید عزادار او زحمات حضرتش را هدر دهد. حدود بیست سال پیش برای ادای وظیفه تبلیغ در ایام عاشورا به محلی رفته بودم تا هفتم محرم مسئله ای به وجود نیامد، لکن از آن روز به بعد آشفته خاطر شدم. زیرا که مردم محل با این که در راه امام حسین (علیه السلام) عزیزترین چیزشان را پیشکش می کردند و قربانی گاو و گوسفند جلوی دستجات سر می بریدند، اما چون با شرایط این کار را انجام نمی دادند سبب تغییر حال شد، زیرا در وقتی که زمین کاملاً گل آب بود یکی از آن قربانی ها را در یک متری شبستان مسجد کشتند، و هیئت عزادار با همان کفش و لباس گلی وارد مسجد شدند و هر چه گفتم اثر نکرد. چرا باید چنین باشد و مسلمین حتی از ضروریات دین بی اطلاع باشند. در اکثر جاها بین سگ نجس العین و گوسفند فرق نگذارند و در زمین گلی پا جای پای سگ بگذارند و با لباس آلوده به آن گل نماز بخوانند. روز قیامت بنده خدایی را به پای حساب می آورند که عمل نکرده و مستحق عتاب و عذاب شده است، می گویند چرا عمل نکردی می گوید چون نمی دانستم، می فرمایند چرا یاد نگرفتی. خلاصه تعلم احکام واجب است حتی صاحب مدارک و استادش محقق اردبیلی واجب نفسی می دانند.

خدایا قاطبه مسلمین را از ظلمات جهل و نادانی نجات بده و توفیق وظیفه شناسی و عمل به وظیفه به همه بندگان عنایت بفرما، و بگویندگان ما توفیق بده تا در مقابل ساعت ها از وقت مردم که می گیرند چیزهایی یادشان بدهند که در روز قیامت به دردشان بخورد. (1)

ص: 56

1- . یکی از بزرگان اهل منبر در مقام خطاب به گویندگان مذهبی و اهل علم می فرمود: شما تصور نکنید که اگر یک ساعت منبر رفته باشید یک ساعت وقت مردم را گرفته اید، بلکه ملاحظه کنید که شنوندگان شما چند نفرند اگر صد نفر باشند، صد ساعت و هزار نفر باشند هزار ساعت از وقت عزیز آن ها را که روز قیامت از هر دقیقه آن سؤال خواهد شد گرفته اید، ببینید در مقابل این همه وقت چه چیزی یادشان می دهید. درجات استاد عالی است خدایا متعالی بفرما، می فرمود: مسجد و مجلس موعظه حکم مدرسه ای را دارد که از هفت سال تا صد سال شاگرد قبول می کند و شما استاد این مدرسه هستید. ببینید چه چیزهایی تعلیم شان می کنید که روز قیامت گرفتاری نداشته باشند. اضافه کرد بردارید امالی ها را مطالعه کنید، خواهید دید که صاحب ان مثلاً صدوق در سر هر بحثی، تاریخ زده و نوشته این چند روایت را در روز چند از ماه چند، و از سال چندم عنوان کرده و به شنوندگان موعظه اش خوانده است، این نوع تعلیم بهترین نوع تعلیم ها است. این که در تاریخ می خوانید چندین هزار نفر در نیشابور حدیث حضرت رضا (علیه السلام) را نوشتند، همه شان که حجه الاسلام و آیه الله نبودند و اکثرشان مردمان عادی بودند که در سایه این نوع تعلیم و تعلم ها محدث شده بودند. نگارنده گوید: کسانی که با کتب رجال سر و کار داشته باشند بر ایشان روشن است که عده زیادی از روایت احادیث صاحبان صنایع و مردمان کاسب بودند که در سایه تعلیم و تعلم صحیح هم کارهای روزمره خود و هم یک قسمت از کارهای نقل حدیث را انجام می دادند. خداوند توفیق تعلیم صحیح به همه ی معلمان روحانی و غیر روحانی عنایت بفرما.

فخر رازی در وجه آوردن (ایک نعبد وایک نستعین) با صیغه متکلم مع الغیر با این که این قسمت از «سوره حمد» از زبان بنده است و بنده هر چه انکسارش بیشتر باشد بهتر است. می گوید: هر بنده ای از بندگان خدا می خواهد عبادت خود را با عبادت دیگران قاطی کند که با هم صعود کنند و خدای کریم در ضمن قبول عبادت صالحین عمل این بنده را هم قبول کند، زیرا که دور از کرم کریم است که یک قسمت متاعی پذیرفته و قسمت دیگر آن را رد کند. (1)

نگارنده گوید: شاید وجه آن چطوری که استاد اشاره می فرمود این باشد که اصل در نماز، نماز جماعت است، منتهی به فرادی خواندن اجازه رسیده است علی هذا این آیه از زبان امام جماعت می شود که به عنوان سخنگوی جماعت جلو افتاده و از زبان خود و دیگران اظهار ادب می کند، چطوری که رسم بر این جاری شده وقتی عده ای پیش بزرگی بروند، یک نفرشان به عنوان سخنگو جلو افتاده و علت تشرف را بیان می کند، در دستگاه خدا هم گویا مأمومین می گویند پرودگارا ما که صاحب عرضه نیستیم و این شخص عادل را به حضور تو آورده ایم که عرض ما را بپذیری و امام هم گوید بارالها من که در پیشگاه باعظمت تو مقامی ندارم بندگان را به درگاہت آورده ام و عرضی که داریم این است «اهدنا الصراط المستقیم» در تکمیل مطلب روزی از استاد پرسیدم این که می فرمایند اقتداء حاضر به مسافر، و مسافر به حاضر مکروه است یعنی چه؟ مسافر وقتی امام مسافر

ص: 57

پیدا نکرد خودش تنها نماز بخواند یا به امام حاضر اقتداء کند؟ کدام بهتر است؟ فرمود: البته که اقتداء کند بهتر است عرض کردیم برای چه فرمود اصل در نماز جماعت است به دلیل «ایک نعبد وایک نستعین» .

98- از افتراء گفتن جداً پرهیز، که خطر دارد

کسی در جای حساسی از شیخ بهائی غیبت کرده و افتراء گفت. وقتی فهمید که مرحوم شیخ مطلع شده است، عذرخواه شد. شیخ فرمود خدا به شما در این اهداء ثواب بر من جزای خیر دهد که میزان حسنات مرا سنگین کردی سپس مرحوم شیخ می نویسد در فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که بنده خدایی به روز محشر در مقام حساب کفه حسنات خود را سبک می بیند در آن حیرت و ناراحتی یک وقت متوجه می شود که چیزی را آورده اند و بر روی حسنات او گذاشتند. عرض می کند تمامی اعمالی که انجام داده بودم سنجش شد دیگر چیزی باقی نماند، پس این چه بود که مرا وسیله نجات شد، می فرماید این افتراءی است که در دنیا برای تو گفتند و تو ببری بودی. (1)

99- کلام کوتاه ولی خیلی پر معنی.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مثل دنیا مثل سمی است که آن را کسی می خورد که نداند سمّ است. (2)

100- از مطایبه خالی نشود.

شخصی از عالمی پرسید بعضی از وقت ها در دهات و غیر آن سروکارم با سگ ها است. لطفاً دعایی تعلیم بکن که از شرّ آن ها در امان باشم. آن دانشمند فرمود: وقتی گرفتار شدی آیه «یا معشر الجن و الانس» بخوان به شرط این که چوبی را هم با خود داشته

ص: 58

1- . کشکول بهائی، ج 1، ص 211.

2- . کشکول بهائی، ج 1، ص 244.

باشی، گفت اگر بنا است آیه بخوانم چوب برای چیست؟ فرمود: برای این که بعضی از سگ ها قرآن نمی فهمند. (1)

101- محل تولد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در داخل کعبه کجای آن است؟

شارح فقیه مرحوم مجلسی (رحمت الله علیه) می فرماید: مشهور در تولد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در داخل کعبه در روی رخامه حمراء (قطعه سنگ نرم قرمز رنگ) است که بین دو ستون نزدیک درب کعبه واقع شده است، و باز می فرماید: طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) روی همین قطعه سنگ قرار داد کوتاه کردن دست اهل بیت (علیه السلام) از خلافت که، پس از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگذارند خلافت در اهل بیت آن حضرت برقرار شود، امضاء شده است. (2)

102- مسئله

مرحوم سید در عروه در فصل شرایط نماز جماعت در مسئله اشتراط عدم الحائل بین الامام و هكذا بین بعض المأمومین مع الاخر، عبارتی دارد: (من غیر فرق فی الحائل بین کونه جدارا او غیره و لو شخص انسان لم یکن مأموماً)

و هكذا در منهاج الصالحین در همین مسئله می فرماید: و لا فرق بین کون الحائل ستاراً او جداراً او شجره او غیر ذالک و لو کان شخص انسان واقفاً. (3)

با توجه به این دو عبارت معلوم می شود آنچه که معروف است که فاصله اگر کمتر از یک متر باشد یا به اصطلاح علمی لایتخطی نباشد عیب ندارد، خالی از مسامحه نیست، بلی نسبت به شرط سوم (عدم تباعد) صحیح و لکن با ملاحظه شرط اول (عدم الحائل) درست نیست. و به عبارت اخری در بعضی از مواقع لایتخطی عمودی هم مثل افقی، جز

ص: 59

1- . رنگارنگ، ج 1، ص 256.

2- . روضه المتقین، ج 5، ص 308.

3- . فرقی نیست در حائل که پرده باشد یا دیوار و یا درخت و یا غیر این ها ولو انسانی باشد که نماز نمی خواند.

موانع نماز جماعت محسوب شده و فاصله کمتر هم مانع از صحت جماعت و احیاناً از صحت اصل صلاه خواهد شد.

103- اقرار دشمن جانی

اسماعیل بن علی نوه عبدالله بن عباس گوید: روزی بر منصور دوانقی وارد شدم، دیدم که ریش نجسش از کثرت گریه تر شده است، گفت: نمی دانی چه مصیبت بزرگی بر آل هاشم رسیده است؟ گفتم: مگر چه شده است؟ جواب داد: عالم و سید بقیه الاخیار جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) از دنیا رفته است. گفتم: خدا به شما طول عمر بدهد. منصور اضافه کرد جعفر از کسانی بود که خداوند در حق آن ها فرموده است: «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا حقا» او را خدا انتخاب کرده بود و از کسانی بود که همیشه در کار های خیر سبقت می گرفت. (1)

104- بین تفاوت راه از کجا تا به کجاست

مرحوم سید علی طباطبایی صاحب ریاض خواهر زاده و داماد مرحوم آقا باقر بهبهانی است که در مدت کمی به اعلی درجه علمی و عملی رسید، معروف است که او دیر به درس شروع کرده و در سنین رجولیت به آن اشتغال یافته است، او با شریک خود در بحث، مرحوم میرزای قمی قرار می گذارند که هر کدام در غیر فن تخصصی خود، کتابی بنویسد میرزای قوانین، و طباطبایی ریاض را می نویسند. از خواست خدا هر دو کتاب مورد توجه صاحب نظران قرار می گیرد. روزی سید به نماز جماعت صبح حاضر نمی شود، مأمومین به استفسار علت نیامدن به خدمت سید می رسند، او در جواب می فرماید: دیگر در امام جماعت بودن خود اشکال دارم: زیرا شبیه در عدالت خویش دارم، به دلیل این که شب گذشته دختر آقا (2) عصبانی شد و خیلی به من بد گفت: من دیگر طاقت نیاوردم و گفتم هر

ص: 60

1- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 121.

2- یعنی خانمش آن مخدره ای است که دختر آقا باقر بوده و فرزندى مثل سید مجاهد تربیت کرده است و در مراحل علمی از بس قوی بوده که طبق فرموده قصص العلماء (129) در بحث ریاض سید را یاری داده است. خدا لعنت کند شیطان را که به بر و فاجر اذیت می کند.

چه به من گفتمی به خودت باشد. بعد متوجه شدم که من هم فحش داده ام و گناه کرده ام و عادل نیستم. بالاخره رفتند از دختر آقا باقر برای سید حلیمت گرفتند تا در نمازهای بعدی حاضر شود. (1)

105- یا للعجب از این لطافت بیان

مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه)، حدیثی را از کتاب کفایه الاثر به اسناد خود از ابی هریره نقل کرده است، مناسب دیدیم آن را نقل کنم زیرا که نه تنها یک فضیلت بلکه فضائلی را مشتمل است که دشمن دربارۀ دوازده حجت خدا نقل کرده است، و علاوه بر آن، مطلب خیلی لطیفی را در بر گرفته است. اما اصل حدیث، ابوهریره گوید: من و ابو بکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود در حضور نبوی (صلی الله علیه و آله) بودیم ناگاه میوه دلش حسین بن علی (علیه السلام) وارد شد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را گرفت و بوسید، سپس فرمود: حَزَقَهُ، حَزَقَهُ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ (2) و لب مبارک را بر لب حسین (علیه السلام) گذاشت و فرمود: خدایا من این کودک را دوست دارم و تو هم او را و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار. پس فرمود: یا حسین تو امامی و پدر نه امام دیگر، که چه امامان خوبی هستند. عبدالله مسعود عرض کرد: امامانی که از ذریه حسین (علیه السلام) خواهند بود کیانند یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟ نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) سرش را پایین انداخت و پس از سکوت نسبتاً زیادی سر بلند کرده و فرمود: ای عبدالله مطلب اگر چه خیلی مهم است لکن جواب می دهم. از صلب این فرزندم (و دست مبارکش را بر دوش حسین (علیه السلام) گذاشت) پسر بسیار با برکت که هم نام جدش علی است و او را العابد و نورالزهاد گویند به دنیا می آید، و خداوند از صلب این علی فرزندی خلق می کند که با من هم نام است، (محمدباقر (علیه السلام)) و شبیه ترین مردم است بر من. علم را می شکافد چه شکافتنی، و به حق سخن می گوید و مردم را به راه راست دعوت کند و خداوند از صلب او ناطق به کلمه حق و

گوینده صدق را خارج می کند. ابن مسعود پرسید: اسمش چیست یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟ فرمود: او را جعفر گویند که در گفتار و

ص: 61

- 1- . تنقیح المقالف ج 2، ص 307.
- 2- . ای کودکی که از کوچکی پاهایت را پهلوی هم می گذاری بالا رو بالا رو ای حسینی که مثل چشم پشه هستی، این حرف را وقتی که عزیز دلش را بازی می داد، می فرمود.

کردار او، صادق است، هر که بر او ایراد بگیرد بر من ایراد گرفته است، و هر کس بر او ردّ کند بر من ردّ کرده است. سخن به این جا که رسید حسان بن ثابت شاعر معروف وارد شده و شعری را که درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفته بود خواند. در نتیجه حدیث تعطیل شد. فردای آن روز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با ما نماز جماعت سپس داخل اطاق عایشه گردید و من و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و عبدالله عباس هم همراه حضرتش داخل شدیم از شیوه حضرتش بود که اگر کسی می پرسید جواب می داد، و اگر سؤال کننده ای نبود سرسخن را باز می کرد. عرض داشتم: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا از بقیه امامان خبر نمی دهی؟ فرمود بلی ای ابا هریره و خارج می کند خداوند از صلب جعفر مولودی بسیار پاکیزه به قامت متوسط و رنگ گندم گون که هم نام موسی بن عمران (علیه السلام) است. ابن عباس پرسید امام بعدی که خواهد بود؟ فرمود بیرون می آید از صلب موسی فرزندش علی که او را رضا خوانند، مرکز علم و معدن حلم می شود، سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پدرم فدای این امامی که در زمین غربت به شهادت می رسد. و خداوند خلق می کند از صلب علی فرزند محمد که همه او را تحسین کنند. و بهترین مردم از جهت داشتن محاسن اخلاقی، و زیباترین آنان از جهت قیافه و خلقت خواهد بود، و از صلب محمد فرزندش علی بیرون می آید که از جهت داشتن کمالات نفسانی حرفی نداشته و در گفتارش جز صدق و راستگویی چیز دیگری مشاهده نشود. و خارج شود از صلب علی فرزندش حسن که کمال برکت را دارا بوده و پاک و پاکیزه می شود. هر چه گوید: از خدا گفته، و پدر حجت خدا خواهد بود و خارج شود از صلب حسن فرزندش قائم ما اهل بیت که زمین را پر از عدل و داد می کند. پس از آن که پر از ظلم و ستم شود، او را هیبت موسی بن عمران و حکم به عدل داود و نورانیت عیسی خواهد بود. سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آیه شریفه « ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم » را تلاوت فرمود. وقتی کلام نبوی (صلی الله علیه و آله) به این جا منتهی شد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، این ها کیانند که ذکر فرمودی، فرمود: یا علی این ها امامان بعد از

تو هستند که همانا آنان عترت طاهره و ذریه مبارکه هستند. سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند بر خدایی که جان من به ید قدرت او است اگر کسی خدا را در مابین رکن و مقام هزار سال عبادت کند لکن ولایت و امامت آنان را قبول نکند خداوند به رو به جهنمش می اندازد هر کس می خواهد باشد. و ابو علی بن محمد بن همام

(یکی از چند نفری که در سند حدیث واقع اند) گوید: تعجب دارم از ابی هریره، با این که امثال این حدیث را نقل می کند، چطور فضائل اهل بیت (علیه السلام) را انکار می کند. (1)

اما مطلب مهمی که حدیث در بر گرفته است مربوط به تفسیر و توجیه کلمه عین بقیه است که در اول حدیث و در احادیث دیگر آمده، از جمله در جلد 6 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص 331 که علت این که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در کلام معجزه نمای خویش حسین (علیه السلام) را تشبیه به چشم پشه کرده است چه باشد؟ متأسفانه در توجیه این مطلب قلم شخصیت بزرگ اسلامی مرحوم مجلسی در بحار (جلد 36 ص 314) طغیان کرده است (2)

و علت تشبیه را کوچکی چشم حسین (علیه السلام) گرفته اند که مثلاً

چشم امام حسین (علیه السلام) و لو در صغر سن، خیلی کوچک باشد که شبیه چشم پشه در کوچکی باشد، لکن این توجیه از جهاتی مخدوش به نظر می رسد.

ص: 63

1- . بحار، ج 36، ص 312.

2- . مخفی نماند ما دلمان نمی آید حتی نسبت طغیان القلم به مرحوم مجلسی، آن شخصیت والای اسلامی بدهیم. که در باره اش گفته شده که اگر کسی بقاء مذهب شیعه را در عصرهای متأخره مرهون زحمات مجلسی بداند اشتباه نکرده است، الا این که بحکم المعصوم من عصمه الله و به حکم اشتباه از غیر معصوم اصل اولی است، و به ملاحظه ادب سهواً به قلم نسبت می دهیم، غافل نشویم که آبروی این شخصیت ها آبروی دین است، و به حمد لله دیدیم کسی به این بزرگوار «ثلث یداک» گفت چطور به جزای خویش رسید، یادم است روزی مرحوم حاج انصاری در بالای منبر مسجد حجتیه درباره حدیثی که در آخرالزمان اوضاع طهران را بیان می کند (و مأخذی که برای این حدیث می توانم فعلاً ارائه بدهم کتاب الغنا و الاسلام مرحوم سید محمود علوی تبریزی ص 334 می باشد و یادم نیست در بحار دیده ام یا نه اگر باشد تو یادداشت هایم موجود است (انشاءالله در موقع مناسب آدرس از بحار هم می دهم) بحث می کرد از مرحوم مجلسی نقل کرد که درباره فقره، کاسیات و عاریات (زن های تهران لخت و لباس پوش هستند) ایراد گرفته است که این تناقض است، زیرا که آدمی اگر لباس بپوشد لخت نیست و اگر لخت است لباس پوش نیست، سپس خطاب به مرحوم مجلسی کرد و گفت: ای علامه بزرگوار، ای حرّیت فنّ اخبار ای ناصر انمه اطهار ای صاحب بحار الانوار پا شو بیا لاله زار، بین کاسیات و عاریات می شود یا نه. قربانت برم شما غیر از متقال نجف آباد چیزی ندیده بودید شما آن روز معنی این حدیث را نمی توانستید بفهمید، خوب شد این حدیث را به جرم ضعیف بودن از کتابتان نینداختید، تا امروز ما متوجه معنی آن شدیم. در کتاب بیان الائمه: الفقیه عن الاصح بن نباته قال، قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) یظہرفی آخر الزمان و اقتراب قیام الساعه و هو شر الازمنه، نسوه متبرجات کاشفات کاسیات، عاریات من الدین، داخلات فی الفتن مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات للمحرمات فی جهنم داخلات خالدات، حدیث فقط در خصوص طهران نیست و عبارت حاج انصاری کاشفات و کاسیات باید باشد و روایت از من لا یحضر است (بیان الائمه، ج 106) مفاتیح الجنان اول بحث آداب زیارت هم از من لا یحضر وارد کرده است.

الف. کوچکی چشم با کلمه حسین(علیه السلام) (زیبای کوچک) اصلاً سازگار نیست به دلیل این که انسان اگر تمامی اعضایش تناسب داشته باشد اما چشمش کوچک باشد، او را زیبا نمی خوانند.

ب. کوچکی چشم یک نوع نقص است و پیغمبران و ائمه مان هیچ گونه نقصی ابداً نداشته اند، (حتی امام باقر(علیه السلام) شکستن دندان پیغمبر(صلی الله علیه و آله) در احد را قبول ندارد بحار، ج 20، ص 74) و نمی باید هم قبول داشته باشند که خلاف ادله عقیده ای است که در محل خود ثابت شده است. رجوع کنید به کتاب تنزیه الانبیاء.

ج. باور نمی کنم کسی تا حال در کتاب هایی که مشخصات هر فرد ائمه(علیه السلام) را بیان کرده اند چنین چیزی را درباره امام حسین(علیه السلام) بخواند. (1)

د. پیغمبر(صلی الله علیه و آله) تنها چشم امام حسین(علیه السلام) را تشبیه به چشم پشه فرموده، بلکه همه وجود آن حضرت را تشبیه می کند، شاید به ملاحظه همین نکات مرحوم حاج شیخ عباس، در ماده حزق فرموده: «والظاهران عین بقه کنایه عن صغر الجثه لا صغر العین».

بنابراین خیلی مناسب است توجیه و جبهی را از زبان مجتهد منبری ها، مرحوم آقای برقی قمی نقل کنم، که این توجیه بر دل حقیر خیلی چسبیده است و عقیده دارم که مورد توجه شما خواننده عزیز قرار گیرد انشاء الله، و آن این که ایشان روزی در حوزه علمیه قم، حفظها الله عن التهادم و التصادم فرمودند: فرهاد میرزا متوفی 1305 قمری فرزند عباس میرزا و نوه فتحعلی شاه است، بر خلاف سایر شاهزاده ها خیلی فاضل و دین دار بود. حتی یکی از رفقا نقل کرد که از مرحوم آقای برقی پرسیدم کدام کتاب در مقتل جامع است فرمود: قمقام زخار زیرا که برای فرهاد میرزا دسترسی بر کتاب ها از دیگران فراهم تر بود.

روزی شاهزاده ها از حساب های پولی که در مواضع مختلفه جهان داشتند سخن می گفتند، از فرهاد خواستند که او هم محل حساب های خود را بگوید او فرمود: من اسامی بانک های پول شما را شنیدم، اما از دو بانکی که من در آن دو حساب دارم چیزی از شما نشنیدم آن ها به خیال این که حساب او در شهری است که بزرگتر از شهر

ص: 64

1- . بلکه راوی چشم مبارک را در موقع ورود سر آن حضرت به دمشق، ادعج العینین خوانده (شده سواد العین مع سعتها) ج 2، معالی السبطين، ص 84.

حساب آن‌ها است. پرسیدند «کدام دو بانک؟» فرمود: «یکی در بانک حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که گنبد و بارگاه حضرتش را تعمیر کرده ام، دومی در بانک ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) که کتاب قمقام زخار نوشته ام».

خلاصه چون ایشان مرد فاضل و دوستدار دانش بود هر وقت به عنوان سفارت و یا برای کار دیگری به اروپا سفر می‌کرد با دانشمندان آن جا هم، صحبت می‌کرد و حقایق اسلامی را برای آن‌ها به ارمغان می‌برد، یک عده از آنان با فرهاد دوست شده بودند و هر وقت او را می‌دیدند از اختراعات جدید اروپا به او خبر می‌دادند او هر وقت چیزی می‌شنید فکر می‌کرد و اگر در منابع اسلامی چیزی راجع به آن اختراع به یاد می‌آورد به آنان می‌فرمود که اسلام از این موضوع خبر داده است و با ارائه مدرک، آنان را اسکات می‌کرد، مثلاً اگر می‌گفتند ما کشف کرده ایم که زمین سیاره است و به دور خود می‌چرخد، او می‌فرمود اگر شما یک حرکتی بر آن کشف کرده اید، امیرالمؤمنین ما در خطبه نودم نهج البلاغه حرکت‌هایی بر آن قائل است که، می‌فرماید و عدل حرکاتها بالراسیات من جلا می‌دها و اگر می‌گفتند: که دانشمندان ما کشف کرده اند که هوا هم وزن دارد ایشان می‌فرمود: اولاً قرآن ما من کل شیء موزون فرموده ثانیاً امام سجاد ما در صحیفه سجادیه ثانیه که، شیخ حُر عاملی آن را جمع کرده است، بر نور ظلمت هم، وزن قائل شده است. و اگر از خاصیت مسواک حرف می‌زدند او می‌فرمود: در رسائل علمیه مان در بحث وضو به آن سفارش شده است، تا این که روزی به او عرض کردند، کشف تازه ای کرده ایم می‌ترسیم که باز بگویی اسلام از آن هم خبر داده است، فرهاد فرمود: من که بی مدرک حرف نمی‌زنم اگر ارائه مدرک نکردم قبول نکنید حالا بگویید ببینم کشف تازه تان

چیست؟ گفتند: کشف کرده ایم که پشه چشم‌های متعددی دارد. (1) فرهاد از شنیدن این حرف بی‌اختیار به گریه افتاد، آن‌ها با تعجب از او پرسیدند: مگر ما از مرگ عزیزی به تو خبر داده ایم و آیا از هلاکت مالی با توسخن گفتیم که شما اینقدر ناراحت شدید، او در حالی که اشک بر حدقه چشمانش حلقه زده بود گفت: این گریه من عادی نیست و گریه

ص: 65

1- . در کتاب اسلام و عقائد و آراء بشری ص 329 می‌نویسد مورچه‌ها بر حسب اختلاف شان از دویست تا چهارصد، و حشره ای که شبیه خفاش است و آفت پنبه می‌باشد، بیست و هفت هزار چشم دارد.

عاطفی مذهبی است والله اسلام از این هم (داشتن چشم های متعدد) خبر کرده است و وقتی از او مدرک خواستند فرمود: پیامبر ما دو نوه داشت که هر کدام از آن دو یک امامی است از دوازده امام شیعه که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از طرف رب العالمین مأموریت داشت که مقام رفیع آن دو امام را بر امت معلوم کند، و برای رسیدن به این مطلب از هر گونه احترام به آن دو امام ولو در سنین کودکیشان دریغ نمی فرمود، و از هر وسیله ای استفاده می کرد نام مبارک نوه بزرگ حسن (علیه السلام) و نوه کوچک حسین (علیه السلام) بود، مثل یک مادر مهربان آن دو کودک را بازی می داد و احیاناً شاید ذکر خواب بر آن ها می خواند، لکن ذکرها فرق داشت و در موقع بازی دادن حسین (علیه السلام) یک ذکر، و در وقت بازی دادن حسن (علیه السلام) ذکر دیگری می فرمود. (1) شما که فرمودید، در اختراعات جدیده ثابت شده است که پشه چشم های متعدد دارد، من به یاد ذکری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر حسین (علیه السلام) می خواند (حزقه حزقه ترق عین بقیه) اشک ریختم و فهمیدم که چرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حسین (علیه السلام) را تشبیه بر چشم پشه کرده است. سپس فرهاد جریان شهادت امام حسین (علیه السلام) را بر آن ها گوشزد می کند و می فرماید که حقا که بدن مبارک حسین (علیه السلام) در گودی قتلگاه مثل چشم پشه سوراخ سوراخ بوده است.

نگارنده گوید: خدا رحمت کند فرهاد میرزا را که با چه فراصتی متوجه این نکته شد. ای کاش در هر زمانی فرهادها داشته باشیم. خدا کند جوانان ایرانی که به دیگر نقاط جهان رهسپار می شوند هر کدام آن ها یک فرهاد باشند که فرهنگ عالی اسلامی را برای دیگران تحفه ببرند نه این که نعوذ بالله فرهنگ غلط اروپا را برای ما ارمغان بیاورند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مغز ایرانی را ستوده است. (2) بیایید از این مغزها به صلاح دین و دنیای مان استفاده کنیم.

ص: 66

-
- 1- . حقیر به ذکری که مخصوص امام حسن (علیه السلام) بوده تا حال نرسیده ام اگر شما خواننده عزیز داشته باشید به آدرس مدرسه ما را مطلع سازید.
 - 2- . کتاب فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام) به قلم نگارنده، (ص 163 همین کتاب) و تفسیر المیزان، ج 19، ص 310.

106- بیگانه نتوانست، ولی خودی کرد

مغیره بن شیععه روزی به معاویه گفت: سنّ تو بالا رفته این همه اذیت و آزار بر آل رسول (صلی الله علیه و آله) روا داشتی کافی است قدری کوتاه بیا، او در جواب گفت:

ابوبکر و عمر و عثمان از دنیا رفتند غیر از نام خشک و خالی چیزی از ایشان باقی نمانده است، ولی نام محمدی (صلی الله علیه و آله) روزی پنج مرتبه در اذان گفته می شود با بقاء اشهد ان محمداً رسول الله زحمات ما بی خود است، باید کاری کنیم نام محمد (صلی الله علیه و آله) را بیندازیم. (1)

نگارنده گوید: معاویه بیگانه بود نتوانست، بحمدالله این آرزو را به گور برد، ولکن عبدالله بن زبیر چون خودی بود چنین کرد و در خطبه هایش نام مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ذکر نکرد و در مقابل سیل اعتراض مردم گفت: محمد (صلی الله علیه و آله) خویشان بدی دارد هر موقع نام او را ذکر می کنم آنان سرشان را بلند می کنند کنایه از این که این شخصیت از ما است، برای این که آن ها سرشان را بلند نکنند نام او را ذکر نمی کنم. (2)

چقدر مناسب است این مثلی که گفته اند: به درخت طعنه زدند که می خواهیم تو را ببریم، پرسید: با چه؟ جواب دادند: با اره. گفت: اره چیست؟ پاسخ دادند: آلتی است از آهن. گفت: نمی توانید. گفتند: اما دسته اش از خودت است. گفت: پس می توانید مرا ببرید.

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

107- جامع ترین حمدها

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پدرم قاطری داشت گم شد، فرمود: خداوند آن را بر من برگرداند حمد می کنم او را با حمدهایی که موجب رضایتش باشد. چیزی نگذشت قاطر را پیدا کردند و با زین و لجام در خدمت پدرم حاضر کردند. وقتی سوار شد و لباس هایش را روی آن جمع کرد سرش را به طرف آسمان گرفت و گفت الحمدلله و در مقام حمد و

ص: 67

1- . تتمه المنتهی، ص 34.

2- . تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 8.

سپاسگذاری غیر از این کلمه چیزی دیگر نگفت. سپس فرمود: هیچ حمدی نیست جز این که داخل این کلمه هست. (1)

108- الجمع مهما امکن اولی

مرحوم شهید ثانی در مقدمه جلد اول شرح لمعه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که اگر کسی بگوید: « الحمد لله كما هو اهله » ملائکه عرض می کنند: خدایا ما که غیب دان نیستیم، نمی دانیم چقدر ثواب برای این بنده ات بنویسیم؟ جواب می رسد: شما بنویسید که بنده من گفت: « الحمد لله كما هو اهله » من خودم ثواب را می دهم. (2) پس چه بهتر با هر دو صیغه حمد خدای به جای آوریم. چنانچه یکی از علماء در مقام شکرگذاری و حمد عرض می کرد: خداوندا بنده چطور شکر تو را بکنم و چطور ممکن است شکر تو را به جای بیاورم در حالی که، در هر آن، به فرد فرد انبیاء و اوصیاء و ائمه مان، مخصوصاً امام زمان (عج) و ملائکه و مؤمنین و اقاربم از لطف و کرم تو میلیاردها نعمت رسیده و میلیاردها بلاء از آن ها دفع و رفع گشته و یا می گردد. رسیدن نعمت بر این ها و دفع بلا از آنان، یک نوع نعمتی است بر من، علاوه بر این نعمت های با واسطه، بر وجود خود، در هر آنی میلیاردها نعمت از فصل تو رسیده و میلیاردها بلا دفع و رفع می شود. نه تنها من بلکه همه انسان های عادی جمع شویم نمی توانیم شکر یک نعمت را به جای بیاوریم زیرا که معرفت کامل مشکور، دخالت در تحقق کمال شکر دارد. در صورتی که ملائکه مقربین عرض کنند: « ما عرفناک حق معرفتک » ما چطور می توانیم تو را خوب بشناسیم، تا حق شکرت را اداء کنیم. بلی کسی که فرمود: « و الله لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً » می تواند شکر تو را به جای بیاورد. اگر شکرگذاری نعمت دیگری حساب نشود که احتیاج به شکر کردن داشته باشد، بالاخره آن عالم در آخر کلام خود عرض می کرد، چاره ای ندارم مگر این که از راهی وارد شوم که آن هم از لطف تو منشاء گرفته است که، اگر نبود از حقیقت شکر تو عاجز بودیم، و بگویم الحمد لله، الحمد لله كما هو اهله.

ص: 68

1- . منهاج البراعه ، ج 1، ص 239.

2- . بحار الانوار، ج 93، ص 212- همین کلام را از امام صادق مسنداً نقل کرده.

109- چه خاصیت عجیبی دارد سجده های طولانی.

روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تیر کوچکی را درست می کرد. یکی عرض کرد: یا رسول الله اجازه بدهید من برایتان اصلاح کنم چون رسم نبوی بر ردّ سائل جاری نبود

فرمود: خواستی درست کن، پس از اتمام کار آن حضرت فرمود: آیا تو را حاجتی است؟ عرض کرد: بلی، از خدا بخواه که بهشت نصیبم کند. آن جناب سرش را پایین انداخته و پس از سکوت نسبتاً زیادی سرش را بلند کرد و فرمود: عیب ندارد، آن مرد پا شد که برود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صدایش زد و فرمود: به شرط این که با سجده های طولانی در این امر مرا یاری دهی. (1)

110- آخرین مزه ای که انسان مؤمن در حال جان دادن درک می کند.

در کتاب من لا- یحضر الفقیه روایت کرده، آخرین طعم و لذتی که انسان در حال مرگ درک می کند، مزه انگور است و به قرینه کلام شارح مجلسی که می فرماید: این انگور، انگور بهشتی است، معلوم می شود مقصود از انسان، (2)

انسان مؤمن است.

111- در رختخواب مردن هم آسان نیست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ جمل فرمود: بهترین مرگ ها شهادتی است که به امر معصوم (علیه السلام) انجام گیرد. سوگند برخدایی که جانم در قبضه قدرت اوست با هزار شمشیر مردن آسانتر است از مرگی که در رختخواب باشد. (3)

112- چیزی که از انسان پوسیده نمی شود.

در کتاب من لا یحضر الفقیه آمده است که از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد آیا انسان بدنش درقبر پوسیده می شود؟ فرمود: بلی همه چیز او می پوسد مگر طینت اصلی او که از آن

ص: 69

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 89.

2- روضه المتقین، ج 1، ص 351.

3- روضه المتقین، ج 1، ص 351.

خلق شده که آن به صورت دایره درقبر موجود است تا خداوند دوباره در قیامت او را از آن خلق کند. (1)

شارح فقیه مرحوم مجلسی درباره طینت اصلی احتمالاتی را داده است:

1- مقصود از آن خاکی باشد که امثال آیاتی مثل « منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری » (طه آیه 55) به آن اشاره دارند.

2- مقصود آن باشد که ظاهر مثل صحیحه محمد بن مسلم دلالت دارد هر کسی از هر خاکی خلق شود در آن دفن می شود.

3- مقصود آن شود که ظاهر روایت دلالت دارد که از امام صادق (علیه السلام) نقل می شود که نطفه وقتی در رحم قرار گرفت خداوند مأمور می کند ملکی را از خاک جایی که این انسان بناست آن جا دفن شود بیاورد و با آن نطفه مخلوط کند. (2)

نگارنده گوید: چنانچه در علوم روز بیان شده ممکن است مقصود سلول اولی انسان باشد. وقتی اسپرماتوزئید با اوول در رحم جفت شدند از ازدواج این دو سلول، سلول اول انسانی به عمل می آید سپس آن سلول تکثیر شده بالاخره انسان کامل، با قدرت رب العالمین به وجود می آید. خوشبختانه در اولین آیه ای که به وجود اقدس نبوی (صلی الله علیه و آله) نازل می شود: « اقراء باسم ربک الذی خلق، الانسان من علق » می گویند به آن اشاره شده است، زیرا که اسپر را در زیر میکروسکوپ به صورت زالو می بینند، یا للعجب در سوره انسان کلمه امشاج (مختلطها) (3) می گویند اشاره است بر ترکیب هر اسپرمی از صدو چهار عنصر (4) یعنی هر اسپرمی به این کوچکی که اگر همه اسپرم های اولیه انسان های روی زمین (حدود پنج میلیارد) را در یک انگشتانه جمع کنیم پر نمی شود از صد و چهار عنصر ترکیب یافته است (5)

لذا جا دارد خداوندی که در خلقت هیچ موجودی بر خود آفرین نگفته است در

ص: 70

1- . روضه المتقین، ج 1، ص 485 و کفایه الموحدین، ج 3، ص 49.

2- . روضه المتقین، ج 1، ص 485.

3- . انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج، سوره انسان، آیه 2.

4- . البته بنا بر این که عدد عناصر عالم صدو چهار باشد چطوری که در زمان تحقیق چنین بود انشاءالله عناصر دیگری نیز کشف شود و زمانی برسد که بگویند هر اسپرمی از صدها یا هزارها عنصر ترکیب یافته است..

5- . نطفه مرد که به خارج ریخته می شود در اشخاص سالم مایعی شیری رنگ است به حجم تقریبی سه سانتیمتر مکعب و در هر سانتی متر مکعب آن صد یا دویست میلیون اسپرماتوزئید وجود دارد. کتاب کودک، ج 1، ص 93.

فتبارک الله احسن الخالقین « (مؤمنین، آیه چهارده) بفرماید: یعنی آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.

113- ای دانشمندان اسلامی توجه کنید.

نکته ای که در این روایت خیلی قابل توجه است و جا دارد که دانشمندان روی آن خیلی فکر کنند کلمه مستدیره است، که به صورت دایره ماندن طینت اصلی برای چیست؟ آیا علت آن چنانچه قدما می گفتند: اصل در اشکال دایره بودن است که دایره محکم ترین اشکال است یا چیز دیگر است، دقت کنید ای دانشمندان اسلام خودتان کشف کنید.

114- چند مطلب مفید طبی از کتاب دانستنی های پزشکی.

بقیه از جزوه شماره دو.

7- به خاطر داشته باشید که هر فردی احتیاج به تشویق و ملاحظت دارد. ص 14.

8- علامت آپاندیس حاد، درد شدید در طرف راست کمی پایین تر از ناف همراه با استفراغ و تب و انقباض عضلات شکم. در این حال از دادن مسهل خودداری کنید و مریض را استراحت داده و مراجعه به طبیب نمایید. ص 25.

9- برای رفع شب ادراری بچه، جلوگیری از خستگی و بستن کمر مفید است. ص 29.

10- در حال اغماء سر مریض را قدری پایین تر از بدنش نگه دارید: یقه و سر مریض را باز کنید تا خون به آسانی در مغز جریان پیدا کند و قدری آب سرد به رویش بپاشید. ص 32.

11- به دون تجویز، داروی ضد کرم نباید خورد. ص 35.

12- تعداد امراضی که تولید تب می کنند از دویست عدد متجاوز است. ص 44.

13- اگر جسم خارجی در بینی برود در صورت امکان با کمی فلفل تولید عطسه کنید تا خارج شود. برای این که جسم وارد آب به خود نگیرد و بزرگن شود چند قطره روغن زیتون به بینی بچکانید، سپس به طبیب رجوع کنید. ص 46.

14- دکتر در لغت به معنی رهنماست. ص 107

15- انسان به طور متوسط ثلث شبانه روز را باید در بستر بگذراند. ص 113

16- در ماه اول حاملگی زن باید از سفرهای طولانی و خسته کننده خودداری کند. در ایام حاملگی از استعمال مسهل و غذاهای پر ادویه خودداری کند و خوردن جعفری خوب است. ص 128

115- نحوست سیزده از کجاست؟

یونانیان قدیم دوازده خدا (بت) داشتند که رتق وفتق امور به عهده آن ها بود. در اثر علل مفصلی سیزدهمی پیدا شد او یکی از دوازده خدای سابق را کشت و نظام امور به هم خورد. از این جهت یونانیان سیزده را نحس دانستند. این عقیده در سایه نشر فرهنگ، خاصه هنگام کشورگشایی اسکندر به همه جا سرایت کرد. (1)

نگارنده گوید: این حقیقت با در نظر گرفتن تأثیر عجیب فرهنگ کشور غالب، در روحيات انسان های مغلوب پر واضح است و الا ما انزل الله بها من سلطان که روزی را سعد و روزی را نحس خلق کند و نحوست هر روزی مرهون اعمال بد خود انسان است. روز سیزده نوروز یک عده به خیال این که روز نحس است به صحرا می روند که به اصطلاح سیزده را به درکنند، و کارهایی را در آن روز انجام می دهند که حتماً آن روز برایشان روز نحس و روز معصیت می شود. مثلاً « زن و مرد نامحرم در کنار یکدیگر قرار گرفته و از وسایل موسیقی استفاده کرده و زمین های زراعتی و باغ های مردم را خراب می کنند. بلی که برای چنین افرادی روز سیزده روز شوم و نحس است. و اما کسانی که خودشان را آلوده به معصیت نمی کنند آن روز ولو این که در خانه هم باشند برایشان روز سعد و عید خواهد بود. انسان تا سكرات مرگ را درک نکند نخواهد فهمید که به چه کسانی روز سیزده، روز عید، و به چه کسانی روز ماتم شده می گویند: کسی در تاریکی شب از جلو خانه همسایه رد می شد، دید یک نفر آن جا نشسته است پرسید شما را در این وقت شب این جا چه کار؟ جواب داد: من مشغول سفیدگری هستم. گفت: سفیدگری سروصدا دارد و شما آن را ندارید. گفت: سروصدای سفیدگری مرا فردا خواهی شنید. صبح شنید که دیشب دزدها اثاث خانه فلانی را به یغما برده اند. گفت: ای بابا دیشب به من گفت: سروصدای سفیدگری مرا فردا خواهی شنید. خلاصه انسان

ص: 72

بین دو بی اختیاری، یک اختیار دارد. به دنیا بی اختیار آمدیم، و از دنیا بی اختیار خواهیم رفت. خوشا به حال کسانی که بدانند برای چه به دنیا آمده اند که از فرصت عمر برای آخرتشان توشه بردارند. در تأیید عرایضم، دقاق بغدادی خدمت امام رضا(علیه السلام) نامه

می نویسد و از سفر کردن در روز چهارشنبه آخر ماه سؤال می کند. آن حضرت در جواب مرقوم می فرماید: هر کس برای مخالفت با کسانی که سفر کردن در آن روز را به فال بد می گیرند، سفر کند، از هر آفتی محفوظ بوده و از هر بلائی به عافیت می رسد، و خداوند حاجت او را بر می آورد. در این باب روایات دیگری نیز داریم.⁽¹⁾

116- عده ای از شهدای کربلا را ترجمه می کنیم.

بقیه از جزوه شماره دو

5- حنظله بن اسعد الشبامی: سیره نویسان رقم کرده اند که این بزرگوار یکی از شخصیت های والای شیعه بود و قاری قرآن و شجاع میدان و صاحب زبانی بس فصیح بود. به مجرد رسیدن امام حسین(علیه السلام) به زمین کربلا، این انسان خوشبخت هم حاضر شد و چون مورد وثوق امام(علیه السلام) بود حضرتش او را برای ابلاغ رسالت ها نزد عمر سعد (لع) می فرستاد در روز عاشورا زمانی که لشگر امام(علیه السلام) جز اقل قلبی باقی نمانده بود، خود را به عنوان پیش مرگ در جلوی امام قرارداد و هر تیر و شمشیری که به سوی حضرتش حرکت می کرد به جان می خرید سپس به میدان رفته و با آیات قرآنی، قوم را موعظه کرد. وقتی از موعظه اثر ندید، با استجازه نبرد، سلام وداع گفت و به فضیلت شهادت و توفیق به نام سلام کردن در زیارت ناحیه و رجیبه نائل شد، (رضوان الله تعالی علیه) مخفی نماند. در بعضی از کتب رجال (و از آن ها است رجال شیخ) سهو القلمی در لقب شریف این مرد سعید رخ داده است، و شبام را شام ضبط کرده اند، معلوم نیست این اشتباه از مؤلف است یا ناسخ خلاصه او شبامی است نه شامی، و شبام چون کتاب شاخه ای است از همدان کوفه.⁽²⁾

ص: 73

1- . بحار، ج 59، ص 43.

2- . تنقیح المقال، ج 1، ص 382.

نگارنده گوید: این اشتباه در نام « ارزق ملعون » هم اتفاق افتاده که او را هم به اشتباه شامی ضبط کرده اند و صحیحش ارزق شبامی است. و از اهل شام در لشگر عمر سعد کسی نبوده، همه از اهل کوفه بوده اند. (لعنت الله علیهم) در این مسئله رجوع شود به

تهاویل الربیع قسمت تحقیق درباره اربعین اول که ثابت شده وجود لشگر شام در قشون عمر سعد شاید ازرق هم از آن ها باشد مؤلف.

6- سواربن منعم بن حابس ابی عمیر بن نهم الهمدانی النهمی، در ایامی که امام حسین (علیه السلام) با عمر سعد (لع) در گفتگو بود. ابن عبد صالح به خدمت امام (علیه السلام) رسید و در روز عاشورا در حمله اولی مجروح شده و اسیر گشت. عمر سعد (لع) خواست او را بکشد، لکن خویشان و پسر عمو هایش مانع شدند. او به حالت زخم داری پیش فامیل بود. پس از شش ماه دنیا را وداع گفت (رضوان الله تعالی علیه) بعضی گفته اند که: عمر سعد با شفاعت فامیل او را نکشت و تحویلشان نداد. او به حالت اسارت شهید شد. و عبارت زیارت ناحیه « السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی عمیر النهمی » با هر دو قول سازگار است. (1)

نگارنده گوید: مرحوم مامقانی در ترجمه این بزرگوار و به تکرار در سایر ترجمه ها زیارت ناحیه مقدسه را به امام زمان (عج) الله فرجه الشریف (استناد می دهند. الا این که این استناد با عبارت « خرج من الناحیه سنه اثنتین و خمسین و مأتین » که در اول این زیارت آمده است. (2)

موافق نیست، و هنوز ولی الله الاعظم (علیه السلام) در این تاریخ متولد نشده بود، و احتمالی هم که مرحوم مجلسی داده که عبارت تاریخ اثنتین و ستین و مأتین باشد (3)

لایخفی مافیہ، پس از ناحیه حضرت حسن عسگری (علیه السلام) است نه از ناحیه امام زمان

(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و به احتمال قوی منشاء سهوالقلم کلمه ناحیه است که در سر عنوان واقع شده است، لکن نباید این منشاء اشتباه شود، زیرا که اهل تحقیق می گویند که: اصطلاح ناحیه از زمان امام هادی (علیه السلام) بود.

7- سوید بن عمر بن ابی المطاع « شجاع » مجرب در حرب و ناسک با اخلاص در محراب بود. او به روز عاشورا به شدت مجروح شد، فکر کردند که از دنیا رفت، وقتی که

ص: 74

1- . تنقیح المقال، ج 2، ص 71.

2- . بحار، ج 101، ص 269.

3- . بحار، ج 101، ص 274.

شنید امام حسین کشته شد با خنجرى که داخل چکمه اش مخفی کرده بود به قوم حمله کرد و مدتی جنگ کرد. از هر طرف بر او هجوم آوردند تا شهید شد. (رضوان الله علیه) و حشرنا معهم بحق محمد واله. (1)

8- شویب مولى شاکره از دلاوران نامی و از محدثین عالی مقام شیعه بود. حدیث را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) اخذ کرده و برای تعلیم آن به کرسی یس می نشست. وقتی مشاهده کرد که مردم کوفه سفیر امام حسین (علیه السلام) (مسلم بن عقیل) را خذلان کردند خودش را در مکه خدمت امام حسین (علیه السلام) رسانید و در رکاب همایونی به کربلا آمد و به روز عاشورا چون هژبران جنگی ستیز کرد، و جمع کثیری را به جهنم فرستاد، و به درجه عالی شهادت نایل آمده، و به شرف سلام به نام در زیارت ناحیه رسید. (رضوان الله علیه). (2)

9 و 10- عبدالله و عبدالرحمن ابنی عروه بن حراق: جد بزرگوارشان «حراق» از کسانی بوده که در جنگ های سه گانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) (جمل، صفین، نهروان) در محضر حضرتش بود. و اما خودشان به روز عاشورا به خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیده و عرضه داشتند که: آمدیم از وجود مقدس شما دفاع کنیم، و در محضرتان به فیض شهادت نایل آییم. امام (علیه السلام) مرحبا و خوش آمدید فرمود و امر کرد که نزدیک بیایید. نزدیک آمدند در حالی که اشک در اطراف حدقه چشمشان حلقه زده بود. امام فرمود: چرا گریه می کنید؟ ای پسران برادرم (دقت کنید تا مقامشان معلوم شود) امیدوارم که پس از یک ساعت آنچه را که روشنی چشمتان در آن است ببینید، عرضه داشتند قربانت گردیم گریه ما برای خود نیست، بلکه برای غربت شما است. که دشمنان اطراف شما را گرفته اند و ما هم قادر بر دفع آن نیستیم. حضرت فرمود: خدا بر شما در مقابل این مواسات جزای متقین بدهد ای پسران برادرم، سپس آن دو در حالی که رجز می خواندند حمله به دشمن کرده، و جمعی را به درک رهسپار کرده و به فیض شهادت و گریه بر امام

حسین (علیه السلام) و به شرف سلام به نام در زیارت ناحیه نایل آمدند، سلام الله علیهما و حشرنا معهما بحق محمد و آله اجمعین آمین. (3)

ص: 75

1- . تنقیح المقال، ج 2، ص 72.

2- . تنقیح المقال، ج 2، ص 88.

3- . تنقیح المقال، ج 2، ص 146.

117- محل ذبح حضرت اسماعیل، در کجای منی است؟

شارح فقیه از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که: حضرت ابراهیم نزدیک جمره وسطی سر اسماعیل را می برید. خدا با فرستادن فداء او را از این کار منصرف کرد. از آن وقت به بعد اولاد حضرت اسماعیل خیمه هایش را در منی، در همین موضع برپا می کردند که محل انعقاد نطفه رسول الله(صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. لکن در زمان امام سجاد(علیه السلام) به جهت اختلافی که بین بنی امیه و بنی هاشم اتفاق افتاد آن حضرت مضر بخیامش را به عرین منتقل کرد. (1)

118- چرا کف کعبه مکره از کف مسجدالحرام بلند تر است؟

در من لا یحضر الفقیه آمده است که وقتی حجاج بن یوسف (علیه اللعنه) برای گرفتن خبیثی مثل خودش (عبدالله بن زبیر) که به داخل کعبه پناهنده شده بود کعبه را با نصب منجلیق و با پرتاب سنگ ها خراب کرد، مردم خاک آنجا را به عنوان تبرک (البته با اجازه حجاج) به خانه هایشان بردند، و پس از کشته شدن ابن زبیر، حجاج وقتی خواست کعبه را از نو ساختمان کند ماری پیدا شد و مانع از بتایی گردید، حجاج از این پیشامد نگران گردید که نتواند ساختمان کند در نتیجه آبروریزی بیشتری برای خود و مطاعش عبدالملک مروان باشد، ناچار به منبر رفته و گفت: مردم شما را به خدا هرکس راه چاره این گرفتاری را می داند ما را مطلع سازد. پیرمردی بلند شد و گفت اگر چاره ای باشد پیش علی بن الحسین(علیه السلام) است. حجاج گفت: راست گفتی حضرت سجاد معدن علم است، پس کسی را خدمت امام(علیه السلام) فرستاد، آن حضرت تشریف آورد و فرمود: خراب کردی و تورا انداختی بنایی را که اصل آن با دست ابراهیم و اسماعیل ساخته شده بود، و به غارت بردی اساس آن را و خیال کردی که میراث پدرت بوده است، برو به روی

منبر و مردم را قسم بده که هر کس هر چه برده دوباره برگرداند، حجاج امثال امر کرده و مردم خاک ها را برگردانیدند. امام سجاد(علیه السلام) وقتی دید که خاک جمع شد، اساس بتایی را گذاشت و امر کرد که شروع به کندن کردند و مار هم رفت. کندن تا به جای نصب ستون ها رسیدند،

ص: 76

وقتی دیوارها بالا رفت امر فرمود: اضافی خاک را داخل کعبه بریزید. از این رو است که سطح بیت بلند شد و احتیاج به پله پیدا کرد. شارح فقیه علت دیگری هم ذکر کرده و می گوید: حجاج وقتی ساختمان کرد ترسید که خاک کفایت نکند، لذا از هر طرف به اندازه یک ذراع شاذروان بیرون کرد، خاک اضافه ماند، به داخل کعبه ریختند، و این را هم به مشهور نسبت داده اند. (1)

119- خطبه النکاح اللطیفه.

اللهم صل علی محمدا و آل محمد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی زوج ابانا آدم امنا حواء فی جنات النعیم، و کرم هاجر و ساره بصحبه خلیله ابراهیم و الفّ بین زلیخاو یوسف الکریم كما الفّ بین صفورا و موسی الکلیم، و اعز بلقیس بسلیمان فاسلمت لله العلیم، و شرف خدیجه الکربری بصحبه حبیبه المصطفی صاحب الخلق العظیم، و اعلی علیا، بفاطمه الزهراء بنت رسول الله الحلیم، و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولیه و وصی نبیه (صلی الله علیه و آله) و بعد فقد کان من فضل الله علی الانام، ان اغناهم بالحلال عن الحرام و حثهم علی صحیح الالتمام، و قال تبارک و تعالی و انکلحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم و قال سید العرب و العجم و منیع الجود و الکرّم و مفخر ولد آدم (صلی الله علیه و آله) تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الاممّ یوم القیمه و لو با لسقط. (2)

و قال (صلی الله علیه و آله) و للمولود من امتی

احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس اتباعاً « لا امر الله و اجراء » لسنه رسول الله (صلی الله علیه و آله) تُجرى صیغه النکاح بین فلان و فلان (اسم زوج و زوجه را بگوید) و اقول انکحت موکلتی موکلك علی الصداق المعلوم تا آخر صیغه ها.

ص: 77

1- . روضه المتقین، ج 4، ص 15

2- . مخفی نماند منبعی که همه حدیث را با این عبارت از اول تا آخر جمع کند پیدا نکردیم، ولیکن روی هم رفته در چند حدیث از قول پیغمبر آمده است مثلاً در بحار، ج 103، ص 220 فقط کلمه تناسلوا را ندارد و در مستدرک، ج 2، ص 531 کلمه « و لو با لسقط » را ندارد. و در وسائل، ج 14، ص 3 به عبارت « تزوجوا فانی مکاثر بکم غدا فی القیامه الخ » ضبط کرده است.

دعا بعد از خواندن عقد نکاح

اللهم اجمع شملهما وبارک امرهما وطیب نسلهما و ارزقهما ذرّیه طیّبه مبارکه بحق محمد و آله الطاهرین صلوات علیهم اجمعین، آمین
یا رب العالمین صلوات.

120- از مطایبه خالی نشود.

روزی شاه عباس اول به یکی از مشاورینش گفت: هر موقع شما را می بینم به یاد امام زین العابدین (علیه السلام) می افتم، اما در توصفتی است که باید آن را ترک کنی و الا به تو ضرر می زند. پرسید: آن کدام است، جواب داد: به حرف اطراف ما خیلی گوش می دهی، گفت: چشم ترک می کنم. به مجرد بیرون آمدن از کاخ دربان آن، نامه ای را تسلیم و تقاضای مهمور نمودن آن را کرد فوری گرفت و امضاء کرد. کسی که در اتاق شاه، با او همنشین بود گفت: مگر شاه نفرمود که به حرف حواشی گوش ندهی؟ جواب داد: این که مرا در چشم شاه امام زین العابدین کرده، تبلیغات این ها است، اگر گوش ندهم شمر بن ذی الجوشن خواهم بود. (1)

121- محاکمه نفس اماره

چون نفس انسانی به موعظه، همچو احتیاج بدنش به غذا نیاز دارد، لذا با استفاده از کتاب محاسبه النفس مرحوم سید بن طاووس و کفعمی و غیر آن، مواظب چندی در مقام محاکمه نفس اماره تذکر داده می شود، که همه را نافع باشد انشاء الله.

ای نفس قرآن با این که برای همه بشر آمده، لکن هدی للمتقین بوده و شفاء و رحمة للمؤمنین است. و از کتب دینیّه تا اهل نشوی استفاده نمی بری، و متقی بودن و اهل شدن، بدون تفکر خالی از اغراض فاسده امکان پذیر نیست، و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در دم مرگ بدون تقوی نمی شود نگهداری کرد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: لا یثبُتُ علی ولا یه علیّ إلاّ المتّقون. و باز می فرماید: علم دوتا است، علمی است در زبان که بر علیه صاحبش

ص: 78

حجت است، و علمی است در قلب که همانا نجات به آن بستگی دارد (علم تا نافع نشود فقط هنری است مثل دیگر هنرها)

ای نفس غافل نباش که قرآن می فرماید: و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون. و می فرماید: اَنَا كُنَّا نَسْتَسِخُّ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. و باز می فرماید: وَلَتَنْظُرُنَّ نَفْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهَا. و امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: کسی که هر روز نفس خویش را محاسبه نکند از شیعیان ما نیست.

ای نفس فریب تشویق های مردم نخور، ببین خودت چه هستی، جوابگوی رب العالمین خودت خواهی بود نه مردم. ان ربک لبا لمرصاد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مرصاد پلی است بر صراط، کسی بدون رد مظلمه دیگری نمی تواند از آن عبور کند، و در آن جا مثقال خیر و شر بندگان محسوب می شود.

ای نفس عمر سرمایه تو است، آن را در لذات زود گذر دنیوی از دست نده، سرمایه نباشد تجارت نخواهد شد، گیرم که عبادت در آخر عمر تو را نافع شود، از کجا امروز آخر آن نشود.

ای نفس سستی تو در امور آخرتی، یا از کفر خفی و یا از حِمق جلی است. کفر خفی از ضعف ایمان به روز قیامت و حِمق جلی از اعتماد زیاد بر عفو خدا کردن و از غضب او غافل شدن است. و انذرهم یوم الحسره اذ قصی الامر، و می فرماید: یا ایها الانسان ما غرک بریک الکریم، مخفی نماند که بعضی آیه را معنی می کنند به این که خدایی که قادر است تو را در نتیجه اعمال به هر صورت زشت و زیبایی درآورد، مغرور تنها کرم او مباش، از کرم او است که بر تو عقل داده و راهنمایی برای فرستاده است.

ای نفس در میان چهل قسم قرآنی آیه روزی از شدیدترین آن ها بهره مند است (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ) با این همه تضمین چهل اسبه سراغ آن می روی، و بهشت خداوندی که مرهون عمل تو است، با اجرای کلمه خدا کریم است بر زبان خویش، از عمل غفلت می کنی. مگر نمی دانی که امام حسین (علیه السلام) می فرماید: خداوند درباره بهشت فریب نمی خورد و آن را بدون وظایف بندگی به کسی نمی دهد.

ای نفس، مردگان یک ساعت از عمری را که تو داری، برای جبران مافات خویش، حاضرند به قیمت های زیادی بخرند، تو آن را بیهوده از دست نده، عده ای از گناهکاران

امت محمدی (صلی الله علیه و آله) وقتی در کنار جهنم قرار گرفتند از مالک اجازه می خواهند که بر حال خود گریه کنند، آن قدر می گریند که آب چشم تمام شده و خون جای آن را بگیرد. مالک می فرماید: چه قدر خوب بود این گریه ها که در دنیا می شد، و بعضی از اهل جهنم به او می گویند مالک به ما رحم کن. می فرماید: وای بر شما کاری کردید ارحم الراحمین بر شما رحم نکرد و به این جا آورد من بر شما رحم کنم.

ای نفس هی می گویی من سعادة الرجل سعة داره، آیا با توسعه خانه دنیوی خانه قبر را هم وسعت می دهی یا نه. فکر نکن که تنها از آن دار دنیا منظور است (الدنيا والاخرة ضربتان) بودن یکی ضرر بر دیگری می زند، غافل مباش بین کدام را مقدم می داری.

ای نفس اگر در جمع مال زیاده روی کردی، همکار یهود شدی و اگر به کم قانع شدی همکار پیغمبرانی. و اقل خطر جمع آن این است، که فقراء خیلی زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می شوند. روایت کرده اند که حضرت سلیمان (علیه السلام) با تمام زهدی که داشت سیصد سال از انبیاء (علیه السلام) دیرتر بهشت تشریف می برد، برای حساب ملکی که خداوند به او مرحمت کرده بود. شب نوزدهم امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی سر سفره افطار دخترش، دو قرص نان جوین و نمک و شیر می بیند سرش را تکان داده و بلند گریه می کند و می فرماید: باور نمی کردم دختری بدخواه بابایش شود. ام کلثوم عرض می کند: مگر چه کرده؟ می فرماید: می خواهی که در محشر توقف من زیاد باشد، هر کسی

خوردنی و آشامیدنی - اش لذیذ بوده و لباسش نرم شود، روز رستاخیز و قوفش طولانی خواهد بود.

ای نفس حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: مشکل ترین مشکل ها غضب خداوندی است، عرضه می کنند پس نجات از آن در چیست؟ می فرماید: در غضب نکردن است.

ای نفس بر چند تهلیل و تسبیح خوشحال مباش زیرا که کرام کاتبین اگر مزد اذکارت داده و اجرت هذیان هایت را بخواهند، خیلی طلبکار می شوند.

ای نفس قرآن قد افلح من زکیها فرموده نه من تعلم کیفیه تزکیتها، خواندن نسخه اثر ندارد استعمال دارو شفاء بخش است، چه فایده ای است در فقه بلا عمل «الفقیه من اصلح المعاد لا من استفاد وافاد» علم در قلب کسل مثل چراغی است در پیش نابینا.

خداوندا این مواعظ را در روز قیامت وسیله حسرت بر نگارنده قرار مده به حق محد و آله.

و بعد چون دانستن طبقات علماء، و رواه احادیث، در فهم مطالب علمی، به ویژه فقهی، دارای اهمیت بسزایی است، بدین مناسبت این جدول تنظیم می شود، مخفی نماند: برای ملاحظه اختصار، هر عالمی با هر کدام از اسم، لقب، و کنیه، معروف است، نام برده می شود، و هر کسی که سال وفاتش معلوم نیست، با معاصر، یا استاد و یا شاگردش، طبقه او مشخص می گردد، از جمله مدارک مان کتاب روضات، و تنقیح المقال، و تتمه المنتهی، می باشد و در صورت اختلاف در سال وفات، هر کدام متقن به نظر رسید درج گردید، و برای تیمن و تبرک، سال تولد و شهادت چهارده معصوم(علیه السلام)، اولاً در جدول جداگانه نوشته می شود. و ماالتوفیق الا بالله.

- 1- رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
- 2- امیر المؤمنین (علیه السلام)
- 3- حضرت فاطمه (علیه السلام)
- 4- امام حسن (علیه السلام)
- 5- امام حسین (علیه السلام)
- 6- امام زین العابدین (علیه السلام)
- 7- امام محمد باقر (علیه السلام)
- 8- امام جعفر صادق (علیه السلام)
- 9- امام موسی کاظم (علیه السلام)
- 10- امام رضا (علیه السلام)
- 11- امام محمد تقی (علیه السلام)
- 12- امام علی النقی (علیه السلام)
- 13- امام حسن عسگری (علیه السلام)
- 14- امام زمان (عج)

- 1- ابوذر.....
- 2- مقداد.....
- 3- سلمان.....
- 4- عمار.....
- 5- خواجه ربیع.....
- 6- عبدالله بن عباس.....
- 7- نصر ابن مزاحم صاحب کتاب صفین.....
- 8- ابن سیرین و فرزدق شاعر.....
- 9- ابو حمزه ثمالی.....
- 10- ابو حنیفه.....
- 11- سید اسماعیل حمیری شاعر.....
- 12- خلیل ابن احمد عروضی امامی.....
- 13- مالک بن انس و سیبویه.....
- 14- کسائی.....
- 15- معاذ ابن مسلم (مخترع علم صرف) شاگرد امام صادق (علیه السلام).....
- 16- شافعی.....
- 17- ابن هشام صاحب سیره.....
- 18- ابوالحسن المدائنی (صاحب کتاب الاخبار و التواریخ).....

- 19- احمد ابن حنبل.....
- 20- دعبل خزاعی.....
- 21- المازنی الامامی النحوی.....
- 22- حضرت عبداعظیم.....
- 23- بخاری صاحب صحیح.....
- 24- فضل ابن شاذان.....
- 25- مسلم نیشابوری صاحب صحیح.....
- 26- ابن ماجه قزوینی صاحب سنن.....
- 27- احمد برقی صاحب محاسن.....
- 28- ابوداود صاحب سنن.....
- 29- ترمذی صاحب صحیح.....
- 30- صفار.....
- 31- ابن قبه محمد ابن عبدالرحمن.....
- 32- نسائی صاحب سنن.....
- 33- محمد ابن عثمان سفیر دوم امام زمان (عج) (1).....
- 34- طبری مورخ و مفسر وزجاج.....
- 35- ابوزکریای رازی.....
- 36- حسین ابن روح سفیر سوم امام عصر (عج).....
- 37- محمد ابن یعقوب کلینی و علی ابن بابویه و سفیر چهارم سمري.....
- 38- عیاشی.....

39- نعمانی صاحب غیبہ النعمانی

40- ابن عقده الرجالی المعروف

ص: 84

1- . مخفی نماند که سال وفات پدر عزیزش (عثمان ابن سعید) سفیر اول به دست نیامد.

41- مسعودى مؤلف مروج الذهب واثبات الوصيه(1).....

42- فارابى

.....

43- ابوالقاسم العلوى مؤلف الاستغاثه.....

44- جوهرى مؤلف صحاح اللغه.....

45- ابوالفرج اصفهانى مؤلف مقاتل الطالبين.....

46- بناى جامع الازهر با مرسلطان شيعى معزالين فاطمى.....

47- قاضى نعمان مصرى مؤلف دعائم الاسلام.....

48- ابن قولويه مؤلف كامل الزيارات (ابولقاسم جعفر).....

49- العُمانى (حسن ابن على ابن ابى عقيل).....

50- صدوق و ابن حنيد(2).....

51- صاحب ابن عباد وتلُّكبرى.....

52- محمد ابن احمد الاشعري مؤلف نواذر الحكمة.....

53- ابو طالب مكى.....

54- ابن نديم مؤلف فهرست ابن نديم.....

55- سيد رضى.....

56- غضائرى (حسين) و فردوسى شاعر.....

57- شيخ مفيد.....

58- مؤلف تحف العقول (حسن ابن على ابن شعبه)(3).....

59- حكيم ناصر خسرو وابن سينا(4)

-
- 1- . این تاریخ مشهور است لکن می گویند در مروج الذهب امرای حجاج را تا سال 335 نوشته است پس بعید نیست که حرف تنقیح المقال که سال فوت او را 345 دانسته درست باشد.
 - 2- . مامقانی (ره) او را از معاصرین کلینی و از شامخ مفید می داند و بعید می شمارد زنده بودن او را تا سال وفات صدوق.
 - 3- . معاصر صدوق ذریعه، ج 3، ص 400.
 - 4- . هبه الدین ابن کمّونه فیلسوف یهودی معاصر ابن سینا ذریعه، ج 2، ص 286.

- 60- حافظ ابونعیم
- 61- سید مرتضیٰ
- 62- ابوالصلاح حلبی
- 63- ثعلبی صاحب تقسی
- 64- ابوریحان بیرونی
- 65- کراچکی و ابوالعلا المعری
- 66- نجاشی و کشی (1)
- 67- غضائری (احمد)
- 68- بیهقی صاحب سنن
- 69- شیخ طوسی
- 70- ابن عیاش مؤلف مقتضب الاثر
- 71- سلار و خطیب بغدادی مؤلف تاریخ بغداد (2)
- 72- عبدالقاهر الجرجانی مؤلف عوامل
- 73- ابن براج و خواجه عبداله انصاری
- 74- غزالی
- 75- حریری مؤلف مقامات
- 76- سنائی شاعر
- 77- زمخشری
- 78- ابوالفتوح رازی

- 1- . 450 برای نجاشی با این که معروف است لکن بی اساس است زیرا که خود نجاشی در ترجمه محمد ابن الحسن ابن حمزه سال فوت او را 463 نوشته معلوم می شود که در آن سال زنده بوده است. معجم الرجال، ج 2، ص 157.
- 2- . زنده بودن سالار پس از شیخ بعید است پس چنانچه سیوطی سال فوت ایشان را 448 دانسته بهتر است مستدرک الوسائل، ج 3، ص 496 و ذریعه، ج 4، ص 365 مخفی نماند که سالار صحیح است زیرا که سالار معنی ندارد منشاء اشتباه شاید نوشتن الف کوچک جای الف بزرگ باشد. مستدرک.

79- شهرستانی و قطب راوندی (1)

و طبرسی مؤلف مجمع البیان

80- عبدالقادر جیلانی رییس قادریه

81- راغب مؤلف مفردات راغب

82- کیدری مؤلف اولین شرح نهج البلاغه تمام کرد آن را به سال (2)

83- ابن حمزه صاحب وسیله

84- ابن ادریس (3)

85- منتجب الدین مؤلف فهرست، و ورام ابن ابی فراس صاحب مجموعه ..

86- ابن زهره

87- ابن شهر آشوب

88- طبرسی مؤلف احتجاج

89- ابن اثیر مؤلف نهایت، و فخر رازی

90- یاقوت حموی، و سکاکی

91- ابن اثیر مؤلف کامل

92- سهروردی (4)

.....

93- محیی الدین عربی

94- ابن نما مؤلف مثیر الاحزان

95- ابن حاجب

96- ابن داود رجالی معروف

-
- 1- . 548 در سال فوت قطب راوندی اشتباه تتمه المنتهی است زیرا که در سال 562 فقه القرآن را تمام کرده. مستدرک، ج 3، ص 491 تنقیح المقال، ج 2، ص 22 سال فوت قطب را از خط مجلسی سنه 573 ضبط کرده است.
 - 2- . در جلد چهار، صفحه 186 الغدیر اولین شارح نهج البلاغه را سید علی ابن ناصر معاصر سید رضی می داند.
 - 3- . این تاریخ مشهور است لکن در تنقیح المقال فرموده: وقد ارخ فی مسئله الحبوه من السرائر تحریره ایاها سنه 588. حق آن است که معجم الرجال نوشته که سال فوت ایشان 598 می باشد.
 - 4- . شیخ سهرودی کشکول بهائی سال فوت او را 632 و مطهری (ره) در خدمات متقابل 587 نوشته است.

- 98- مولوی مثنوی.....
- 99- سید ابن طاووس مؤلف اقبال.....
- 100- ابن ابی الحدید.....
- 101- ابن مالک و خواجه نصیر.....
- 102- ابن طاووس مؤلف حل الاشکالی معرفه الرجال.....
- 103- محقق صاحب شرایع (ابوالقاسم جعفر بن سعید).....
- 104- ابن میثم شارح نهج البلاغه.....
- 105- ابن خَلَّکان.....
- 106- بیضاوی مؤلف تفسیر.....
- 107- نجم الاثمه رضی نحوی.....
- 108- اربلی تمام کرد کشف الغمه را به سال.....
- 109- یحیی ابن احمد ابن سعید مؤلف الجامع.....
- 110- سعدی شاعر.....
- 111- علامه حلی.....
- 112- دیلمی مؤلف ارشاد القلوب.....
- 113- خطیب قزوینی ماتن مطول.....
- 114- ابو حیان نحوی.....
- 115- ابن هشام صاحب مغی.....
- 116- ابن عقیل نحوی.....
- 117- فیومی مؤلف المصباح المنیر.....

.....118- فخر المحققين

.....119- قطب رازی شارح مطالع و شمسیه

.....120- شهید اول

.....121- ابن متوج بحرانی

ص: 88

- 122- فاضل مقداد تمام کرد کنزالعرفان را
- 123- تفتازانی و حافظ شاعر.....
- 124- دمیری مؤلف حیات الحيوان
- 125- نظام نیشابوری مؤلف تفسیر و شرح نظام
- 126- میر سید شریف مؤلف صرف میر
- 127- فیروز آبادی صاحب قاموس
- 128- ابن فهد حلی
- 129- محمد ابن عبد الخالق مؤلف کنزذریعه
- 130- کفعمی تمام کرد مصباح را
- 131- ابن ابی الحمهور الاحسانی
- 132- ابن روز بهان تمام کرد ابطال نهج الباطل خود را
- 133- کاشفی مؤلف روضه الشهداء
- 134- سیوطی
- 135- محقق کرکی
- 136- محتشم شاعر
- 137- شهید ثانی
- 138- مولا عبدالله مؤلف حاشیه ملا عبدالله
- 139- شیخ حسین والد شیخ بهائی
- 140- ملا فتح اله کاشانی
- 141- ملا احمد اردبیلی

142- صاحب مدارک (سید محمد نوه شهید ثانی).....

143- صاحب معالم.....

144- تفریسی تمام کرد کتاب رجال خود را.....

145- قاضی نوراله مؤلف احقاق الحق.....

ص: 89

- 146- عبدالصمد برادر شیخ بهائی
- 147- مولا عبدالله تستری
- 148- میرزا مؤلف نهج المقال فی علم الرجال
- 149- شیخ بهائی
- 150- محمد امین استرآبادی
- 151- میرداماد.....
- 152- ملاصدر.....
- 153- سلطان العلماء
- 154- العینائی تمام کرد اثنی عشریه را
- 155- محمد تقی مجلسی.....
- 156- عبد علی ابن جمعه مؤلف نورالثقلین فارغ شد از جلد 4.....
- 157- طریحی.....
- 158- مولا خلیل قزوینی
- 159- واعظ قزوینی مؤلف ابواب و حمله حیدری
- 160- سبزواری مؤلف ذخیره
- 161- فیض کاشانی
- 162- ملا میرزا.....
- 163- شیخ علی صاحب حاشیه بر شرح لمعه
- 164- حر عاملی صاحب وسائل
- 165- سید هاشم البحرانی مؤلف تفسیر برهان

166- آقا حسين خوانسارى استاد الكل فى الكل

167- محمد باقر مجلسى

168- سيد نعمت اله جزائرى

169- سيد عليخان شارح صحيفه و صمديه

ص: 90

- 170- آقا جمال خوانساری
- 171- عبدالله افندی مؤلف رياض العلماء.....
- 172- فاضل هندی مؤلف كشف اللثام
- 173- شيخ يوسف مؤلف حدائق.....
- 174- آقا باقر بهبهانی
- 175- ملا مهدي نراقي مؤلف جامع السعادات
- 176- بحر العلوم
- 177- ابو على مؤلف منتهى المقال.....
- 178- صاحب مقاييس (شيخ اسداله كاظمى).....
- 179- آقا سيد جواد مؤلف مفتاح الكرامه.....
- 180- شيخ جعفر كاشف الغطاء.....
- 181- ميرزا قمي و سيد على صاحب رياض
- 182- حاج محمد حسن قزوینی مؤلف رياض الشهاده
- 183- سيد محمد فرزند صاحب رياض
- 184- شيخ احمد احسائي
- 185- ملا احمد نراقي مؤلف مستند
- 186- شريف العلماء
- 187- شيخ محمد تقی مؤلف هدايه المستر شدين.....
- 188- حجه الاسلام (سيد محمد باقر شفتى).....
- 189- صاحب فصول (شيخ محمد حسين طهرانى).....

190- شهادت شهيد ثالث (ملاّ محمد تقى قزوینى).....

191- صاحب جواهر

192- میرزا محمد باقر اردکانى مؤلف جامع الشواهد.....

193- شیخ انصارى

ص: 91

- 194- ملاّ آقا دربندي مؤلف اسرار الشهاده
- 195- حاج ملاّ هادي سبزواري
- 196- محمد تقى سپهر مؤلف ناسخ التواريخ
- 197- حاج سيد حسين كوه كمرى
- 198- تنكابنى مؤلف قصص العلماء
- 199- حاج شيخ جعفر شوشترى
- 200- فرهاد ميرزا
- 201- فاضل ايروانى و حاج ملاّ على كنى و سيد مير حامد صاحب عباقت
- 202- ميرزا محمد حسن شيرازى و حاج ميرزا حبيب اله رشتى
- 203- سيد محمد باقر خوانسارى مؤلف روضات
- 204- سيد جما الدين اسدآبادى
- 205- حاج محمد حسن آشتيانى
- 206- حاجى نوروزى
- 207- شيخ هادى طهرانى و سيد اسماعيل مؤلف كفايه الموحدين
- 208- حاج آقا رضا همدانى و فاضل شرا بيانى
- 209- محمد حسن مامقانى صاحب حاشيه مكاسب
- 210- حاج ميرزا حبيب اله خوئى مؤلف منهاج البراعه
- 211- شيخ فضل اله نورى
- 212- آخوند خراسانى
- 213- سيد كاظم يزدى (صاحب عروه الوثقى)

..... 214- میرزا محمد تقی شیرازی

..... 215- شریعت اصفهانی

..... 216- شیخ عبداله مامقانی مؤلف تنقیح المقال

..... 217- شیخ جواد بلاغی و حاج ملاّ هاشم خراسانی

ص: 92

- 218- میرزا حسین نایینی و شیخ عبدالکریم حائری
- 219- حاج شیخ عباس قمی
- 220- آقا ضیاء عراقی و شیخ محمد حسین اصفهانی
- 221- سید ابو الحسن اصفهانی
- 222- حاج آقا حسین قمی
- 223- سید محمد تقی خوانساری و سید محسن الامین صاحب اعیان الشیبه
- 224- سید محمد حجت مؤسس مدرسه حجتیه و سید صدر و شهیدی و سردار کابلی
- 225- حاج آقا حسین بروجردی و سید هبه الدین شهرستانی
- 226- سید عبد الهادی شیرازی
- 227- سید شرف الدین مؤلف المراجعات
- 228- حاج آقا بزرگ طهرانی
- 229- سید محسن الحکیم و علامه امینی
- 230- سلطان الواعظین مؤلف شب های پیشاور
- 231- حاج سید محمود شاهرودی
- 232- سید محمد هادی المیلانی
- 233- علامه طباطبایی
- 234- سید احمد خوانساری

تبصره :

المتقدمین در اصطلاح فقهاء: من تقدم علی الفاضلین (المحقق و العلامه)

و المتأخرین من تأخر عنهما و متأخری المتأخری عن تأخر من صاحب المدارک

و اخر دعوتهم ان الحمد لله رب العالمين وصل اللهم على نبينا محمد و آله الطاهرين.

جمعه هفت/7 رجب المرجب، 1405

تنظيم و جمع آوری از محمد محقق مرندی .

ص: 93

برای پیدا کردن یک لغت فارسی ناچار یک دوره فرهنگ عمید را مطالعه کردم در ضمن به 719 واژه- ای که دانستن آن بر تشنگان دانش به ویژه نویسندگان لازم و غالباً از آن ها غفلت می شود رسیدم، خواستم برای عمومی بودن نفع در این جا یک قسمت اهم آن را درج کنم تا مشمول دعای خیر تشنه های مثل خودم باشم، انشاءالله اگر توفیق رفیق شود بقیه را در مناسبات دیگری درج خواهم کرد.

آنوشه: جوان، خرم، جاودان	آبچین: هوله
آنیشه: جاسوس	آئینه دار: سلمانی، آرایشگر
آیازی: نقاب سیاه	آب خانه: مستراح
بُر جاس: نشانه	آراینده: زینت دهنده
بَر کَنده: رشوه	آژیانه: سنگ فرش، آجر فرش
پَژهان: آرزو، غبطه	آفند: جنگ
پَشت: پرستش، نیایش	آلونک: کلبه، خانه کوچک
پَشته کردن: دعا خواندن، نماز خواندن	آورد: جنگ، پیکار، نبرد
پِناغ: نویسنده	آوریدن: جنگ کردن
تَرمَر: انتظار، نگرانی	آهْمَند: دروغگو، گناهکار
تَشلیخ: سجاده، جانماز	آیفت: حاجت، خواهش
تالالا: آواز	اِخْجَسْتِه: آستان، درگاه
تیماس: جنگل	آدیم زمین: روی زمین
ثُلث: خط کوفی	اُسْتَرُه: تیغ سرتراشی
جال: تله، دام	اَشْبُو، اَشْتُو: زغال
جُرگ: بیابان، صحرا	اِشْنُوسه: عطسه
جَرْمُزه: سفر، مسافرت	اَفْشَه: بلغور
جُغرات: ماست	اَنْدَخس: پشت و پناه
جَنَم: شکل، قیافه	اَنْدَرُوا: سرنگون
جَوَزاک: غصه، غم	اَنکِشت: زغال

چرابه: خامه، سرشیر	رشت: غبار، خاکروبه، خاک
چغل: سفت	ریخال: خوردنی
چلمه: رایگان، مفت	روارو: آمد و شد
چنب: کارخوب، مقابل واجب	روستره: هوله
چینود: قیامت، صراط	رون: امتحان
خجیر: زیبا	رون: سبب
خدک: پل	رهو: طریقه، روش
خرند: ردیف، قطار	ریژ: آرزو، هوس
خندستان: محفل، مجلس	ریوه: مکر، حيله
خهر: وطن، منزل	زادبود: هستی، مولد، مسکن
دادز: برادر	زغلول: کودک، مرد چابک
دادوند: برابر، معتدل	زفت: درشت، فربه
داشتار: سمسار، دلال	زفت: بخیل، ممسک
داه: کنیزک، پرستار	زندش: سلام، تحیت
درواخ: تندرست، بی عیب	زو: دریا
درهشته: جود، عطا	زون: قسمت، بهره
دژ: زشت، ضد	زیغ: حصیر، زیلو
دژنام: دژنام	ژغار: سختی، بانگ بلند
دژستان: حائض	ژف: تر
دژخوار: دژسوار	ژکاره: لجوج
دغد: عروس	ژکفر: شکیا
دک و دیم: سر و صورت	ژگور: ناکس، بخیل
دلق: پوستین، جامهٔ درویشی	ژی: استخر، آبگیر
دیح: جای امن	ژیان: خشمگین
ذوکار: قیچی	سابوته: زن پیر
رابو: گل بهاری و خوشبو	سامه: سوگند، پیمان

فَرَّخَج: زشت، پلید	سَتَبِخ: پس انداز
فَرَزَام: سزاوار	سَرْتَرِاش: سلمانی
فَرَمَنَد: پاکیزه، نورانی، باشکوه، خوشبخت	سَرَه: نیکو
فَرَهَنَجَه: با ادب، نیک روی	شَالِهَنگ: رهن، مکر، سرکشی
فَرَبُرْد: بلند قد، خوش قد و قامت	شِجَام: سرما، سرمای سخت
فَرِیش: آفرین، زهی، خوشا	شِجَايندَه، سِجَايندَه: سرما خورنده
فَرِیور: درست، باایمان	شَفک: نادان، بی هنر
فَرِیَه: لعنت، نفرین	شُنْگون: فال نیک
فَرُ: چرک	شوخ چشم: بی حیاء
فَرَاک: چرکین	شهرتاش: همشهری
فَگَار: آزرده، خسته	شیراز: ماست چکیده
فَلاوه: سرگردان	فَرَناس: غافل، نادان، خواب آلود
فَنگ: بیچاره	فَرنود: دلیل، برهان
فُوژان: فریاد	فَروخْتار: فروشنده
فَیال: اول	فَرودین: زیرین
فیر: افسوس، ریشخند	فَرهر: فرشته
فیس: ناز، تکبر	فَرهَندَه: خوب رو، با ادب، نیکوسیرت، فرشته
قَمقام: دریا، شخص بزرگ و سخی، کارمهم	فَرهیدَه: عاقل، دانا، پسندیده
قَاموس: دریا	فَرویش: تأخیر، غفلت
کاک: مرد	عُنْد: جوان، فربه
کاکا: برادر، غلام	فَافا: زیبا
کالوس: ابله، نادان	فَاوا: شرمنده
کانا: ابله، نادان	فَرِتاش: وجود، هستی
کدوخ: حمام	فَرجاد: فاضل، دانشمند
کُرَاسَه: دفتر، جزوه	فَرخ: زیباروی، مبارک
کَرَدَنک: بدهیکل، ابله	
کِرشمه: ناز، اشاره به چشم و ابرو	۹۶

کرمند: تند، تیز	مانگ: ماه
کروت: فربه	مَجْرَك، مَجْرَك: بی کار، کار بی مُزد
کروژ و کروژ: شادی، نسلط	مَرْتَبَان: ظرف
کشخان: مرد بی غیرت، دیوث	مُخْت: امید
کشی: خوبی، خوشی	مَرَّخْشَه: نحس، شوم
کُمیز و گُمیز: بول، ادرار	مُرُوا: فال نیک، دعای خیر
کَو، گَو: خردمند، پهلوان، زیرک	مُرْغُوا: فال بد، دعای بد
کیاجور: دانا، فاضل، عاقل	شله: کلجان، مزبله
کیاده: بدنام، رسوا	مزگت: مسجد
گُرد: پهلوان، دلاور	مِزْنَا: ترازو
گَرزن: تاج	مَزْنَدَه: کوزه آب
گواره: کله گاو	مُسْتَه: غم، ستم
گوشاب: خواب، خواب خوش	مسطوره: نمونه
لابه: عجز، نیاز، فروتنی، چاپلوسی	مَسْکَه: کره، چربی
لاتو: نردبان	مُغْنَد: دُمَل، غده
لاچ: برهنه	مَکَاکَفْت: رنج، آفت
لاچ: فریب	مَندور: غمناک، بدبخت، خسیس
لاده: بی عقل	مَنگ: کم هوشی، احمق، دزد
لاغ: بازی، شوخی، مسخرگی	مَنگِیرن: آهسته حرف زدن
لتره: کهنه، پاره	منوچهر: بهشت، روی
لُر: کام، مراد	میده سالار: نانوا
لگ: رنج، کتک	نابُردار: بی صبر، ناچار
لوحش الله: استعجاب	نَافِرَهَنجَه: بی ادب، بدخو
لیوه: فریبنده، چاپلوسی	نانیوشان: ناگهان
ماژ: عیش، آسودگی	ناورد: جنگ

هژیز: هوشیار، زیرک	نژغار: فریاد
هستو: معترف، مقرر	نژد: اندوهگین، خشمگین
هسر: یخ	نگار: محبوب
هیراد: گشاده رو	نلم: خوب، زیبا
یباب، یبات: خراب، ضایع	نوفه: فریاد بلند
	نون: اکنون
	نهازیدن: ترسیدن
	نهمار: بی شمار، بی مر
	وَجْر، وچر: فتوی
	وجرگ: فتوی دهنده
	وردوک: جهاز عروسی
	وژن: کثافت، نجاست
	وستی: شرح، ترجمه
	وسناد: فراوان
	وسه: عصا، چوب دستی
	ویار: حالت زن، آبستن در اول آن
	هاک، هاگ: تخم، تخم مرغ
	هرو: شجاع
	هروانه: بیمارستان، تیمارستان، جای شکنجه
	هزار چشمه: بیماری سرطان، کفگیرک
	هزاک: ابله، نادان
	هژیز: هوشیار، زیرک
	هزار چشمه: بیماری سرطان، کفگیرک
	هزاک: ابله، نادان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) زره خود را دست یک یهودی می بیند و می فرماید این از آن من است یهودی منکر شده بالاخره برای قضاوت در محکمه شریح قاضی حاضر می شوند شریح برای ملاحظه امیرمؤمنان می خواهد جایش را به خلیفه الله و خلیفه مسلمین واگذار کند علی (علیه السلام) می فرماید: سر جاییت باش. و حضرتش پهلوی شریح می نشیند و می فرماید طرف اگر مسلمان می شد در پهلوی او می نشستم، پس از طرح دعوی چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) شاهد نداشت بر له یهودی حکم می شود یهودی بلند می شود و پس از مقداری راه رفتن بر می گردد و می گوید شهادت می دهم که این دستور انبیاء است خلیفه المسلمین با یک یهودی در محکمه قاضی خویش حاضر می شود و حکم بر علیه او داده می شود، پس از گفتن شهادتین اقرار می کند که زره از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و مسلمان خیلی خوبی شده و در جنگ صفین و نهر روان در رکاب حضرتش جهاد می کند. (1)

125- مسئله 148

اگر بچه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده نباید حرف او را قبول کرد ولی بچه ای که تکلیفش نزدیک است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم حرف او قبول می شود و اگر بگوید چیزی نجس است بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد.

نگارنده گوید: این مسئله را از اصل توضیح المسائل مرحوم آقای بروجردی نقل کردیم و با اندک تفاوتی همه مراجع قبول دارند. با ملاحظه این که مرسوم شده مادرها شلنگ دست بچه های کوچک یا بزرگی که تکلیفشان نزدیک نشده می دهند که، طهارت بگیرند درست نیست، و چون بچه پلیس مخفی (ایمان حسابی) را ندارد و قاعده صحت هم در کار او جاری نیست، و احیاناً ممکن است با شنیدن صدای توپ بازی در کوچه، خود را نشسته یا ناقص شسته بیرون برود پس با چه خاطر جمعی می شود به طهارت او دل بست، با زدن دست به نجس اصل نجاست مسلم و شک در طهارت حاصل می شود. چند ماه

ص: 99

قبل از رحلت مرحوم آقای گلپایگانی درباره این مسئله از حضرتش سؤال کردم و هر چه زیور و رزدم حتی به سراغ عناوین ثانویه مثل قاعده حرج رفتم و هر چه عرض کردم جوابی جزء اشکال دارد نشنیدم بالا-خره ما علی الرسول الا-البلاغ خداوند توفیق عمل صحیح به همه بندگانش عنایت فرماید. آمین.

126- نیرنگ معاویه در مشوش کردن افکار، نا امام حسن (علیه السلام) مجبور به صلح شود

معاویه علیه الهاویه، مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام الحکم را برای مصاحبه با امام حسن (علیه السلام) به مداین می فرستد و دستور می دهد وقتی که حرف هایتان را با امام (علیه السلام) زدید و خواستید بیاید موقع بیرون آمدن بلند بلند بگویید خداوند به وسیله پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خون ها را از ریخته شدن حفظ کرده و فتنه ها را خوابانید و امام (علیه السلام) به صلح حاضر شد. وقتی این دروغ در بین لشکر امام حسن (علیه السلام) شایع شد همه خیال کردند که مطلب حقیقت دارد، آن امام معصوم را در مظلم سابط مجروح کرده و اموالش را به غارت بردند. (1)

باز هم معاویه برای حفظ سیاست خارجی خویش که در داخل هم حواسش را متوجه امام حسن (علیه السلام) کرده و حضرتش را به هر وسیله و تزویری بیچاره کرده و مجبور به صلح کند، با امپراطور روم کنار آمده و حاضر شد که سالی صد هزار دینار به او باج دهد. (2)

در بحار کنار آمدن معاویه با روم را به سال 36 نقل کرده که مقدمات جنگ صفین را کاملاً فراهم سازد. (3)

ص: 100

1- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 205.

2- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 206.

3- . بحار الانوار، ج 98، ص 192.

127- از سیاستمداران بعید نیست.

در ایامی که معاویه در صفین با امیرالمؤمنین (علیه السلام) می جنگید قیصر روم از فرصت استفاده کرده در سواحل شامات لشگر خود را پیاده کرد معاویه به او نوشت ای کلب روم

بیرون شو وگرنه والله با علی (علیه السلام) صلح می کنم و تورا از کاخ سلطنت پایین می کشم، قیصر ترسید و لشگرش را به طرف روم حرکت داد. (1)

128- یک روز هفتاد و دو نام دارد

مرحوم مجلسی در بحار به یک واسطه از خط شیخ الطایفه الامامیه شیخ طوسی قدس سره نقل می کند اگر کسی در چنین روزی (نهم ربیع الاول) چیزی را در راه خدا انفاق کند آمرزیده می شود و در آن روز اطعام مؤمنین، و خوشبو کردن آنان، و توسعه دادن به عیال، و پوشیدن لباس نو، و شکر و عبادت خدا به جای آوردن مستحب است، و امروز روز برطرف شدن غصه ها است و روایت شده که آن روز را روزه نگیرند. (2)

و در بیان مرحوم مجلسی آمده که مردم امروز را روز بابا شجاع الدین می نامند. (3) و امیرالمؤمنین هفتاد و دو اسم برای این روز قائل است از جمله روز برطرف شدن غصه ها و روز عید غدیر دوم و روز عید بزرگ خدا، و روز مستجاب شدن دعاها، و روز فتح و پیروزی و روز فطر دوم و روز عید اهل بیت (علیه السلام) و روز در آوردن لباس های سیاه و هرکه خواست به بحار و زادالمعاد رجوع کند. (4)

نگارنده گوید: خوشبختانه در چنین روزی به سال صد و بیست و پنج هجری. قمری قتل هشام بن عبدالملک بن مروان اتفاق افتاده که بر فضیلت روز افزوده است. (5) چطور یکه بنا به قول اهل سنت تولد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در چنین روزی واقع شده است. (6)

مخفی نماند که روز

ص: 101

- 1- . سیمای فرزانتگان، ص 492.
- 2- . بحار، ج 98، ص 189 .
- 3- . بحار الانوار، ج 98، ص 199.
- 4- . بحار، ج 98، ص 354.
- 5- . تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 70.
- 6- . دائرة المعارف فرید و جدی، ج 3، ص 501.

چهارده ربیع الاول چنانچه روز درک روی یزید بن معاویه است، هادی عباسی خلیفه چهارم از بنی عباس نیز به سال 170 دنیا را در چنین روزی از وجود کثیف خود خالی کرده

و سبب زیادی خوشحالی شیعه شده است خداوند بر جمیع ظالمین آل محمد(صلی الله علیه و آله) لعنت کند.(1)

و از جمله اتفاقات امروز فوت مالک بن انس امام المالکیه است.(2)

129- بلی بصابران چهل قلوهم می دهند.

اسپریم ولو این که در منی مرد زیاد است و بحث مختصری راجع به آن در جزوه شماره 4 ص 27 و ص 63 و 64 همین کتاب کردیم الا این که اول نسبت به آن در آب زن به مراتب کمتر است و بلا- شک تولد هر انسان و حیوانی بستگی به وجود هر دو دارد. می گویند تخمدان ماده انسان در هر ماهی 7 و ماده سگ 9 و ماده خوک 16 اول می تواند تهیه کند.(3) تخمدان یک زن جوان تقریباً شامل سیصد هزار تخمک است فقط در حدود چهار صد از آن ها می رسد.(4)

پنج شنبه گذشته (17/4/1373) داخل ماشین بودم رادیو در بحث از پنج شنبه به پنج شنبه اعلان کرد که در اسراییل زنی دوازده قلو زائیده است.

پس به استناد مطالب بالایی ذهن مبارکتان برای حرفی که می خواهم بیان کنم آمادگی پیدا کرد و آن این که: فقیه کم نظیر و استاد الکل فی الکل مرحوم صاحب جواهر در بحث این که اگر کسی بمیرد و یک پسری داشته باشد و زنش هم حامل باشد اگر پسر خواست حق خود را از ارث بابا بگیرد و برای روشن شدن وضع صبر نکند، یک ثلث مال را (البته پس از کسر حق زن میّت) به او تحویل می دهند و حمل را دو پسر در نظر می گیرند (و پسر موجود پس از روشن شدن وضع اندازه واقعی حقیش را تصاحب می کند) با این که ممکن است بیش از دو پسر هم متولد شود الا این که چون وقوع کم دارد مخصوصاً در

ص: 102

1- . تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 144.

2- . از میقات تا میعاد، ص 756.

3- . اسلام و عقاید و آراء بشری، ص 335.

4- . کودک 1، ص 92.

بالا تر از چهار قلو، لذا ملاحظه احتیاط لازم نیست، چرا حکایت کرده اند که زنی در نواحی شامات چهل تا بچه پسر داخل یک کیسه ای زاید هر کدام به اندازه یک بچه گربه و همه هم زنده ماندند(1)

نگارنده گوید: تأیید می کند این حکایت را آنچه در کتاب رنگارنگ آمده که قاضی صالح ابو الرجال بیش از یک فرزندی نداشت وقتی به حد بلوغ می رسد پدرش مجلس مفصلی برای دامادیش تهیه می بیند در ساعات فرارسیدن وقت زفاف ماری او را می گزد و مادر متدین بدون این که مهمانان را ناراحت کند شوهرش را می خواند و می گوید اگر کسی به دیگری امانتی را بسپرد پس از مدتی اگر خواست آن را تحویل بگیرد امانت پذیر حق چون و چرا را دارد شوهر جواب می دهد که نه و وظیفه دارد که تحویلش بدهد. خانم می گوید پس جریان ما هم این طور شده است خداوند امانت سپار، پسرمان را گرفت بدون اندک جزع و فزعی حمد خدای را به جای می آورند و از فضل و کرم رب العالمین عوض می خواهند و با چهره گشاده از مهمانان پذیرایی به عمل می آورند سپس فرزند را به خاک می سپرند پس از مدتی خانم دوباره حامله می شود موقع وضع فقط کیسه ای بیرون می آید کیسه را پاره کرده چهل تا پسر مشاهده می کنند لکن بچه ها خیلی کوچک اما خدای معطی الوجود بزرگشان می کند هر کدام در نوبه خود مردی فاضل و ادیب می شود پدر، با کنیه ابو الرجال مگنی می کنند این قصه در بلاذین مثل آفتاب در وسط آسمان می ماند و محلّ تردید نیست.(2)

130- عطر مشک از کجا به عمل می آید.

آهوی مشک، حیوانی است مثل سایر آهوها دو دندان بلند به طول چند سانتیمتر شبیه دندان فیل دارد بیشتر در کوه های هیمالیا پیدا می شود زیر شکمش کیسه کوچکی است که در آن ماده غلیظی به شکل دُم جمع می شود و هر وقت آن کیسه پر شود حیوان احساس درد و خارش می کند و شکم خود را به سنگ می مالد تا دُم پاره شود و ماده ای

ص: 103

1- . جواهر الکلام، ج 39، ص 303.

2- . رنگارنگ به نقل از کتاب نزهة الجلیس، ج 1، ص 242.

که در آن است به زمین می ریزد این ماده روی زمین خشک می شود و مردم می روند آن ها را جمع می کنند و این همان مشک معروف است. (1)

131- اخلاص چه گوهر بابرکتی است.

در کتاب مختصر الاحیاء شیخ شرف الدین یونس شارح التنبیه نوشته است اگر کسی کاری را صرفاً برای خدا انجام دهد آثار برکت آن عمل، برای شخص عامل و ذریه اش الی انقراض عالم خواهد بود چطوری که گفته اند که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی به زمین هبوط فرمود حیوانات وحشی هر کدام به نوبه خود برای دلجویی و عرض سلام حضور صفی الله مشرف می شدند و آن حضرت برای هر نوع از آن ها دعای مناسبی می فرمود از جمله یک عده از آهوها به شرف حضور رسیدند و حضرت ابی البشر دست به پشت آن ها کشیدند و دعایشان کردند خداوند متعال کیسه های مشک را در زیر شکم آنان ایجاد فرمود، و وقتی با هموعان خود ملاقات حاصل شد از علت پیدایش بوی خوش سؤال کردند و آن ها جریان شرفیابی و دست کشیدن حضرت آدم را بیان کردند رفقایشان به طمع مشک دار شدن به حضور اولین پیامبر رسیدند، و آن حضرت دعایشان فرمود و دست به پشت شان کشید لکن از مشک دار بودن خبری نشد، پرسیدند رفقا پس ما چرا به این نعمت نرسیدیم جواب شنیدند که ما صرفاً برای دلجویی صفی الله و شما برای رسیدن به بوی خوش تشریف حاصل کردید، در نتیجه اثر اخلاص دسته اول تا قیام قیامت در ذریه شان باقی ماند. (2)

نگارنده گوید: این حقیقت قابل انکار نیست و هر کس در عمر خودش نمونه هایی را مشاهده کرده است چنانچه در کتب مقاتل آمده است اسب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا برای تبعیت از امام زمانش آب نخورد با این که حیوان از بس تشنه بود چشم هایش چندان کارگر نبود، و حتی طبق فرموده مجتهد منبری ها مرحوم آقای برقی در بعضی از مقاتل، جمله فلما احس البرد، درباره بیان وضع حال اسب آمده است که حیوان وارد

ص: 104

1- . فرهنگ عمید، ص 82.

2- . بحار الانوار، ج 65، ص 90.

شدنش را بر آب فرات از طریق پاهایش درک کرد، خداوند مواسات و زحمت این

حیوان را جبران می کند با این که، با حضرت بقیه الله ظاهر می شود. (1) و مرحوم آقای برقی اضافه کرد ایجاد عدالت در عالم کائنات از پشت این حیوان به ظهور می رسد که، امام زمان بر آن سوار شده و قیام خواهد کرد.

132- پادشاه هر مرد و زنی که در خانه کار کند.

1- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می شود می بیند فاطمه (علیها السلام) سر دیک مشغول پختن غذا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) عدس پاک می کند پس از آن که ثواب زیادی را در باره مردی که در کارهای خانه به عیالش کمک کند بیان می کند، اضافه می کند اگر کسی به میل و رغبت اهل خانه را کمک کند خداوند اسم او را در دیوان شهداء ضبط می کند. (2)

مخفی نماند که از کرم خداوند کریم بعید نیست که برای یک عمل جزئی این همه اجر و مزد عطا کند زیرا که چیزی که در نظر ما کوچک باشد دلیل نیست که صورتی ملکوتی آن هم کوچک باشد و علاوه بنای آن عالم بر تفضّل و رحمت غیر متناهی بناگذاری شده، استعباد از رحمت و تفضّل جواد علی الاطلاق از کمال جهل است، تمامی این نعمت ها که در دنیا است بدون سابقه سؤال بندگان و استحقاق آنان برایشان افزوده شده است، چه مانعی دارد که اضعاف و مضاعف آن ها را تفضلاً در آن عالمی که بنای آن بر احسان مطلق است بدهند. عبادت شصت و هفتاد ساله ما روی حساب های عادی مگر چقدر مزد دارد که در عالم ماوراء این عالم الی الابد متنعم می شویم، پس در آن عالم بنابر بذل و بخشش است، هیکل مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) یکی از موجودات کوچک این عالم لکن روح مقدس محیط به عالم ملک و ملکوت و واسط ایجاد سماوات و ارضین و ماسوی الله می شود، (لولاک لما خلقت الافلاک) پس صورت ظاهر با باطن فرق دارد. (3) در ذیل مطلب 14 گذشت که همه این ثواب ها مال کسی است که مؤمن از دنیا برود. متأسفانه بعضی از گناهان انسان را کافر از دنیا می برد، غفلت نشود.

ص: 105

1- . ذریعه النجاه، ص 150.

2- . بحار الانوار، ج 104، ص 132.

3- . مضمون بیان چهل حدیث، ص 484.

2- رسول خدا می فرماید: هر زنی در خانه شوهرش برای اصلاح امور خانه چیزی را جای به جای کند خداوند با نظر رحمت به آن زن نظر می کند، و کسی که خداوند به او نظر کرد عذاب نمی کند، سپس ثواب زیادی را برای ایام بارداری و وضع حمل و دوران شیردهی خانم ها بیان فرمود. (1)

133- در مقابل قدرت لایتناهی فرقی نیست.

ریزترین جزء جسم مفرد که دیده نمی شود اتم نام دارد اتم از ذرات بسیار ریز پرتون و الکترون ساخته شده، هر عنصری در اتم خود تعداد معینی پرتون و الکترون دارد، پرتون ها در مرکز اتم به یکدیگر چسبیده و تشکیل هسته اتم می دهند و الکترون ها مانند سیارات که به دور خورشید می چرخند دور هسته در حال حرکت می باشند، گاهی دو یا چند اتم با یکدیگر جمع شده ذره دیگری درست می کنند که آن را مولکول می گویند. (2)

134- تاثیر عجیب نگاه

1- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید در بدن انسان هیچ عضوی کم شکرتر از چشم نیست، همه خواسته های آن را تأمین نکنید، که مبادا شما را از یاد خدا بگذارد. (3)

2- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اگر کسی چشمش به زن نامحرم بیفتد بلافاصله دیده را به طرف آسمان کند، و یا پلک ها را روی هم بگذارد و نگاه نکند. قبل از این که چشم باز کند خداوند مهربان حورالعین به حساب او می نویسد. (4)

3- ام سلمه (رضوان الله علیها) می فرماید: پس از نزول آیه حجاب من و میمونه (زن دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله)) در حضور نبوی (صلی الله علیه و آله) بودیم ابن مکتوم

آن مرد نابینا وارد مجلس شد،

ص: 106

1- . بحار الانوار، ج 104، ص 106.

2- . فرهنگ عمید، ص 90.

3- . بحار، ج 104، ص 35.

4- . بحار، ج 104، ص 37.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود حجاب بگیرید عرضه داشتیم او که کور است ما را نمی بیند فرمود شما که کور نیستید. (1)

4- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: روزی مرد نابینایی وارد مجلس فاطمه (علیها السلام) شد در حالی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم حضور داشت فاطمه (علیها السلام) حجاب به خود گرفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرسید چرا حجاب گرفتی او که چشم ندارد عرضه داشت در عین این که نمی بیند بوی مرا احساس می کند علاوه من او را می بینم حضرت رسالت فرمود شهادت می دهم که تو پاره تن منی. (2)

نگارنده گوید: ذیل حدیث دلالت دارد بر این که مقصود از حجاب در این دو حدیث، هم مجلس نبودن زن و مرد نامحرم است، متأسفانه بر خلاف این تعلیم عالی اسلامی عده ای از مسلمین به این دستور هیچ گونه وقعی قائل نشده، در مجالس انس بدون ملاحظه دستور حجاب، با هم می نشینند و سر یک سفره غذا می خورند و این غلط را پیش خود، مُد حساب می کنند، و ترک آن را نوعی قشری بودن و تحجّر خیال می کنند، حتی اگر کسی موعظه کند قبول که نکرده طرف را با تمام نیرو می کوبند و غافلند که این نوع غذا خوردن در فقه اسلامی حرام اعلان شده است، برای نمونه به آخر کتاب اطعمه و اشربه شرح لمعه مراجعه کنید، اشتباه نشود که این نوع اختراع مُدها ممکن است خدا را به غضب بیاورد او هم تغییر مُد داده و شما را در آن حال اخذ کند اخذ عزیز مقتدر، انّ ربّک لبالمرصاد برگویندگان اسلامی لازم است که مردم را متوجه خطرات این بی مبالاتی ها کرده، و نگذارند بیش از پیش بی دینی ها مُد شود. اللهم بلّغنا

135- درخت مسواک در کجا به عمل می آید.

قبل از پیدایش مسواک های نایلونی فعلی، از چوب درختی که شبیه به درخت انار است که، دارای برگ های همیشه سبز، و چوب سست و خاردار، و گل های سرخ و ثمر خوشه ای مانند انگور، که در مناطق گرمسیر می روید استفاده می کردند، چوب این درخت را در

ص: 107

1- . بحار، ج 104، ص 37.

2- . بحار، ج 104، ص 38.

آب گرم خیس کرده سپس فشار می دادند تا اجزاء داخلی از هم جدا گشته و مثل مسواک های فعلی می گشت. (1)

136- زهرآبی که روزانه از بدن انسان دفع می شود.

شخص بالغ در مدت 24 ساعت تقریباً 1500 گرم ادرار می کند، و این مقدار به واسطه تحریکات دماغی، و ترس، و طرز تغذیه کم یا زیاد می شود. (2)

137- اشتباه نشود جابر در زیارت اربعین نایبنا نبود.

حدیث لوح فاطمه (علیها السلام) را مرحوم کلینی در جلو اول اصول کافی ص 527 از امام صادق (علیه السلام) به سند خود به این کیفیت نقل می کند که آن حضرت می فرماید روزی پدرم (امام باقر (علیه السلام)) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است که با تو در میان بگذارم، جابر عرض کرد هر موقعی که حضرت مستطاب عالی صلاح بدانید، پس روزی از روزها آن حضرت با جابر خلوت نموده و می فرماید ای جابر مرا خبر بده از لوحی که در دست مادرم فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) دیدی و از مکتوب آن که مادرم تو را خبر کرد، جابر عرض کرد خدا را شاهد می گیرم بر این که در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای عرض تهنیت به مناسبت تولد امام حسین (علیه السلام) خدمت مادرت مشرف شدم، لوح سبز رنگی را در حضور حضرتش مشاهده کردم گمان کردم که از زمرد است، و نوشته سفید رنگی شبیه رنگ آفتاب در آن هویدا بود، عرضه داشتم پدر و مادرم فدایت باد ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این چه لوحی است فرمود این لوحی است که خدا آن را به رسولش (صلی الله علیه و آله) اهداء فرموده و در آن اسم پدر و نام شوهرم و اسامی دو نور دیده ام و سایر امامان از فرزندانم آمده است، پدرم آن را برای بشارت به من عطا کرده است، و مادرت فاطمه (علیها السلام) آنرا به من داد خواندم و استنساخ نمودم پدرم فرمود آیا ممکن است نسخه ات را به من نشان بدهی عرض کرد بلی اشکال ندارد، پس پدرم با جابر به خانه او رفتند

جابر پوست نازک نوشته

ص: 108

1- . فرهنگ عمید، ص 101.

2- . فرهنگ عمید، ص 99.

شده ای را نشان داد، پدرم فرمود تو در نوشته خویش بنگر من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود نگاه کرد پدرم از حفظ برایش خواند، انشاء پدرم با نسخه جابر کاملاً تطابق کرد، و حتی در یک حرف هم با همدیگر مخالفتی پیدا نشد، جابر گفت خدا را شاهد می گیرم براین که همان طوری که از حفظ خواندید در لوح فاطمه من آن چنان دیدم.

نگارنده گوید: دانشمند محترم جناب آقای شیخ احمد رحمانی همدانی، در کتاب قیّم خود (فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی) که انصافاً در موضوع خود کم نظیر است، پس از آن که حدیث لوح را از کتاب کما الدین و تمام النعمه نقل کرده در پاورقی از قول حاشیه نویس کما الدین نقل می کند که، فرموده بدون شک ملاقات جابر با امام باقر(علیه السلام) پس از زیارت اربعین بوده است، پس جابری که در زمان امامت امام باقر(علیه السلام) به نسخه خود نگاه می کند چطور ممکن است که در اربعین سال شصت و یک نابینا باشد، نابینایی آخر عمری جابر که صریح کتب رجال و تراجم است، با نابینایی اربعینی اشتباه شده است، مؤید این ادعا عبارت کتاب بشارات المصطفی در خبر زیارت اربعین، (ثم جال ببصره حول القبر وقال السلام علیکم) یعنی پس جابر چشمش را به طرف قبر مطهر حسین(علیه السلام) انداخت و گفت السلام علیکم، و عبارت دیگر خبر که از قول عطیّه نقل می کند (قال فالمسنيه فالمسته فخر علی القبر) یعنی جابر فرمود دست مرا به قبر برسان و من هم رسانیدم، مخالف این مدعا نیست زیرا که ممکن است از شدت ناراحتی و گریه چشمش کارگر نباشد. (1)

138- تعبیر عجیبی از قاتل امام رضا(علیه السلام)

نگارنده گوید: حدیث لوح مفصل است در مقام نقل همه آن فعلاً نیستم لکن فقره ای از آن حدیث از بس جلب توجه می کند نمی توانم بدون تذکر رد شوم، و آن عبارت یقتله عفریت مستکبر است که، درباره قاتل امام هشتم(علیه السلام) آمده است، عفریت در لغت به کسی گفته می شود که در خباثت از حد گذشته باشد و در عین ابلیس صفتیش فرمانش

نافذ باشد، با ملاحظه این که درمابین پنجاه و اندی خلیفه کسی در دانش و حيله گری به

ص: 109

1- . فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی(علیه السلام)، ص 290.

مأمون نمی رسد و در نفوذ کلمه به حدّ اعلاّی آن می رسد، وجه این تعبیر روشن می شود شخص دانشمند نعوذبالله اگر دین نداشته باشد مثل دزد چراغ به دستی می ماند که وارد خانه کسی بشود، بدبخت دیگر چیز قیمتی در خانه نخواهد داشت مخصوصاً اگر فرمانش برو باشد، باید به خدا پناه برد از شرّ چنین ذی شرّی، اگر این شخص با کسی دشمنی کند معلوم است که چه بلایی به سر آن خواهد آورد با مرور مختصری به تاریخ مصاحبت مأمون دغا با سلطان سریرالارتضاء، روشن می شود که تا چه حدّی دل آن امام معصوم (علیه السلام) را آتش زد. 1- روزی با اصرار زیادی انگشتر خلافت به دست امام رضا (علیه السلام) می خواهد بکند، وقتی با ممانعت شدید آن حضرت روبرو می شود، به قبول کردن ولیعهدی مجبورش می کند. 2- در وقت دیگر امر بر خواندن نماز عید می کند، زمانی که خبردار می شود که لشگری و کشوری و برّ و فاجر تحت تأثیر کیفیت نماز رفتن آن مظلوم قرار می گیرد، دستور مراجعت از وسط راه را صادر می کند. (1)

3- زمانی متوجه می شود که علماء کلام و شیعه امام (علیه السلام)، برای استفاده های علمی و دینی، در حضور امام تجمّع می کنند دستور متفرق کردن آنان و احضار حضرتش را در کاخ مأمونی می دهد. (2)

4- در روزهای جمعه با انواع حرف- های چرکین در خطبه های آن، دل حضرتش را به درد می آورد امام (علیه السلام) با بدن عرق کرده و غبار نشسته از خداوند تقاضای مرگ می کند. (3)

5- در فرصت دیگری رؤسای مذاهب بیگانه جهان را به تخیّل محکوم کردن امام (علیه السلام) در مقام بحث با آنان، در مرو جمع می کند. (4) 6- در مناسبت دیگری سی و یک نفر از غلامان خود را امر می کند که شبانه به اطاق حضرتش وارد شده و بدن مبارکش را تکه تکه بکنند، وقتی خاطر جمع می شوند که نقشه اش پیاده شده است صبح سر برهنه و یقه باز کرده برای عرض سلامتی می نشیند، و الحمد لله رسوا

می شود زیرا که نور خدایی را خاموش نمی بیند. (5)

7- و در حدود هفت ماه اقامت خویش در سرخس در مسیر مرو به بغداد،

ص: 110

1- . بحار، ج 49، ص 134.

2- . بحار، ج 49، ص 82.

3- . همان، ص 140 .

4- . همان، ص 173 و 182.

5- . همان، ص 186.

فرصتی به دست آورده و حضرتش را زندان کرده و زنجیر به گردن مبارک می گذارد (1) 8- بالاخره هر مصیبتی را برای حضرتش فراهم می آورد نائره حسدش خاموش نمی شود، آخر تصمیم می گیرد که با خوراندن زهری که راوی حدیث تا نماز عصرش را تمام کند، امام از اثر آن پنجاه مرتبه جایش را عوض می کند، و در شب شدت آن بیشتر شده، چراغ عمر مبارکش خاموش می شود. (2)

9- باز دلش آرام نمی گیرد یک شبانه روز شهادت امام را مخفی می کند. (3) 10- و بدن مسمومش را شبانه دفن می کند، با این همه جنایت برای حفظ سیاست، وقتی امام (علیه السلام) را در حال غشوه می بیند زن ها و کنیزانش را سر و پا برهنه به راه انداخته و خودش هم به سر می زند و آب از چشمانش جاری می کند، وقتی آن مظلوم چشمانش را باز می کند قدری که به هوش می آید، عرض می کند نمی دانم کدام مصیبت را بزرگ بدانم جدایی تو، یا حرف مردم که می گویند من تو را مسموم نموده ام، و پس از دفن سه روز کنار قبر چادر می زند و غیر از نان مختصری با نمک چیز دیگری نمی خورد. (4) 11- بالاخره از کثرت حيله و تزویر طوری اذهان عامه را مشوش می کند که الان هم بر مثل جواد فاضل ها امر قاتل امام مشتبه می شود که مأمون بوده یا نه؟ معصومین چهارده گانه. پس روشن شد معنای یقتله عفریت مسکبر.

139- هر که با آل علی در افتاد و افتاد.

حقاً سزاوار است که چنین کسی در دم مرگش روی پهن چهار پای و خاکستر، در حالی که پالان به کول گرفته بغلطد، و بگوید ای خدایی که سلطنت تو پایان پذیر نیست رحم کن بر کسی که ملکش از دست رفت. (5) علیه و علی اتباعه لعائن الله. مخفی نماند که مرحوم

آقای برقی واعظ معروف قم می فرمود که روزی آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به مأمون فرمود وای بر تو از قشیره، کلامی از امام سرزد و مأمون هم شنید، و معنا در مغزش فرو

ص: 111

- 1- . بحار، ج 49، ص 91.
- 2- . همان، ص 305.
- 3- . همان، ص 309.
- 4- . همان، ص 309.
- 5- . کشکول شیخ بهایی، ج 3، ص 175 و 442.

نرفت، تا روزی به سیاحت رفت و در کنار چشمه ای که آب زلال داشته چادر زد از داخل آب یک ماهی خیلی قشنگ پیدا شد خواست آن را بگیرد ماهی به حرکت آمده قدری از آب چشمه بر بدن نحس مأمون نشست، تب شدیدی گرفت اطرافیان از علت آن تب سؤال کردند جریان ماهی را بیان کرد، یکی گفت آن ماهی قشیره بر تو آب پاشیده است، آن وقت متوجه معنای کلام امام رضا(علیه السلام) گردید و در ک رفت الحمد لله و علیه لعائن الله و الناس اجمعین آمین.

140- عمر شش هزار ساله.

بائوباب درختی است بسیار تنومند که دور تنه آن به بیست متر می رسد و در آفریقا می روید، و می گویند تا ش هزار سال عمر می کند. (1)

نگارنده گوید: وقتی یک درخت شش هزار سال عمر می کند چه بُعدی است که امام زمان ما هزاران سال عمر کند، چه فرقی است در مقابل قدرت لایتناهی خالق الملک و الملکوت.

141- نکات ظریفه از باب نکاح.

الف) پیغمبر(صلی الله علیه و آله) فرمود فرزندان ما جگر گوشه های ما، کوچه های ما، دستورده های ما، و بزرگانشان دشمنان ما، اگر زنده بمانند وسیله امتحان ما شوند، و اگر بمیرند اندوهناک ما می کنند. (2)

ب) باز می فرماید از سعادت زن، دختر بودن فرزندان اول آن است. (3)

ج) باز می فرماید خدا رحمت کند کسی را که کمک می کند فرزندش را بر نیکی کردن بر خود، (از گناه او بگذرد و بین خود و خدایش بر او دعا کند). (4)

د) رسول خدا اسم های زشت اشخاص و شهرها را تغییر می داد. (5)

ص: 112

1- فرهنگ عمید، 179.

2- بحار، ج 104، ص 97.

3- همان، ص 98.

4- همان، ص 98.

5- همان، ص 127.

ه) امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید بچه ای که سقط شود و پدرش در وقتی که در شکم مادرش است نامی برای او در نظر نگیرد، در روز قیامت به پدرش می گوید چرا نامی برای من معین نکردی در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای بچه سقط شده فاطمه نامگذاری کرده بود. (1)

و) کسی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد فدایت شوم ما بچه هایمان و احیاناً خودمان را با نام های شما نامگذاری می کنیم آیا این کار سودی بر ما خواهد داشت؟ فرمود: بلی و الله هل الدین الا الحبّ (بلی و الله دین غیر محبت نیست). (2)

ز) در عبارت کتاب فقه الرضاء در باره گوشت عقیقه آمده: پدر و مادر از گوشت عقیقه فرزند، نخورند اگر مادر احیاناً خورد بچه را شیر ندهد، البته کنایه از شدت اهمیت است و الا خوردن حرام نیست. (3)

ح) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید کسی را که خداوند سه و در روایت دیگر چهار فرزند به او بدهد و یکی را به اسم من نامگذاری نکند بر من ظلم کرده است. (4)

142- کلمات عالیہ المضامین.

الف) امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید خداوند دور کند از رحمت خویش کسی را که آب و خاک در اختیار داشته باشد باز محتاج شود. (5)

ب) امام صادق (علیه السلام) می فرماید کسی که، گرفتن پیش او، از عطا کردن بهتر باشد مغبون است زیرا که دنیای فانی را بر آخرت باقی مقدم کرده است. (6)

ج) کسی به امام باقر (علیه السلام) عرض می کند می خواهم ساکن مکه شوم با این که در محلّ خود بدهکار مرجئه (طایف خاصی از مخالفین اهل بیت (علیه السلام)) هستم، آیا روا است؟ فرمود: برگرد به محلّ خویش و مواظب باش موقع مردن بدهکار نباشی، مؤمن خیانت نمی کند. (7)

ص: 113

1- . همان، ص 128.

2- . بحار، ج 104، ص 130.

3- . همان، ص 116.

4- . همان، ص 131.

5- . بحار، ج 103، ص 65.

6- . همان، ص 101.

7- . همان، ص 142.

د) به امام صادق عرض می کنند شنیده ایم که کسی از انصار در حالی که بدهکاری داشت از دنیا رفت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای او نماز میت نخواند، و نگذاشت که دیگری هم برایش نماز بخواند مگر این که بدهی اش را بپردازد، آیا مطلب صحیح است؟ امام صادق(علیه السلام) می فرماید: بلی این برای آن بود که حق به صاحبش برسد و قرض را سبک شمارند، و الا خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین و حسن و حسین(علیه السلام) موقع وداع کردن دنیا بدهکار بودند. (1)

البته معصومین(علیه السلام) برای بدهکاری شان مورد تعیین می کردند و وصیت به پرداخت آن می فرمودند.

ه) امام حسن(علیه السلام) دو قطعه از زمین پدرش را به هشت صد هزار درهم فروخت و دین مطابق آن را از طرف پدرش ادا کرد، و امام زین العابدین یک قطعه از زمین های امام حسین(علیه السلام) را فروخت و سیصد هزار قرض و وعده های پدرش را ادا فرمود. ای کاش این دقت ها در زمان ما هم معمول می شد تا اینکه همه ورشکستگی های بیخود و قلابی که باعث تعطیل بازار مسلمین شده است، ریشه کن می شد.

و) مردی از انصار با داشتن بچه های صغیر همه شش غلامش را که دارایی غیر از آن ها را نداشت، در دم مرگ آزاد می کند پیغمبر(صلی الله علیه و آله) از فامیلش می پرسد با جنازه او چه کردید عرض کردند دفن کردیم فرمود اگر من می دانستم نمی گذاشتم که او را در قبرستان مسلمین دفن کنید، او با این کار بچه هایش را محتاج مردم کرد. (2)

ز) امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مقام تشویق به وصیت به کمتر از یک سوم مال، می فرماید: من اگر وصیت به یک پنجم مال بکنم بهتر است از این که به یک چهارم آن وصیت کنم، و کسی که ثلث مالش را مخصوص خود کند دیگر چیزی از حق خود به وارث نداده است. (3)

ص: 114

1- . بحار، ج 103 ، ص 143.

2- . بحار، جلد 103، ص 197.

3- . بحار ، ج 103، ص 197.

143- شیعه با چه زحماتی احکام دینشان را دست می آورند.

مردی از شیعه در یک مجلس زنش را سه دفعه طلاق داد وقتی از کرده خویش نادم شد مسئله را از هر که پرسید گفتند زنت حرام نشده است، و به محلل احتیاجی نیست لکن زنش گفت تا از خود امام صادق (علیه السلام) نپرسیم فایده ندارد، و امام صادق (علیه السلام) در آن روز از طرف خلیفه وقت (ابو العباس) به حیره کوفه خوانده شده و ممنوع الملاقات بود شوهر به فکر بود که چطور خدمت امام وقت برسد، خوشبختانه خیار فروشی را دید که با بساط مختصری مشغول فروختن آن است، گفت همه خیارهایت چند؟ گفت یک درهم همه را خرید و از او خواست که لباسش را هم در اختیار او بگذارد پس از پوشیدن لباس خیار فروش با دادن ندی من بیشتری خیاراً به طرف منزل امام صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) رهسپار شد، همین که نزدیک منزل امام رسید غلامی از خانه بیرون آمد و گفت آقای خیاری بیا، بالاخره خدمت امام (علیه السلام) رسید و مسئله را پرسید و امام صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) به طرز فکرش آفرین گفت. (1)

144- امام صادق (علیه السلام) ابوحنیفه را مجاب می کند.

روزی ابوحنیفه در مقام تعجب از امام صادق (علیه السلام) پرسید شما چرا در مقام قضاوت، مدعی وقتی که بیش از یک شاهد ندارد با صدم کردن قسم مدعی بر شاهدش، بر له او حکم می کنید؟ امام فرمود: به دلیل این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) این چنین می کردند، سپس امام (علیه السلام) فرمود شگفت تر از این حکم کردن شما فقط به یک شاهد در جایی که صد شاهد موجود است، عرضه داشت چنین چیزی نیست، فرمود چرا یک نفر را می فرستید برود از صد نفر شاهد عینی بپرسد و می آید گزارش می دهد با وجود این همه شاهد حرف یک نفر را که خودش ناظر جریان نبود قبول کردید، و دو نفر از آن ها را قاضی پیش خود نخواست. (2)

ص: 115

1- . بحار الانوار، ج 104، ص 154.

2- . بحار، ج 104، ص 278.

در زمان عمر مردی اعتراف کرد که پسر دیگری را کشته است، عمر قاتل را در اختیار ولی دم گذاشت او دو شمشیر کارگر بر قاتل زد، و یقین کرد که کشته می شود، از قضا خویشانش معالجه می کنند و سالم می ماند، پس از شش ماه پدر مقتول قاتل را صحیح و سالم می بیند، دوباره در پیش عمر حاضر کرده عمر دستور قتل دوم صادر می کند، آن شخص دست به دامن امیرالمؤمنین می شود علی (علیه السلام) به عمر می فرماید این چه خلاف کاری است که انجام می دهی؟ عرض می کند مگر قاتل را نمی کشند؟ مولی الموحدين (علیه السلام) می فرماید مگر چند مرتبه؟ عمر می گوید اختیار با شما است هر طوری خواستی حکم کن، علی (علیه السلام) رو به پدر مقتول کرده می فرماید مگر او را نکشتی جواب می دهد بلی، ولکن هنوز زنده است اگر دوباره نکشم خون پسرم گرفته نمی شود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود پس خودت را در اختیار او بگذار او هم دو شمشیر کارگر نثار کند، سپس تو او را به خونخواهی پسرت بکش، گفت آن وقت من می میرم فرمود حق او که نباید از بین برود، پدر مقتول گفت پس من از حتم گذشتم او هم از حق خویش بگذرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای محکم کاری سندی بین آن دو تنظیم کرد که هیچ کدام بر دیگری حقی ندارد، در این جا بود که عمر دست به آسمان برده و گفت الحمد لله ای ابا الحسن شما اهل بیت رحمت هستید، کلمه ای را که هفتاد دفعه در جریانات شبیه به زبان آورده است تکرار کرد (لو لا علی لهلك عمر) (1)

146- اهمیت حق مردم.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید یک درهم از مال مردم بر صاحب او ردّ کردن از عبادت هزار سال، و از آزاد کردن هزار غلام، و از به جا آوردن هزار حج و عمره بهتر است. (2)

باز می فرماید یک دانه مال حرام را بر صاحب آن برگردانیدن در پیش خدا با هفتاد هزار حج مقبول برابری دارد. (3)

ص: 116

1- . بحار، ج 104، ص 396.

2- . بحار، ج 104، ص 295.

3- . بحار، ج 103، ص 12.

باز می فرماید یک غیبت ترک کردن در پیش خدا از ده هزار نماز مستحبی بهتر است. (1)

147- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دقایق عمر خویش چه می کرد.

روایت شده است که آن حضرت در مدت عمر شریفش اگر جهادی بود آن را مقدم می داشت، و گرنه مشغول تعلیم احکام و حقایق دین بر مردم بود، و اگر زمینه برای آن دو فراهم نبود در باغ خود مشغول کار می شد، و در جمیع حالات زبانش به ذکر خدا اشتغال داشت. (2)

148- افطاری دادن امیرالمؤمنین (علیه السلام) چطور بود.

ابن ابی الحدید گوید امیرمؤمنان در شب های ماه رمضان با بهترین غذای زمان (گوشت) به مردم افطاری می داد ولکن خودشان با غذای ساده افطار می فرمودند، پس از افطار مهمانان را موعظه می فرمود، شبی حاضرین درباره بهترین شعراء بحث کردند، وقتی حضرتش مشغول خطابه شد در مقام تعریض به بحث شب، فرمود ملاک امر شما دین شما است، و راه نجات شما از بدبختی تقوی شما است، و زینت انسان ادب او است، و حلمش سبب حفظ عرض و آبروی او است، کنایه از این که شاعر بودن فی نفسه مقام انسان را بالا نمی برد مگر این که دارای دین و تقوی و ادب و حلم باشد. (3)

ص: 117

1- . بحار، ج 75، ص 261.

2- . بحار، ج 103، ص 16.

3- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 153.

149- اولین کسی که صندوق شکایات را معمول کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.

ابن ابی الحدید گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) اطاق مخصوصی داشت که اسم آن را بیت القصص گذاشته بود، مردم در آن نامه هایشان را می ریختند، و ائق بالله خلیفه عباسی در این امر از علی (علیه السلام) تبعیت کرده بود نه این که او مخترع باشد. (1)

150- بترسیم از عاقبت حرام.

حدیفه الیمان گوید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود عده ای با این که با حسنات زیادی مثل کوه ها، وارد عرصات محشر می شوند لکن حسنات شان بی خود اعلان شده وارد آتش می شوند، عرضه شد آنان چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود: اشخاصی هستند در عین این که نماز می خواندند و روزه می گرفتند حتی قسمتی از شب را هم بیدار بودند، وقتی با حرام روبرو می شدند از انجام آن دریغ نداشتند. (2)

151- اگر ننویسم جفا کرده ام.

در این جا به مناسبت روایت ماقبل این روایت را نیز آورده ایم لیهلک من هلک عن بیته قال ابو عبدالله (علیه السلام) بیت الغناء لاتؤمن فیه الفجیعه و لاتجاب فیه الدعوه و لایدخله الملک (3)

یعنی اطاقی که در آن آواز خوانی می شود از هیچ رویدادی در امن نیست، و دعا در آن مستجاب نبوده، و ملک رحمت داخل آن نمی شود. بلی ملک غضب داخل شده و جان صاحب خانه را هم می گیرد.

من آن که شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواستی از سخنم پند گیر خواه ملال

ص: 118

1- . شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 87.

2- . شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 243.

3- . جواهر ج 41، ص 48 و وسائل الشیعه ج 12، ص 225.

152- الله اكبر از این کمی غذا و قوت بازو.

در نامه ای امیرالمؤمنین به عثمان حنیف استاندار بصره می نویسد درباره قوت جسم و کمی غذایش این چنین می نویسد: گوئیا از گوینده ای از شما می شنوم که می گوید که پسر ابی طالب با این کمی غذایش چطور می تواند پهلوانان نامی را به زانو در بیاورد، مثل من مثل درخت بیابانی می ماند که با کم آب خوردنش، از درختان معمولی محکمتر می باشد و الله

اگر همه عرب با من بجنگند پشت به آن ها نمی کنم. (1)

نگارنده گوید و لذا زره امام پشتش باز بود.

153- از مطایبه خالی نشود.

گویند خواجه ای غلامی داشت اکثراً از گرفتاری ها خبر می داد، در روزی که آقا از سفر حج برمی گشت برده هم جزء پیش بازان بود، مولی فکر کرد حال سگ خانه را از او پرسد تا با شنیدن جواب مرده است نحوست زبان غلام برطرف شود، پس پرسید پسر جان سگ در چه حالی است گفت خیلی شاد و شنگل، تو دل گفت الحمدلله از غلام خبر خوبی شنیدم، اما می دانی شنگلی چرا؟ خواجه گفت نه! گفت از بسکه زیادی گوشت شتر را خورده است، گفت مگر شتر را نحر کرده اید جواب داد بلی، پرسید برای چه؟ گفت: برای غذای مهمانان سومین روز درگذشت خانم، مولا با دل نگرانی پرسید مگر خانم مرده است گفت بلی، پرسید مگر چه مرضی داشت جواب داد نه مریض نبود فقط در فراق پسرش تحملش کم شد، گفت وای بر من مگر پسر مرده، جواب داد بلی، گفت بگو پس خانه ام خراب شده است، در جواب گفت وقتی به استقبال شما حرکت می کردیم گردی بلند شد، به گمان قریب به یقین گرد خرابی خانه بود.

ص: 119

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 289.

154- ای چهل ساله ها.

حکایت کرده اند که مردی با رفقای خود در مداعبات و خوشگذرانی ها شرکت می کرد، روزی دیدند که نیست به سراغش رفتند، نیامد، و گفت من دیشب وارد چهل سالگی شده ام، دیگر از سن خویش خجالت می کشم چه نیکو سروده است سعدی شیرازی:

چو دوران عمر از چهل در گذشت مزین دست و پا که آبت از سر گذشت

چو شبیت درآمد به روی شباب شبت روز شد دیده برکن ز خواب

چو باد صبا بر گلستان وزد چمیدن درخت جوان را سزد

نزیبید تورا با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیری دمید

دریغا که فصل جوانی گذشت به لهورعب زندگانی گذشت

دریغا چنان روح پرور زمان که بگذشت بر ما چو برق یمان

دریغا که مشغول باطل شدیم زحق دور ماندیم و غافل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار که کاری نکردی شد روزگار(1)

155- برگردیم بر آنچه گذشت.

در شماره 142 روایاتی را درج کردیم و در این فصل مطالبی در موضوع دیگر:

الف) پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می فرماید غالب ترین دشمنان مؤمنین، زن های بد آن ها است.(2)

شاعر هم می گوید: زن بد در سرای مرد نکو اندرین عالم است دوزخ او

ب) باز می فرماید بهترین زن های تان زنی است که وقتی با شوهر خود خلوت کرد پوشش آهنین حیاء را کنار بگذارد.(3)

ج) باز می فرماید جهاد زن در شوهرداری خوب او است .

د) باز می فرماید اگر اجازه می دادم که کسی به غیر خدا سجده کند، می گفتم که زن ها به شوهر هایشان سجده کنند.(4)

ص: 120

1- . سفینه البحار، ج 1، ص 504.

2- . بحار، ج 103، ص 240.

3- . همان، ص 239.

ه) و فرمود پدرم ابراهیم (علیه السلام) خیلی غیرت داشت، و من از او هم غیرتم بیشتر است، خدا کامروا نکند هر مؤمنی که غیرت ندارد. (1)

و) و طبق روایاتی که از جامع الخبار مرحوم مجلسی نقل می کند هر مردی راضی شود زنش زینت کرده و عطر زده از خانه خارج شود برای هر قدمی که برمی دارد بر شوهرش اطاقی در جهنم می سازند و حتی طبق این نقل اطلاق کلمه دیوث بر چنین شوهر گناه ندارد. (2)

ز) روزی نبی (صلی الله علیه و آله) گرامی از اصحابش سؤال می کند نزدیک ترین حالات زن به خدا در چه وقت است آنان از دادن جواب عاجز شده جریان به فاطمه (علیها السلام) می رسد او می گوید وقتی که در گودی اطاقش قرار بگیرد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید فاطمه پاره تن من است. (3)

ح) امام باقر (علیه السلام) می فرماید شفاعت هیچ شفاعت کننده ای بر زن ها از رضایت شوهر هایشان نافع تر نیست وقتی حضرت زهراء دنیا را وداع کرد امیرالمؤمنین عرض کرد خدایا من از دختر پیغمبر تو راضی هستم. (4)

وقتی بی بی دو عالم رضایت شوهر بخواهد، زنان دیگر چه باید بکنند مؤلف.

ط) قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) نماز فرادای زن در داخل اطاق بیست و پنج مرتبه بالاتر از نماز جماعت او است. (5)

در آخر کتاب خواننده عزیز را سفارش می کنم که نگاه کنند به دو روایتی که مرحوم حاج شیخ عباس قمی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده در آخر بحث آداب زیارت مفاتیح الجنان، در خط طاهر ص 310 و 311 لوعاظ عزیز دیدن این بحث اهمیت بسزایی دارد مؤلف.

ص: 121

1- . همان، ص 248.

2- . همان، ص 249.

3- . همان، ص 250.

4- . بحار، جلد 103، ص 256.

5- . همان، ص 261.

تاریخ ختم تصحیح برگزیده تهاویل الربیع سوم جمادی الاولی 1428 = 30/2/1386 الحمد لله و الصلوه علی رسوله و آله واللعن علی
اعدائهم

ص: 122

اگر یارانی داشتیم شبانه روز با معاویه نبرد

می کردم تا خدا بین من و او داوری می کرد:

حسن بن علی (علیه السلام)

فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

هدیه به پیشگاه رفیع دومین وصی پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) به مقام شامخ یکی از دو آقای جوانان بهشت، به حضور امامی که محبت او همانند دیگر اهل بیت، پاداش رسالت بوده، و ستم وارد شده بر او کمتر از ستم برادر گرامیش حسین (علیه السلام) نیست...

(به محضر انور حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)) این کتاب را تقدیم نموده و می گویم:

یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا بیضاعه مزجاء

ص: 123

سه سال پیش هنگام مسافرت، در یکی از کوچه های قطار مشهد - تهران، با یک دانشجوی متین و ارجمند همسفر شدم صحبت ها گرم گرفت، ایشان بعضی از اشکال هائی را که در نظر داشت عنوان می کرده، به یاری خدا جواب قانع کننده ای را پشت سر هر اشکالی می شنید، تا از علت صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، سؤال کرد، با بیان جریانات تاریخی آن روز، قانع شده و گفت: من تا امروز ولو این که از فلسفه صلح آن حضرت اطلاع کاملی نداشتم، و لکن چون می دانستم که امام معصوم، هیچ کاری را بدون مصلحت انجام نمی دهد، می گفتم که به طور حتم صلح آن حضرت علتی دارد ولو این که من فعلاً نمی دانم، شکر خدا را که مثل بعضی ها نبودم که بگویم شاید آن حضرت به اندازه برادر عزیزش حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) شجاعت نداشت وگرنه قیام می کرد!

سؤال کردم حضرت آقا! مگر شما در قرن اتم و در زمانی که دیگران می خواهند کرات آسمانی را تسخیر کنند از مسلمانان چنین کسی را سراغ دارید که در عین این که چیزی نمی داند عوض این که به اهل فن رجوع کند، بنشیند علت بیافد؟

جواب داد بلی بلکه بالاتر از این را هم سراغ دارم! آن وقت مطلبی را گفتم که من از شنیدن آن در دریای حیرت غوطه ور شدم، از آن وقتی که این سخن از آن جوان پاکدل شنیدم، از پیشگاه حضرت احدیت خواستار بودم که مرا موفق کند تا بتوانم راجع به این موضوع، چیزی نوشته و با انتشار آن، بلکه مرهمی بر آن زخمی که از شنیدن این حرف در قلبم ایجاد شده بود، بگذارم.

روزها یکی پس از دیگری سپری می گشت ولکن از آن گمشده عزیز خبری نمی شد. تا در تعطیلات محرم سال گذشته به اندازه وقتی که داشتم چیزی را نوشته و از کمی وقت به آن حد نرسید که بشود به عنوان کتابی منتشر کرد، لذا در روزنامه شریفه ندای حق به صورت مقالاتی در چهارده شماره انتشار یافت. (1)

ص: 125

سپس در تعطیلات رمضان همان سال از فرصت استفاده کرده مطالب لازمه ای را به آنچه جلوتر نوشته بودم، اضافه کردم و شکر خدا را که اکنون به صورت یک کتاب کوچک انتشار می یابد.

مخفی نماند که طبق مدارکی که در دست دارم، ممکن بود حجم کتاب به اندازه چند مقابل این در آید، ولی تا حد امکان از چهارچوبه اختصار بیرون نرفتم تا به خواننده عزیز ملالی روی ندهد که در نتیجه از مطالعه کتاب خودداری کند، و روی این اصل، از ترجمه خطبه ها و نامه های عربی که ما بین آن حضرت و معاویه رد و بدل شده (و مدارک عمده ما را در این کتاب تشکیل می دهند) به آن اندازه ای که با موضوع ارتباط زیادی دارد: اکتفا کردم و مطالب لازمه ای را در آخر کتاب بعد از پایان اصل موضوع، به عنوان توضیحات درج کرده و در پاورقی به هر توضیحی که با مطلبی مربوط است، اشاره نمودم امید است انشاء الله مقبول درگاه قادر تعالی قرار گیرد.

قم: محمّد محقق مرندی

ص: 126

قطره ای از دریای بیکران یا اجمالی از تاریخ حیات امام حسن (علیه السلام)

اسم شریف آن حضرت حسن و پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) و مادر مهربانش فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد و کنیه اش ابی محمد و مشهورترین القابش

مجتبی، و ولادتش در شب سه شنبه پانزدهم رمضان مبارک سال سوم هجرت اتفاق افتاده است.

آن حضرت بنص پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) «امام دوم از دوازده امام است که خداوند متعال طاعت آن ها را واجب کرده است.» «سیوطی» در «تاریخ الخلفاء» می نویسد که آن حضرت یکی از پنج نفر اصحاب کساء است، و می گوید حسن و حسین از نام های اهل بهشت می باشند که در زمان جاهلیت کسی با این دو اسم شریف نامیده نشده بود.

نقل می کنند روزی آن حضرت غذا میل می کردند و سگی در آن گوشه به چشم می خورد و آن حضرت لقمه ای خودشان تناول می کردند و لقمه ای به آن حیوان می دادند راوی گوید عرضه داشتم یابن رسول الله اجازه دهید این حیوان را دور کنم، فرمودند: نه، من از خدا خجالت می کشم که من غذا بخورم و موجود زنده ای پیش من باشد و به او غذا ندهم.

معاویه می گفت: کلام هیچ کسی در کام من لذت بخش تر از کلام حسن بن علی (علیه السلام) نبود، هر موقعی که حرف می زد دوست نداشتم که به سخن خود خاتمه دهد، مروان پشت سر جنازه آن حضرت گریه می کرد؛ امام حسین (علیه السلام) فرمودند: چرا گریه می کنی؟ مگر این جنازه همان شخصی نیست که او را آزار ورنج می دادی؟ جواب داد من همه آن اذیت ها را به کسی می کردم که حلمش از کوه ها سنگین تر بود. (1) هر موقع امام برای نماز وضو می گرفت، رنگ مبارکش زرد می شد و می - فرمود سزاوار است برای کسی که در مقابل پروردگار به عبادت می ایستد این چنین شود، درصبر آن حضرت کافی است که بر آزار و اذیت های دوست و دشمن صبر کرد چنانچه به تفضیل خواهد آمد.

«ترمذی» و «حاکم» بنا به نقل «سیوطی» از «ابوسعید خدری» روایت می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.

ص: 127

1- . بالاترین فضیلت ها فضیلتی است که دشمنان تصدیق کنند- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 قدیم، صفحه 25 .

شیخ مفید علیه الرحمه شهادت آن حضرت را در ماه صفر پنجاهم هجرت نوشته اند، و سبب شهادتش زهری بود که معاویه به وسیله همسر بی وفای ایشان «جعه دختر اشعث» به حضرتش خوراند. (1)

در ارشاد مفید عدد اولاد امام را پانزده نفر نوشته اند: هشت نفر پسر و هفت نفر دختر.

این سطور کوتاه که در واقع قطره ای از دریای بیکران احوال و فضائل آن بزرگوار است، برای زینت کتاب تحریر گردید و گرنه فضائل آن حضرت بر کسی مخفی نیست.

صلح امام حسن (علیه السلام) و قیام امام حسین (علیه السلام)

براهل بصیرت و به کسانی که به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایمان دارند روشن است که ائمه طاهرین علیهم السلام، خلفای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشند و سرچشمه علومشان علم محمدی (صلی الله علیه و آله) است و جای تردید نیست که علم آن حضرت دانشی بود که بدون این که در محضر بشری به عنوان شاگردی بنشیند، خداوند متعال تعلیمش داده بود. (2)

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

بنابراین هر کاری را که ائمه طاهرین انجام داده اند؛ مسبوق به تعلیمی از طرف حضرت حق بوده است پس اگر روزی فلسفه و حکمت بعضی از کارهای ائمه دین را درک نماییم، باید تصدیق کنیم که قصور از ناحیه درک خود ماست.

در «ناسخ التواریخ» است که می نویسد که روزی سلمان فارسی خدمت مولی الموحدين امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد یا علی؛ تو با این نیرو و قدرتی که داری، چرا از گرفتن حق خویش خودداری کردی؟ امام در جواب فرمود: همی خواهی بر اسرار اهل بیت مطلع شوی؟ (3)

ص: 128

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 قدیم، صفحه 24.

2- سوره 63، آیه 2.

3- ناسخ جلد اول امام حسن، ص 217.

در جائیکه مثل سلمان فارسی که از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و غیر از اهل بیت آن حضرت کسی به مرتبه علمی و عملی او نرسیده نتواند حامل اسرار اهل بیت باشد. ما با این بضاعت قلیل و کمی معلومات چطور می توانیم با انگشتان فکر پرده از روی اسرار الهی برداریم؟ در روایت وارد است که دستورالعمل هر یکی از ائمه از طرف خدا به وسیله پیغمبر گرامیش به آنها رسیده بود و هر یکی در زمان خود، طبق همان دستورالعمل کارها را انجام می داد. تازه همه این حرفها درجائی است که مطلب مشکل باشد و نتوانیم با مراجعه به کتابها چیزی به دست بیاوریم خوشبختانه حکمت اکثر کارهای آنان برای کسانی که از جریانات تاریخشان مطلع باشند نیک هویدا است.

به عنوان نمونه باید گفت: امام حسین (علیه السلام) وقتی قیام نمود که بعد از فوت معاویه (شب پانزدهم رجب سال شصتم هجرت) هزاران نامه از اهل کوفه خدمت آن حضرت رسید، و مضمون همه آنها با عبارات مختلف این بود. که ای فرزند عزیز رسول (صلی الله علیه و آله)! برای ما امام و پیشوای صالحی نیست و کسی را غیر از شما که لیاقت این مقام را داشته باشد، سراغ نداریم و تقاضا می کنیم که به کوفه (محل حکومت و خلافت پدر عزیزتان) تشریف بیاورید تا از فیض حضور و حکمفرمایی آن سرور دل ها منور و چشم ها به جمال مبارک روشن شود. (1)

حسین (علیه السلام) برای اینکه مبادا در واقع از مسؤلیت سنگینی شانه خالی کند پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را همراه نامه ای به کوفه فرستاد، و در آن نامه مرقوم فرمود که کاغذهای بی شماری از شما مردم کوفه به من رسید و حاصل جمیع آن ها این بود که امامی ندارید و از من خواسته اید که به زودی نزد شما بیایم شاید حق تعالی شما را به برکت من بر حق هدایت کند، اینک، برادر و پسر عموی وثقه اهل بیت خویش مسلم

ص: 129

1- . برای نمونه ترجمه دو نامه از نامه های اهل کوفه درج می گردد. اول: بسم الله الرحمن الرحيم، این عریضه ای است به خدمت حسین ابن علی (علیه السلام) از شیعیان و فدویان آن حضرت، اما بعد بزودی خود را به دوستان و هواخواهان خویش برسان که همه مردم این شهر منتظر قدم شریف تو بوده و بغیر تو نظری ندارند البته شتاب فرموده و تعجیل تمام خود را به این مشتاقان برسان. نامه دوم اما بعد صحراها سبز شده و میوه ها رسیده اگر به سوی ما تشریف بیاورید لشگر بسیاری از برای یاری شما حاضر بوده و شب و روز به انتظار مقدم شریف شما بسر می برند.

بن عقیل را به سوی شما فرستادم اگر بنویسد که عمل و رأی دانایان و اشراف شما مطابق آن چیزی است که در نامه ها درج گردیده است به زودی به سوی شما خواهم آمد.

مسلم کاغذ را گرفته پس از کشیدن رنج های فراوان در آن سفر عجیب خود وارد کوفه شد، مردم کوفه استقبال گرمی از او به عمل آورده و به عنوان این که او نماینده حضرت ابی عبدالله حسین (علیه السلام) است هیجده هزار نفر بیعت کردند. مسلم نامه ای بدین مضمون خدمت آن حضرت نوشت: اما بعد، تا کنون هیجده هزار نفر به بیعت شما در آمده اند اگر متوجه این صوب بشوید مناسب است.

حضرت ابی عبدالله به طرف کوفه حرکت کرد، در منزل ثعلبیه خبر شهادت مسلم را شنیده روی به اولاد عقیل کرده و فرمود: حالا که جریان این جور شد آیا صلاح است که از این سفر منصرف شویم؟ اولاد عقیل در جواب گفتند: سوگند به خدا ما حاضر به مراجعت نیستیم باید یا خون مسلم را از اهل کوفه بگیریم و یا از آن شربتی که مسلم نوشید ما هم بخوریم، آن وقت امام فرمود: بعد از این ها در زندگی دنیا خیری نیست، (1)

هنوز از این گفتگو چیزی نگذشته بود که سپاه ابن زیاد رسیده و حضرتش را مجبور به توقف در کربلا نمودند و در نتیجه جریان عاشورا پیش آمد که در کتاب های تاریخ مفصلاً مذکور است.

حالا ملاحظه کنید و ببینید که اگر کس دیگری جای آن حضرت بود چاره ای غیر از جنگ داشت؟ و اگر امام حسن (علیه السلام) در چنین میدانی گیر می کرد قیام نمی نمود؟

انشاء الله وقتی که جریان تاریخی امام حسن (علیه السلام) را مطالعه کردید، تصدیق خواهید فرمود که سالار شهیدان حضرت ابی عبدالله حسین (علیه السلام) هم اگر جای برادر بزرگوارش بود مصلحت مسلمانان را در صلح می دید.

شاید بعضی از اشخاصی که از تاریخ بی اطلاع هستند خیال کنند که نعوذ بالله امام حسن (علیه السلام) به اندازه برادر عزیزش حضرت حسین (علیه السلام) شجاعت نداشت و گرنه او هم قیام می کرد! جواب این توهم ولو این که در آخر بحث تاریخی مفصلاً خواهد

آمد، به طور

ص: 130

خلاصه آن است که: باید این گونه کوتاه نظران را حالی کرد که بدون تعارف مفهوم امامت و معنی امام را نفهمیده اند، اگر اطلاع داشته باشند و بدانند که امامت مثل نبوت کما این که در علم کلام ثابت شده است یک ریاست الهی است و شخص امام مثل شخص پیغمبر می باید دارای جمیع صفات کمالیه باشد، هیچ وقت این گونه توهّمات از قلبشان خطور نمی کند و آن وقت می فهمند که هر کاری را که امام می کند عین صلاح است.

مثلاً حضرت ابی عبدالله حسین (علیه السلام) در سال پنجاهم هجری (سال شهادت برادر بزرگوارش امام

حسن (علیه السلام) به مقام شامخ امامت ظاهری رسید و سال شصت و یکم قیام نمود، اگر قیام کردن در هر وقتی مصلحت داشت چرا پس آن حضرت این مدت را ساکت نشست، حتی مردم عراق پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) خدمت آن سرور نامه نوشته و اظهار کردند که ما حاضریم معاویه را از حکومت عزل کرده و با شما بیعت کنیم؟⁽¹⁾ ولی امام قبول نکرده و آنان را امر به صبر نمود، مگر همان عراقی ها نبودند که بعد از فوت معاویه وقتی که نامه خدمت آن حضرت نوشتند امام به ندای ایشان لبیک گفته و پسر عموی خویش را برای اخذ بیعت به کوفه روانه ساخت! مگر حسین (علیه السلام) سال شصت و یک همان حسین سال پنجاهم نبود؟ پس معلوم می شود که هر کاری در هر وقت صلاح نیست.

و علت قیام آن حضرت در سال شصت و یک و سکوت او تا آن سال واضح است؛ زیرا که معاویه هر چند که ذاتش خبیث بوده اما تا ممکن بود ظواهر را حفظ می کرد مثلاً امام حسن (علیه السلام) را به وسلیه همسر بی وفایش جعده دختر اشعث شهید کرد اما از بس که شیطان بود اکثریت مردم نفهمیدند که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را معاویه شهید کرده است، ولی یزید بر خلاف پدرش آشکارا به احکام دین پشت پازده شراب خواری، زنا با محارم، و سگ بازی و قمار بازی از کارهای عادی آن پلید بود، در عرض سه سال خلافت خود کارهایی را انجام داد که نه تنها در عالم اسلام بلکه در دنیا سابقه نداشت اگر بخواهیم در این زمینه قلم فرسایی کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ص: 131

شگفتا که با این همه جنایات و خرابکاری ها باز با لقب امیرالمؤمنین ملقب می شد و یک عده از مردم خیال می کردند که کارهای او مطابق برنامه اسلام است.

حسین(علیه السلام) چون دید که اگر دم نزنند و سکوت اختیار کنند یک دفعه درخت اسلام خشکیده و زحمات جد بزرگوار و پدر عزیز و برادر گرامیش به هدر خواهد رفت، لذا با قیام و شهادت خود آب تازه ای به آن درخت پڑمرده داد که از برکت همان آبیاری تا روز قیامت انشاء الله سبز و خرم خواهد بود.

در خاتمه این بحث بد نیست که فرمایش پیغمبر گرامی اسلام را بشنوید که در حالی که اشاره به امام حسن و حسین می کرد فرمود: انهما امامان قاما او قعدا: معنی ظاهری حدیث این است که این دو نور دیده من، هر دو تا امامند خواه قیام کنند یا نکنند و لکن اگر قدری در فهم حدیث فکر کرده و قدمی به طرف ماوراء ظاهر آن برداریم، خواهیم دید که آن حضرت با چشم حق بین خود اوضاع زمان این دو امام را دیده و می فرماید: که یکی از این دو فرزند من طبق وظیفه خود قیام کرده و دیگری وظیفه اش سکوت است و یا این که هر یکی از این دو فرزند من در قسمتی از عمر خود ساکت شده و در قسمت دیگر آن قیام خواهد کرد (حسن در اول امامت و حسین در آخر عمر قیام خواهند کرد) و در جمیع این حالات امام هستند و بر احدی مخالفشان جایز نیست.

علی(علیه السلام) وصی خود را معرفی می کند

چون مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) با شمشیر ابن ملجم زخمی شد؛ بنص روایات شیعه و سنی فرزند بزرگوار خود امام حسن مجتبی(علیه السلام) را خلیفه و جانشین خود قرار داد.

و بنا به روایت کلینی کتاب و سلاح خود را به او عطا کرده و فرمود: ای فرزند عزیزم دستور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) این است. که تو را وصی خود قرار داده و کتاب ها و سلاح خودم را به تو بدهم کما این که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) کتاب ها و سلاح خود را به من داد و مرا مأمور کرده است که به تو بگویم که در وقت وفات خویش حسین(علیه السلام) را وصی خود قرار بدهی بعد روی بر حسین(علیه السلام) کرده و فرمود: تو هم مأموری از طرف رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که در وقت مفارقت دنیا کتاب ها و سلاح خود را به این فرزندت (امام زین

العابدین(علیه السلام) عطا کنی

سپس از دست امام سجاد(علیه السلام) گرفته و فرمود: امر کرده است رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تو را به این که کتاب ها و سلاح خویش را به فرزندان محمد(علیه السلام) عطا کنی؛ و سلام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و مرا به او برسان...

امام حسن(علیه السلام) به منبر تشریف می برد

چون شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان حضرت امیرالمؤمنین شربت شهادت نوشید و روز بیست و یکم ابن ملجم به حکم قصاص، دنیا را از وجود کثیف خود خالی کرد، عبدالله بن عباس خطاب به مردم کوفه کرده و فرمود: ایها الناس امام امیرالمؤمنین دارفانی را وداع گفت و فرزند عزیز خود را خلیفه خویش قرار داده است اگر مطیع و فرمانبردارید امامتان برای شما ظاهر شود، مردم کوفه در حالی که گریه گلویشان را گرفته بود، صدای: بلی امامان برای ما ظاهر شود که ما مطیع و فرمانبرداریم را، بلند کردند مردم دسته به دسته روی به مسجد گذاشته و امام حسن(علیه السلام) در حالی که جامه سیاه بر تن داشت تشریف آورد سپس امام به منبر تشریف برده و خطبه بلیغی را ایراد فرموده و در آن گفت: ای مردم دیشب گذشته مردی از این دارفانی رخت بر بست که از پیشینیان کسی (جز پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله)) در اطاعت پروردگار به مقام او نرسیده و از پسایندگان کسی نخواهد رسید، در میدان جنگ همیشه جان خود را فدای جان پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می نمود رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) پرچم اسلام را به دست او می داده تا فتح نمی کرد حاضر نبود که از میدان بر گردد در شبی درگذشت که در آن عیسی بن مریم به آسمان عروج کرده و یوشع بن نون (وصی موسی(علیه السلام)) قبض روح شد و از طلا و نقره چیزی باقی نگذاشت مگر هفتصد درهمی که از عطایا و بخشش های خویش باقی مانده بود و می خواست با این پول خادمی برای اهل خانه خویش بخرد.⁽¹⁾

بعد گریه بر حضرتش غالب شده در حالی که خود آن حضرت و مردم گریه می کردند از منبر پایین آمد.

ص: 133

1- . مخفی نماند که این هفتصد درهم یا از پول های شخصی مولا بوده که از املاک خود بدست آورده و به فقرا احسان می کرد و یا از سهم خود او بود که پس از تقسیم بیت المال نصیبش می شد و بطور حتم از بیت المال مشترک نبوده است. احتمال دوم از نظر کسی که از کیفیت زندگی آن حضرت اطلاع دارد خیلی ضعیف خواهد بود.

سبقت گرفتن مردم به همدیگر در بیعت آن حضرت:

در این وقت ابن عباس بلند شده و روی به مردم کرده و گفت: این پسر پیغمبر شما و وصی امامتان است دست بیعت به دست مبارکش بگذارید، مردم در حالی که به همدیگر سبقت می گرفتند به شرط این که امام با هر کس جنگ کند جنگ و با هر که صلح کند صلح کنند، روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بر آن حضرت بیعت کردند و اول کسی که این افتخار نصیبش شد قیس بن سعد بن عباده آن مرد رشید و خدا پرست بود. (1)

چون همه مردم بیعت کردند امام دوباره به منبر تشریف برده و مردم را به تبعیت فرمان خویش موعظه کرد، سپس از منبر پایین آمده و به نظم مملکت پرداخت، در کوفه بدین وسیله و در سایر شهرها و ممالک به وسیله نماینده های آن حضرت مردم از روی رضا و رغبت بیعت کردند و مخالفی غیر از معاویه و اتباعش سراغ نداریم...

معاویه به کوفه و بصره جاسوس می فرستد

امام پس از بیعت مردم مشغول نظم مملکت بوده و مثل پدر بزرگوارش دوست نمی داشت تا از طرف دشمن اقدامی نشده به جنگ پردازد و می خواست که بلکه دشمن (معاویه) با رضا و رغبت خویش مثل دیگران به بیعت گردن نهد ناگاه خبری رسید که معاویه بعد از شهادت علی (علیه السلام) دو نفر را از دو قبیله به عنوان جاسوسی یکی از قبیله حمیر به کوفه و دیگری را از قبیله بنی القیس به بصره فرستاده تا او را از اقداماتی که در این دو شهر بزرگ می شود آگاه سازند، امام دستور داد تا جاسوس حمیری را از کوفه پیدا کرده در حالی که دست به گردن بسته بود، در محضرش گردن زدند و پیغامی به ابن عباس داد که مرد بنی القیسی را در بصره پیدا کرده و سر از تن جدا کنند. ابن عباس پس از گردن زدن بنی القیسی خدمت آن حضرت نوشت که مسلمانان دوست می دارند که امامشان با دشمن خدا و با کسی که از ترس جان خود ادعای اسلام کرده است (معاویه) بجنگد.

ص: 134

1- . خواننده عزیز بزودی خواهید دید که چطور قیس به شرط خود وفا نموده و اکثر مردم بر خلاف شرط خویش رفتار کردند.

چه چیز باعث شد که امام با معاویه به نبرد خیزد

موضوع جاسوس فرستادن معاویه از یک طرف و کاغذ ابن عباس که در واقع عرض حال مردم بصره بوده از طرف دیگر امام را واداشت که با دشمن خدا در صورت عدم بیعت و اصرار بر مخالفت، به مقام جنگ بیاید، لذا یادداشتی به معاویه فرستاده و او را از این قبیل اقدامات بر حذر داشت و نوشت که از این که جاسوس به کشور من فرستاده ای معلوم می شود که آرزوی ستیزه و جنگ داری و به زودی به آرزوی خویش نایل می شوی.

معاویه جواب به نامه امام داده و در آن خویشان را از جاسوس فرستادن تبرئه کرد و از آن طرف عبدالله بن عباس پس از کشتن جاسوس بصره شرحی به معاویه فرستاده و در آن نوشت که ای معاویه از قبیله بنی القیس جاسوس پوشیده به بصره روانه می سازی تا از کارهای پنهانی قریش آگاه شوی؛ مثل تو مثل گاوی می ماند که پای خود را به زمین بکشد و در نتیجه کاردی بیرون بیاید که با آن سرش را ببرند. (1)

معاویه در جواب ابن عباس نوشت: که مثل کاغذ تو را حسن (علیه السلام) به من نوشته بود ولی هر دو تایتان در حق من سوءظن گردیده اید و من از جاسوس فرستادن خبری ندارم!...

نامه دیگر امام به معاویه

امام مجتبی ولو این که می دانست که معاویه حاضر نیست که ربقه بیعت آن حضرت را به گردن نهد کما این که پیش از این دست بیعت به دست امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نداد، ولکن باز از نوشتن نامه و دعوت کردن او به حق مضایقه نکرده و یادداشتی را به وسیله دو نفر به او فرستاده و در آن مرقوم فرمود: (2) بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در امر خلافت عرب با قریش محاجه نموده و قریش به عنوان این که پیغمبر از طایفه آن ها است و آنان

به پیغمبر از

ص: 135

1- . از کاغذی که عبدالله بن عباس از بصره به امام حسن (علیه السلام) و معاویه نوشته معلوم می شود که آن روز در بصره بوده است کما این که از فعالیت او در بیعت امام روشن می شود که در روز شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه بوده پس از همه این حرف ها استفاده می شود که نسبتی که به او داده اند: که او با امیرالمؤمنین مخالفت کرده و بیت المال بصره را برداشته و به مکه رفته است خالی از حقیقت است: اعیان الشیعه، ج 4، ص 29 .

2- . از این که امام در این نامه معاویه را تهدید می کند احتمال می رود که این کاغذ را آن حضرت پس از نامه های زیادی نوشته باشد ولو این که بعضی از مورخین نامه اول حساب کرده اند.

دیگران نزدیکترند بر علیه عرب استدلال کردند و عرب این احتجاج را از قریش قبول نموده و انصاف دادند و لکن ما بنی هاشم در عین این که از دیگر تیره های قریش به پیغمبر نزدیکتریم با همان برهانی که قریش بر علیه عرب اقامه کرده بودند، استدلال کردیم متأسفانه قریش به ما انصاف نداده و حاضر نشدند که حرف ما را بپذیرند، و ما از ترس این که مبادا مردم تازه مسلمان دوباره به کفر اصلی خویش برگردند، از گرفتن حق خود صرف نظر کردیم، باز کسانی که در اول امر به ما ظلم کردند افرادی بودند که ادعای سبقت در اسلام و حواری بر رسول (علیه السلام) بودن را می کردند، شگفتا که امروز کسی مثل تو بر ما ظلم می کند که سابقه اش بر کسی مخفی نیست (1) حالا که مسلمانان بعد از پدرم با من بیعت کرده اند خوب است تو هم دست بیعت به دست من بگذاری، اگر به نصیحت من عمل کردی رضایت خدا و رسول را تحصیل نموده و خون مسلمانان را از ریخته شدن محفوظ داشته ای وگرنه با لشکر بیکران به سوی تو کوچ خواهم کرد تا خدا بین من و تو داوری کند!

جواب معاویه به نامه امام (علیه السلام)

معاویه در جواب نامه آن حضرت نوشت: این که نوشته بودی که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حق پدرت علی (علیه السلام) را غصب کردند با این بیان تعریضی بر ابوبکر و عمر و سایر حواریین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرده ای و من دوست ندارم که توهین بر اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) «بکنی! روزی که در امر خلافت اختلاف افتاد فضیلت پدر تو و این که او نزدیکترین افراد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده و اول کسی بود که به حضرتش ایمان آورده بود بر کسی مخفی نبود، ولی بزرگان مدینه (برای مخالفت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) یا به عبارت دیگر خلافاً لله و لرسوله و لائمه المؤمنین، و قربه الی الشیطان و طلباً لمرضاہ ابلیس) جمع شده و ابوبکر را بر خلافت اختیار کرده و در این امر صلاح اسلام را در نظر گرفتند، (2)

و اما این که مرا به بیعت خود

ص: 136

- 1- . زیرا که او مثل پدر و سایر خویشهایش تا روز فتح مکه ایمان نیاورده و در آن روز از ترس جان خود ادعای اسلام نموده و به حکم قانون جنگ و فتح او و سایر اهل مکه همه شان بندگان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند لکن آن حضرت آزادشان کرد .
- 2- . یاللعجب آیا خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) صلاح دین را به اندازه ابوبکرها و عمرها و ابوعبیده ها و امثال آنان هم ملاحظه نمی کردند؟ آیا عقل کدام صاحب شعوری هست که حکم کند بر این که خداوندی که امامی بر اعضا و جوارح انسانی به اسم عقل خلق کرده و آن ها را بدون امام و رییس نگذاشته برای امت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و بندگان خود بعد از رحلت رسولش (صلی الله علیه و آله) امامی تعیین نکند مگر موضوع غدیر خم از مسلمات تاریخ نیست؟

خواندی اگر بدانم که تو بهتر از من امور را اداره خواهی کرد، دست بیعت به دست تو می گذارم ولکن می دانم که تو نمی توانی مثل من کارها را راه بیندازی زیرا که من سابقه حکم فرمایی داشته ام. (1)

و علاوه سن من زیادتر است (2)

پس بر تو لازم است که با من بیعت کنی، اگر بیعت کردی حکومت را بعد از خود به تو واگذار می کنم و فعلاً بیت المال عراق را هر چقدر هست، در اختیار تو گذاشته و خراج هر شهری از شهرهای عراق را خواستی برای همیشگی به تو واگذار می کنم که امین تو برایت اخذ کند، و شرط می کنم که در هرکاری که رضایت خدا را طالب باشی مخالفت تو نکنم. (3)

چون کاغذ معاویه به امام رسید آن حضرت نامه دیگری نوشته و در آن معاویه را موعظه کرده و نوشت که راضی نشو که خون مسلمانان ریخته شود و دو نفری که حامل نامه امام بودند او را نصیحت کرده و لکن حرفشان در دل سیاه او اثری نگذاشت. معاویه جواب نامه را به وسیله حارث و جندب (نمایندگان امام) ارسال داشته و در آن نوشت که چون پدر تو عثمان را مظلومانه کشت (4) لذا خداوند متعال خونخواه او گردید! (ابن ملجم را قاتل

پدرت قرار داد) و به فرستادگان امام گفت: از قول من به حسن علیه السلام بگوئید که

ص: 137

1- . بلی او سوای بیست سال خلافت ظالمانه خود بیست سال واندی هم حکومت کرده آن هم حکومت مطلق العنانی که هر چه دلش می خواست می کرد حتی خلیفه ثانی با آن همه سخت گیری هایی که با عمال خود داشت او را به حال خود گذاشته بود و بسا وقت می گفت من با تو نهی و امری ندارم حتی روزی برایش گفتند که معاویه ثروت اندوخته و لباس های حریر و دیباچ می پوشد گفت: اشکال ندارد او کسری عرب است در زمان حکومت کذایی خود بیت المال شام را جمع کرده بعدها توانست که به وسیله پول دنیا پرستان را گول زده و آن همه فتنه ها راه بیندازد.

2- . معاویه این درس (استدلال بکبرس) را روز سقیفه خوانده بود که مثل علی (علیه السلام) را به جرم این که سنش کمتر از یک عده معلوم الحال است کنار زدند، می گویم ای معاویه حيله گر اگر زیادتی سن میزان کمالات است چرا پس وقتی که می خواستی از حسین بن علی (علیه السلام) و عبدالله بن عباس برای فرزند فاسق خود یزید بیعت بگیری فراموش کردی وگفتی شما سنتان ولو اینکه زیادتر است الا این که یزید سیاسش بیشتر است.

3- . البته مقصود معاویه از رضایت خدا رضایتی است که با هوای نفس او نیز مطابق باشد والا امام معصوم هیچ کاری را برخلاف رضایت حق نمی کند و این که امام او را به بیعت خویش دعوت می کند عین رضایت خدا است.

4- . برای روشن شدن حقیقت این موضوع لطفاً به توضیح شماره یک مراجعه کنید. (ص 156).

میان من و تو غیر از شمشیرهای برنده چیز دیگر داور نخواهد شد! نمایندگان امام خدمت او رسیده و گفته معاویه را ابلاغ کردند، جناب عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد ای پسر دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، می ترسم که معاویه ناگهان به سوی شما تاختن کند، خوب است که شما شتاب کنید بیش از این که او با شما در زمین عراق جنگ کند شما با او در زمین شام به نبرد برخیزید. معاویه در عین این که امام را تهدید کرد از جنگ کردن هم بیمناک بود، و می خواست کاری کند بلکه امام خلافت را بدون زحمت به او تفویض کند، از این است که دوباره در نامه دیگر خدمت آن سرور نوشت: اگر با من مخالفت نکنی و دست بیعت به دست من بگذاری، به وعده ای که به تو داده ام، وفا خواهم کرد و پس از من خلافت از آن تو باشد، زیرا که سزاوارترین مردم بر خلافت در صورت نبودن من تو می باشی. امام در جواب نوشت: ای معاویه تابع حق باش و می دانی که حق با من است و من در این ادعا دروغگو نیستم زیرا که گناهکارم اگر حرفی به دروغ بزنم.....

فرمان معاویه برای جمع آوری لشکر

معاویه پس از مطالعه نامه آن حضرت فهمید که نمی تواند امام را گول بزند، لذا برای تحصیل خلافت ظالمانه، چاره ای غیر از جنگ ندیده و برای تهیه مقدمات آن، فرمانی بدین مضمون به جمیع سران لشکر شام صادر کرد: این دستور است از طرف بنده خدا معاویه امیرالمؤمنین! به فلان پسر فلان! اما بعد حمد بر خدایی که کفایت کرد دشمن شما و کشتندگان خلیفه شما را؛ همانا خدا به کرم خویش! مردی را برانگیخت که از در حيله علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بکشت و اصحاب او را خدا پراکنده کرد، اینک اصحاب او به من نامه هایی نوشته و درخواست امان بر نفس و قبیله خویش کرده اند هر موقعی

که نامه من به شما رسید، بدون تأخیر با لشکر خود به سوی من حرکت کنید، منت خدایی را که خون خلیفه عثمان را گرفته و شما را بر مرکب آرزو سوار کرد! (1)

ص: 138

1- . ملاحظه کنید: که چقدر مردم شام احمق بوده و معاویه از حماقت آن ها استفاده می کرد، که کسی پیدا نشد بگوید حالا که اصحاب علی (علیه السلام) به تو نامه نوشته و خط امان خواسته اند این همه لشکر کشی برای چیست؟ برای وضوح بیشتر به توضیح شماره دو رجوع شود. (ص 162)

همین که فرمان آن پلید به سران لشکر رسید، بدون معطلی تجهیز لشکر نموده و در درگاه او حاضر شدند ضحاک بن قیس فهری را که از جمله افرادی بود که خودشان را در بست به معاویه فروخته بودند، در شام جانشین قرارداده و خود در حالی که فرماندهی کل سپاه را به عهده گرفته بود، به طرف عراق حرکت کرده و در بیرون پایتخت لشکر را پس از سان دادن، برشصت هزار بالغ دیدند.

تجهیز قوا از طرف امام (علیه السلام)

چون امام از موضوع لشکرکشی معاویه آگاه شد، دستور داد مردم در مسجد حاضر شوند؛ پس از اجتماع مردم؛ آن حضرت به منبر تشریف برده و فرمود! ای مردم هرگز به آرزو نخواهید رسید، مگر این که به آنچه که مکروه می دارید صبر کنید (1) همانا به من خبر رسید که معاویه لشکر خویش را در کنار جسر منبج جمع کرده و می خواهد به سوی ما بیاید، شما هم از شهر بیرون رفته و در نخيله اجتماع کنید تا در این موضوع فکری نکنیم، امام خطبه را به پایان رسانید، ولی گویا در آنجا صاحب روحی نبود که صدایی بلند کند عدی بن حاتم طائی این رکورد را شکسته و گفت سبحان الله این چه کردار بدی است که از شما مشاهده می کنم، چرا به ندای امامتان لبیک نمی گوئید؟ کجا هستید خطبای قبيله مضر که زبانهای گویا داشته و در روزهای سخت چون شیر زخم دیده و غضبان بودند؟ آیا از غضب و دشمنی خدا نمی ترسید؟ سپس خطاب به امام کرده و گفت خداوند شما را

کامروا کرده و بلیات را از وجود مبارکتان دور کند، امر شما را از ته دل اطاعت می کنم، پس از مسجد بیرون رفته و در لشکرگاه حاضر شد
.....

ص: 139

1- . از طرز صحبت کردن امام در می آید که آن حضرت از تثاقل مردم هراسان بود و حق هم داشت که بترسد زیرا که با چشم مبارک خود دیده بود که پدر عزیزش چندین مرتبه این مردم را به جنگ معاویه دعوت کرد و آنان تثاقل ورزیدند تا جایی که مولای متقیان آرزوی مرگ کردند تنها اهل شهر کوفه سستی به خرج ندادند بلکه بنا به نوشته شیخ مفید وقتی که خبر وصول معاویه به جسر منبج به امام رسید حجر بن عدی را مأمور کرد که به عمال آن حضرت که در اطراف بودند پیغام بدهد که حرکت کنند حجر مأموریت خویش را انجام داده لکن آنان تثاقل کرده و حاضر نشدند.

بعد از حرکت او جماعتی مثل او سخن گفته و راه نخيله پيش گرفتند؛ و امام از منبر پايين آمده پس از معرفي مغيره بن نوفل به جانشيني خود روي به لشگرگاه کرده و مردم پشت سر آن حضرت در نخيله اجتماع کردند، پس از اندکي توقف در نخيله به طرف دير عبدالرحمن رهسپار شد و سه روز در آنجا اقامت نمودند تا بقيه لشکر از کوفه حرکت کند، و پس از سه روز آمارگيري کرده و عدد لشکر را به چهل هزار بالغ دیدند(1)

عبيدالله بن عباس به سرلشگري انتخاب می شود.

در اين وقت امام عبيدالله بن عباس را پيش خوانده و فرمود ای پسر عموی عزيزم، تو را با دوازده هزار سرباز در مقدمه لشکر می فرستم، که به طرف شام حرکت کنيد(2)

در هر جایی که با سپاه معاويه روبرو شديد مثل سد آهنين باشيد و نگذاريد که به طرف عراق قدمي بردارند و از رزم دادن تا وقتی که من به شما نرسیده ام در حذر باشيد مگر اين که لشکر دشمن ابتدا به جنگ کند، آن وقت شما هم آماده جنگ شويد و قيس بن سعدبن عباده و سعیدبن قيس (رئيس يمني های مقيم کوفه) با تو کوچ خواهند کرد هر کاری را که خواستی انجام دهی بدون مشاوره با اين دو نفر نکن و اگر حادثه ای بر تو رخ داد، امارت لشکر با قيس و پس از آن با سعید باشد و بر تو لازم است، که با

سربازان خوشرفتار بوده و با آنان مهربان باشی، زیرا که اينها بقايای لشکر اميرالمؤمنين هستند و هر روز ما را از چگونگي اوضاع مطلع سازيد

ص: 140

1- . بين تفاوت ره از کجاست تا به کجا - معاويه با یک فرمانی شصت هزار نفر جمع نموده ولی امام با هزاران زحمت چهل هزار نفر جمع کرد، مستفاد از بعضی از اهل تاريخ اين است که اين چهل هزار نفر همان لشکری بود که اميرالمؤمنين(عليه السلام) می خواست آنها را به جنگ معاويه بفرستد لکن اجل مهلتش نداد، در عدد لشکر امام حرف زياد است و مشهور چهل هزار نفر نوشته اند الا اين که آنچه از بعضی از فرمايشات خود امام ظاهر می شود بيست هزار واندی بوده است.

2- . علت اين که امام عبيدالله را بر ديگران مقدم داشت شايد یکی از سه چيز باشد: اول- خویش و قوم آدمی هر جور باشد دلسوزتر است. دوم- مردم نمی گویند اگر یکی از خویشان خود را سرلشکر قرار می داد بيش از ديگران بر ناملايمات تن می داد. سوم- وقتی که او از طرف علی(عليه السلام) در يمن حاکم بوده نماينده معاويه (بسرین ارطاه) پس از فرار کردن او دو نفر از بچه هایش را در دامن مادرشان سر بریده بود لذا عداوت او با معاويه بيش از ديگران بوده لکن دنياي معاويه جوری در نظر او جلوه کرد که اين جنایت بزرگ را نادیده گرفته و مهمترين خيانت نه تنها به امام حسن(عليه السلام) بلکه به عالم اسلام نموده که در جای خود خواهد آمد.

پس از پایان یافتن فرمایشات امام عبیدالله با لشگر خویش خیمه بیرون زده و در زمین مسکن با سپاه معاویه روبرو شدند.

نیرنگ معاویه در جلب یاران امام (علیه السلام)

پس از حرکت کردن قشون عبیدالله، امام مردی را از قبیله کنده که حکم نام داشت با چهار هزار سرباز به انبار(1) فرستاد و دستور داد که در آنجا متوقف باشند تا فرمان ثانوی امام بر ایشان برسد. چون خبر وصول مرد کنده به انبار، گوشزد معاویه شد، یادداشتی به این مضمون به او فرستاد. اگر به سوی ما بیایی حکومت یک شهر از شهرهای شام و جزیره برای تو آماده است، ونیم میلیون درهم برای تو فعلاً فرستادم اخذ کرده و به سوی ما حرکت کن، آن سرلشگر خائن پس از دریافت آن مبلغ با دویست نفر از خواص خود پیش معاویه رفت

خبر فرار کردن حکم به امام رسید، آن حضرت خیلی متأثر شده و فرمود: مرد کنده بر من و شما خیانت کرد و بارها گفته ام که شماها بی وفا بوده و بندگان دنیا بید، اکنون یک نفر دیگر جای او می فرستم و لکن از خیانت او هم هراسانم سپس یک نفر از قبیله بنی مراد پیش خوانده و در مقابل مردم از او قول گرفت که خیانت نکند، او پس از یاد کردن سوگندهای غلیظ که خیانت نکند، راه انبار پیش گرفته و به دامی که اولی افتاده بود افتاد، این بود اجمالی از خدمات و فعالیت‌های! سرلشگران سپاه انبار و اکنون خوب است سری هم به مسکن بزنیم تا نتیجه خدمات و از خودگذشتگی های! سرلشگر آنجا را هم از نزدیک دیدن کنیم

پانصد هزار درهم گرفت و دین را به دنیا فروخت

عبیدالله با لشگر خویش از یک طرف و معاویه با سپاه خویش از طرف دیگر به اراضی مسکن وارد شدند، فردای آن روز موقع طلوع آفتاب، طبل حاضر باش سپاه معاویه به صدا در آمد، عبیدالله چون دید که معاویه دستور حمله بر لشگر خویش داد، ناچار در مقابل آنان

ص: 141

1- . شهری بود در مغرب بغداد که در زمان سلاطین ایران در آنجا گندم و جو انبار می کردند.

صف آرایی کرده و آتش جنگ شعله ور گردید جمعی از هر دو طرف مجروح و عده ای کشته شدند؛ پس از فعالیت های زیادی آخر لشگر عبیدالله سپاه شام را تا لشکرگاه شان براندند، معاویه دانست که با چنین لشگری که عبیدالله دارد از راه معمولی نمی تواند غالب آید، لذا پس از غلبه کردن سپاه شب به روز از فرصت ظلمت استفاده کرده و نامه ای بدین مضمون به عبیدالله نوشت: همانا حسن (علیه السلام) در موضوع تسلیم خلافت و مصالحه نامه ای به من نوشته است اگر پیش از آن که دیگران فرمانبردار شوند تو پیش ما بیایی در پیشگاه ما مقام رفیعی را دارا خواهی شد و اگر الان مطیع نشوی، به طور حتم روزی مجبور خواهی شد که قلاده مرا گردن نهی و لکن دیگر آن روز در پیش ما منزلتی را نخواهی داشت و در صورت اطاعت برای تو یک میلیون درهم آماده کرده ام نصف آن را به مجرد ملاقات دریافت کرده و نصف دیگر را وقتی که به عنوان امیرالمؤمنینی وارد کوفه شدم خواهی گرفت. عبیدالله نامه را مطالعه کرده و از شوقی که به پول داشت دین و ایمان و آزادی و انصاف را زیر پا گذاشته و شبانه به طرف معاویه شتافته و نیم میلیون درهم (بهای دین خود) را اخذ کرد.

ایستادگی قیس بن سعد در برابر نیرنگ معاویه

صبح طلوع کرد، لشگریان بر آن شدند که با فرمانده کل قوا نماز را به جماعت بخوانند، مقدمات نماز را فراهم کرده و منتظر تشریف فرمایی ژنرال! عبیدالله بن عباس شدند متأسفانه معلوم شد که آن همه انتظار بی فایده بوده زیرا که جناب سر لشگر خائن دنیای مادی دشمن را بر استقلال مملکت فدا کرده و به طمع خوش گذرانی چند روز، لذت همیشگی را از دست داده و صفحه ننگینی بر صفحات تاریخ اضافه کرده و مهم ترین جنایات را بر عالم اسلام نموده و شبانه پیش معاویه حيله گر و بی دین شتافته

است(1)

لشگریان چون از آمدن عبیدالله مأیوس شدند طبق تعیین قبلی امام قیس بن

ص: 142

1- . وقتی ابن عباسی که امام او را بر مثل قیس بن سعد مقدم داشت فرار کند ملاحظه کنید که حال امام چطور می شود- من از بیگانگان هرگز ننالم- که با من هر چه کرد آن آشنا کرد- به عقیده ما این قبیل افرادی که در صدر اسلام خیانت کردند نه تنها به رییس شان ظلم نموده بلکه به عالم بشریت جفا کرده اند زیرا که اگر خیانت این جور افراد نبود حق در دست اهلس بوده و در نتیجه کیش اسلام عالم گیر می گردید، و این که گاه گاهی می شنویم که فلانی به عالم اسلام چقر خدمت کرده واهل فلان مملکت مثلاً ایران در زمان او مسلمان شده اند همه این حرفها ناشی از عدم تأمل است به دلیل این که اگر کسانی که خدا آنان را بر خلافت تعیین کرده بود سر کار بودند نه تنها ایران و عراق و حجاز مسلمان می شدند بلکه در روی زمین جایی باقی نمی ماند که مسلمان نشود پس این جور افراد جلو خدمت را گرفته اند.

سعد بن عبادہ مقام سر لشگری را حائز شده و نماز را به جماعت خواندند، سپس خطبه ای خوانده و در آن کردار ابن عباس را به بدی یاد نموده و لشگر را به صبر در جهاد موعظه و امر کرد، سپاهیان او را به امارت قبول نموده قیس آماده جنگ شد

معاویه که از فریب دادن عبیدالله مقصودی غیر از راه یافتن سستی بر لشگر عراق نداشت وقتی که دید سپاه امام با زعامت و سرکردگی سردار باوفا و غیوری چون قیس بن سعد مشغول نبرد هستند، خیلی ناراحت شده و به فکر حيله افتاده و بسر بن ارطاه آن مرد از خدا بی خبر و رذل را برای فریب دادن آنان روانه کرده، بسر خطاب به لشگر عراق کرده و گفت: ای سپاه عراق چرا کار بیهوده می کنید و آماده جنگ شده اید در حالیکه امیر شما (عبیدالله) در لشگرگاه ما حاضر بوده و امام شما حسن (علیه السلام) با ما مصالحه کرده است پس شما بیخود تن به جنگ ندهید و خودتان را دستخوش شمشیرهای برنده نسازید. قیس بن سعد از ترس این که مبادا حرفهای پوچ آن عنصر فساد در روحیه لشگر تأثیر کند، خطاب به سربازان خود کرده و فرمود: ای لشگریان عزیز به یکی از دو چیز ناگوار باید تن بدهید، یا دست خود را به دست اهل ضلال گذاشته و دین خود را به دنیای فانی بفروشید و یا این که صبر و شکیبایی پیشه ساخته در راه خدا با دشمنان دین و استقلال جهاد کنید، و علی فرض این که حرف بسر بن ارطاه درست باشد شما باز برای خدا دست از جنگ نکشید (تا ما از طرف امام خود مأمور بر ترک جنگ نشده ایم باید برای رضایت خدا دست از نبرد نکشیم) لشگریان در جواب گفتند ما تا جان در بدن

داریم؛ از فرمان تو سرپیچی نخواهیم کرد(1)

دوباره آتش جنگ شعله ور شده سپاه شام فرار را بر قرار ترجیح داده و تا لشگرگاه خویش دویدند.

ص: 143

1- . مرحوم مجلسی و قمی می نویسند که در ظاهر این حرف را گفتند و لکن هر شبی عده ای از آنها گریخته و به لشگر معاویه ملحق می شدند نگارنده گوید شاید معنی فرمایش یعقوبی که می فرماید: جلد 2، ص 204. عبیدالله با هشت هزار نفر از لشگریان خویش به سوی معاویه رفت، این باشد که این دو دانشمند فرموده اند.

معاویه از این پیش آمد فوق العاده دلگیر شده و به فکر فریفتن قیس افتاده و کسی را پیش او روانه ساخته و وعده پول به او داد؛ قیس در جواب گفت به خدا قسم معاویه را، بدون بودن نیزه و سنان در ما بین مان، ملاقات نخواهم کرد. معاویه چون از راه وعده نتوانست او را بفریبد ناچار از راه تهدید و وعید به جلو آمده و این نامه را به او فرستاد اما بعد ای یهودی و پسر یهودی! خویشتن را بکاری و امیدواری که به هیچ وجه نفع و ضرر آن به تو عاید نمی شود، اگر لشگر کسی که تو او را دوست می داری (حسن (علیه السلام)) غالب شود، تو را از پست خود عزل کرده و به دست ذلت خواهد سپرد، و اگر کسی که تو او را دشمن می داری (من) غالب شود تو را دستخوش شکنجه و عذاب خواهد کرد، همانا مثل پدرت برای دیگران کار نکن که به سرنوشت او گرفتار شوی(1) قیس پس از مطالعه کاغذ معاویه، او را بدین گونه جواب داد: اما بعد ای بت پرستی که از روی ناچاری قبول اسلام کرده ای و از ترس جان، مدتی اظهار اسلام نموده و دوباره دست از مسلمانی کشیده ای تو از قدیم مسلمان نبودی و تازه گی منافق نشده ای، زیرا که تو کسی بودی که با خدا و رسول دشمنی می کردی و اما این که پدر مرا به بدی یاد کردی و من و پدرم را یهودی خواندی، خودت می دانی و مردم نیز آگاهند که من و پدرم دشمن دینی بودیم که از آن خارج شدیم (بت پرستی) و کمک کردیم کیشی را که به آن داخل شدیم (اسلام)....

معاویه از مطالعه کاغذ قیس سخت ناراحت شده و خواست نامه دیگری به او بنویسد لکن نخست وزیر او (عمر بن عاص) مانع شده و گفت: اگر دوباره نامه بنویسی این دفعه لقب های تازه ای را که جلوتر نداده بود خواهد داد، صبر کن وقتی که خر مراد را سوار

شدی ناچار دست بیعت به دست تو خواهد گذاشت(2)

خوبست که فعلاً مسکن را به صوب محضر امام (دیر عبدالرحمن) ترک گفته و سلامی خدمت آن حضرت عرض کرده و از نزدیک ببینیم که اصحاب آن حضرت حاضر شده اند که در خدمت امام برای یاری قیس بن سعد بروند یا نه؟.

ص: 144

1- . معاویه با این سخن خود اشاره به کشته شدن سعد بن عباده (پدر قیس) می کند برای واضح شدن این موضوع به توضیح شماره 3 مراجعه کنید. (ص 164)

2- . البته دستی روی دست دیگر گذاشته شده الا این که دست بالایی دست معاویه بود نه دست قیس انشاءالله در جای خود خواهد آمد.

حالا محضر امام شرفیاب شدیم می شنویم که می گویند بزرگان کوفه کاغذهای تملق آمیزی به معاویه نوشته و بدین وسیله با او پیمان دوستی بسته اند و امام هم متوجه شده و خبر داده و فرموده است چطور به چنین لشگریانی خاطر جمع شوم؟ و جمعیتی خدمت آن سرور مشرف شده و عرض داشته اند که تو امام ما و فرزند و خلیفه امیرالمؤمنین هستی، ما مطیع تو هستیم هر امری دارید بفرمایید اطاعت شود امام هم در جواب آنها فرموده است به خدا قسم دروغ می گویند شما وفا نکردید به کسی که بهتر از من بود (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) چگونه به من وفا خواهید کرد اگر راست می گویند در مداین اجتماع کنید تا از آنجا به یاری قیس و به جنگ معاویه حرکت کنیم؛ می بینیم که خود امام راه مداین را پیش گرفت وعده ای هم از حضرتش پیروی نمودند، و جمعیت دیگری هم تقاعد ورزیده و بدان چه گفته بودند عمل نکردند، امام که جریان را این جور دیدند، فرمودند؛ ای مردم! فریب می دهید مرا کما این که پیش از من پدرم را فریب دادید(1)

بعد از من با کدام پیشوایی می خواهید در راه خدا جهاد کنید؟ آیا می خواهید با پیشوای کافر و ظالمی (معاویه) جهاد کنید که به خدا و رسول او آنی ایمان نیاورده خودش و سایر بنی امیه از ترس جان ادعای اسلام کرده اند؟

لشکر امام مال حضرتش را غارت می کنند:

بالاخره آن حضرت به قصد مداین؛ دیر عبدالرحمن را ترک گفته و صبحگاهی در قریه ساباط نزدیک قنطره فرود آمد چون به حضرتش اطلاع داده بودند که معاویه به سران لشکر آن سرور نوشته که هر کس حسن (علیه السلام) را بکشد متعهد می شوم که سرلشگری یکی از لشگران شام را با دویست هزار درهم به او عطا کرده و دختری از دختران خود را به او تزویج کنم! لذا آن حضرت همیشه با لباس جنگ بوده و یک روز

ص: 145

1- . یعنی در ظاهر ادعا کردید که کمک خواهید کرد ولکن وقتی که مرحله عمل رسید کناره جویی نمودید و چون امام مأمور است طبق ظاهر امر، کارها را انجام دهد لذا اسمش را فریب گذاشت والا امام فریب نمی خورد.

ناگهان تیر بارانش کردند ولی آسیبی برایش نرسید، لازم دانست که لشگریان خود را امتحان کند تا برای آیندگان روشن شود که با چنین لشگری نمی شود به جنگ دشمن رفت، لذا روز دوم ورود به ساباط پس از ادای فریضه صبح به منبر تشریف برده و فرمود: مردم شما ولو این که به چیزی که موجب تفرقه و جدایی می شود دوستدارترید از چیزی که موجب اجتماع و جمعیت است لکن صلاح شما در این است که از دومی پیروی کرده و از اولی کناره جویی نمایید و بدانید آنچه را که من برای شما مصلحت می دانم، بهتر است از آنچه شما صلاحتان را در آن تصور می کنید، پس مخالفت من نکنید خداوند همه ماها را به چیزی که رضایتش در آن است، هدایت کند، سپس امام از منبر پایین آمده و مردم در تفسیر فرمایشات او صحبت می کردند در چنین موقعی یکی از دلبرستان معاویه به دروغ گفت ای مردم! لشگر عراق شکست خورده و قیس بن سعد به دست سپاهیان معاویه کشته شد(1)

این حرف بر طغیان لشگریان آن حضرت اضافه نموده و کسانی که به دور امام برای گیر آوردن مال دنیا جمع شده بودند، از غلبه آن حضرت به معاویه مأیوس شده یک دفعه به خیمه آن حضرت ریخته و هر چه گیرشان آمد؛ حتی پوستی را که امام روی آن نماز می خواند از زیر پایش کشیده و به غارت بردند و عبدالرحمن بن عبدالله از دی

عبای امام را از دوش مبارکش گرفت(2)

، سپس آن حضرت با یاری عده ای از شیعیانش، از دست آن تیره دلان از خدا بی خبر، نجات یافته بر اسبی نشسته برای اتمام حجت راه مداین پیش گرفت.

امام مجروح می شود:

وقتی که از مظلوم ساباط خواستند عبور کنند مردی از قبیله بنی اسد که عقیده خوارج را داشت؛ از کمین گاه بیرون آمده لجام اسب آن حضرت را گرفته پس از گفتن الله اکبر، ای حسن! مشرک شدی؟! کما این که پدرت پیش از تو مشرک شده بود، با حربه ای که

ص: 146

1- . بنا به نوشته یعقوبی معاویه برای ایجاد فتنه در لشگر امام یک دفعه در مداین منتشر کرد که قیس بن سعد در مسکن با معاویه مصالحه کرده است و دفعه دیگر در مداین انتشار داد که قیس بن سعد کشته شد فرار کنید، و وقت دیگر در لشگر مسکن منتشر کرد که حسن(علیه السلام) با معاویه مصالحه کرده بیخود تن به جنگ ندهید.

2- . بنا به نوشته حیات الحسن جریان غارت اموال دو دفعه اتفاق افتاده است.

در دست داشت، ضربت سختی بر ران آن حضرت وارد آورد که دیگر امام نتوانست روی اسب بنشیند و لذا آن حضرت را سوار تخته ای کرده و به مداین بردند، و در آن جا به خانه سعیدبن مسعود ثقفی که از جانب آن حضرت و پدر بزرگوارش حاکم مداین بوده وارد شدند(1)

امام در آن جا در بستر بیماری خوابیدند و شیعیان منتظر بودند که عاقبت امر چگونه خواهد شد. زیدبن وهب بجهدنی به حضور آن سرور شرفیاب شده و عرض کرد که شیعیان منتظر فرمان هستند و می خواهند بدانند که اندیشه امامشان چیست؟ آن حضرت در جواب فرمود به خدا قسم معاویه برای من بهتر است از این مردمی که خیال می کنند شیعه و پیرو من هستند در حالی که مال مرا به غارت برده و می خواهند مرا بکشند به خدا سوگند اگر با معاویه عهدی ببندم که در سایه آن خون من و مسلمانان محفوظ مانده و اهل عیالم در امان باشند؛ برای ما بهتر است از اینکه با یاری چنین مردمی به جنگ دشمن برویم زیرا که می دانیم اگر آغاز نبرد کنم اینها مرا گرفته تحویل معاویه خواهند داد و به خدا سوگند اگر با معاویه مصالحه کنم، در حالی که عزیزم بهتر است از این که او مرا در حالی که اسیرش هستم به قتل رسانیده و یا بر من منت گذاشته آزادم کند و این عار تا قیام قیامت برای بنی هاشم باقی بماند. بالاخره چون آن حضرت اندیشه سپاه خویش را دریافت برای اتمام حجت خطبه ای خوانده در آن فرمود: معاویه شما را به امری (تبعیت

خویش) دعوت می کند که در آن نه عزت است و نه انصاف، اگر طالب حیات و زندگانی هستید قبول کنیم آنچه را که او می خواهد و چشم روی خار بخوابانیم (ذلت و خواری را بر خود حمل کنیم) و اگر مردن با عزت را مقدم بر زندگانی پر ننگ و عار می کنید، بایست در راه خدا جان شیرین بذل کرد همین که فرمایش امام به این جا منتهی گردید صدای البقیه البقیه (زندگانی و حیات) از لشگریان بی شرم و نادان بلند شد!...

مشاهده بی وفایی و بی حیایی عجیب لشگریان از یک طرف، و اصرار معاویه و نوشتن او کاغذهای زیادی در موضوع صلح، و قسم دادن آن حضرت به حق جدش(2).

و فرستادگان او کاغذهای سران لشگر امام را که نوشته بودند که اگر پیش ما بیایی ما حاضریم امام

ص: 147

1- . عده ای از مورخین در این جا راجع به مختار ثقفی حرفی نوشته اند لطفاً به توضیح شماره 4 رجوع کنید. (ص 166)

2- . صلح الحسن.

حسن (علیه السلام) را دست بسته تحویل تو داده و اگر خواستی به عمرش خاتمه بدهیم از طرف دیگر، و ترس آن حضرت از غلبه روم بر ممالک اسلامی (1)

و علت‌های دیگری که

بعضی از آنها در خاتمه خواهد آمد، و بعضی از آن‌ها هم در ضمن فرمایشات آن حضرت گذشت، همه این حرفها باعث شد که امام برای حفظ مصالح به شدیدترین و دردناک‌ترین جهادها (چنین مصالحه ای) که در زعماء عالم بشریت کمتر کسی پیدا می‌شود که قادر بر تحمل این همه ناراحتی‌ها باشد، تن بدهد؛ و لکن باز از ارشاد و موعظه لشگریان دست بردار نشده و فرمود: وای بر شما خیال می‌کنید که اگر مرا بکشید یا مرا دست بسته تحویل معاویه بدهید، او به وعده خود وفا خواهد کرد؟ من می‌دانم که اگر با او صلح کنم در صورت امکان نخواهد گذاشت که من به دین جدّم عمل کنم و لکن من قادرم که به دین جدم عمل کنم، ترس من از ناحیه خودم نیست، بلکه هراس من از این است که دارم می‌بینم که فرزندان شما در در خانه‌های اولاد ایشان ایستاده و از آنان آب و نانی را که خدا برای خودشان قرار داده بود می‌خواهند و آن‌ها هم حاضر به اجابت نیستند، دوری و هلاک باد بر شما که این بلا را با دست خودتان به خود روا می‌دارید، و به زودی به مکافات عمل هایتان گرفتار می‌شوید... پس از آن که امام یقین کرد که لشگریانش حال پیروی حق را ندارند و از هدایت یافتن آنان کاملاً مأیوس شد، جواب نامه‌های معاویه را بدین گونه داده و او را نصیحت کرد: ای معاویه امید من در زنده کردن حق و نابودی باطل به ناامیدی مبدل گردید، و لکن تو در زنده کردن باطل و از بین بردن حق کامروا شدی، من چون ناچار شدم از خلافت کناره جویی کرده و این امر را از روی کراهت و ناچاری به تو واگذار می‌کنم (2) و لکن این کناره جویی من در پیشگاه عدل الهی برای تو موجب عذاب الیم است و در عین حالی که من در واگذاری این امر مجبورم اما بدون قید و شرط با تو مصالحه نمی‌کنم بلکه با شرایطی که در کاغذ دیگر نوشته آمد، صلح می‌کنم، و به زودی پشیمان می‌شوی کما این که پیش از تو دیگران (کسانی که غضب خلافت کردند) پشیمان شدند، ولی آن وقت پشیمانی سودی نخواهد داشت.

ص: 148

1- . گفتار عاشورا.

2- . مخفی نماند که آن چه که امام به معاویه داد سلطنت ظاهریه بوده است نه امامتی که ریاست الهی است.

البته ما ادعا نمی کنیم که همه علمای سابق همه این شرایط را در کتاب های خودشان ضبط کرده باشند، بلکه از دانشمندان قدیم چنین کسی یا نیست و اگر باشد خیلی کم است لکن ادعای ما این است که همه این مواد روی هم رفته در کتاب های آنان موجود است و هر یکی از آنان چند شرطی را در کتاب خود آورده است که اگر جمع کنیم، به این اندازه می رسد، و در « ناسخ التواریخ » می گوید که پنج شرط را امام در نامه نوشته و پنج شرط دیگر را به نماینده خود فرمود که به معاویه برساند و از او التزام بگیرد که طبق آن ها هم مثل آن پنج شرطی که در نامه نوشته عمل کند، و اما کاغذی که امام به عنوان صلح نامه نوشت و پنج شرط دارد چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این صلح نامه حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) با معاویه ابن ابی سفیان است به شرط این که معاویه به شرایطی که ذیلاً ذکر می شود عمل کند:

اول- این که با مردم، با کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره خلفا رفتار کند.

از این که امام ما بین این سه چیز را جمع نمود استفاده می شود که هر کاری را که خلفا برخلاف کتاب و سنت کرده اند از درجه اعتبار ساقط است و بی شک چنین سیره خلفا مقصود امام (علیه السلام) نیست.

دوم- این که معاویه حق تعیین ولیعهد ندارد و ولیعهد باید با شورای مسلمانان تعیین شود، و در بعضی روایات است که امام شرط کرد که پس از معاویه خلافت از امام حسن و در صورت نبودن حسن (علیه السلام) از حسین (علیه السلام) باشد. نگارنده گوید: تازه اگر امام این شرط را نمی کرد و تعیین خلیفه با شورای مسلمانان می شد؛ به طور حتم مردم به غیر امام حسن (علیه السلام) و در صورت نبودن او به غیر امام حسین (علیه السلام) رأی نمی دادند و شاهد زنده بر صدق این حرف فشارهایی بود که به امام حسن می آوردند که عهد خود را با معاویه به هم بزنند، و کاغذهایی بود که اهل کوفه پس از فوت معاویه به امام حسین (علیه السلام) نوشتند که به کوفه بیاید تا بیعت کنند و همچنین کاغذ دیگری است که پس از رحلت امام حسن (علیه السلام)

به آن حضرت نوشتند که ما حاضریم

معاویه را عزل کرده و با شما بیعت کنیم (که در اول کتاب گذشت) خلاصه مردم اگر به اختیار خود بودند و زور دشمن بالای سر آنها نبود کسی را بر امام حسن و امام حسین (علیه السلام) ترجیح نمی دادند.

آیا معاویه به این شرط (دوم) عمل کرد؟

در جواب این سؤال بدون تردید باید گفت نه، زیرا که با هزاران حيله و تزوير از بعضی ها، و به ضرب چماق و سرنیزه از بعضی دیگر، برای فرزند فاسق و فاجر خود (یزید) بیعت گرفت، مثلاً وقتی که می خواست از مردم مکه و از کسانی که اهل جاهای دیگر بوده و در آن جا حاضر بودند بیعت بگیرد، دستور داد «حسین بن علی (علیه السلام)» و «عبدالله بن زبیر» و «عبدالرحمن ابی بکر» و «عبدالله بن عمر» را که در مکه بودند در مجلس حاضر کرده و بالای سر هر یک از این ها دو نفر شمشیردار بایستد، تا اگر دم زند، فوری سرشان را از بدن جدا کنند، آن وقت به منبر رفته و گفت: ای مردم این ها برگزیدگان مردمند و به یزید بیعت کرده اند، شما هم با اسم خدا بیعت کنید، مردم همین که دیدند آن چهار نفر حرفی نزدند بیعت کردند چون بنا به اختصار است به این مقدار اکتفا می شود، و در کتابهای تاریخ چگونگی داستان مفصلاً نوشته شده هر کس طالب باشد رجوع کند. چنانچه در اصل نهائیل الربیع آورده ام امام حسین (علیه السلام) وقتی شنید که معاویه یزید را در آن مجلس، بی خود تعریف می کند از ابهت مجلس ترسیده و فرمود معاویه بی خود یزید را تعریف نکن او را با آنچه او خویشتن را معرفی کرده است تعریف کن که او خود را با عرق خوری و قماربازی و سگ و میمون بازی و.... معرفی کرده است لکن معاویه بی حیاطر از این بود که به حرف حق گوش بدهد مؤلف

سوم- مسلمانان در هر جای عالم باشند خواه در شام خواه در عراق و یمن و حجاز باید از اذیت معاویه در امان باشد.

چهارم- این که شیعیان علی (علیه السلام) بر نفس و مال و جان و زن و فرزندشان باید در امان باشد و بر معاویه لازم است که بر خلاف این شرط رفتار نکند.

گویا امام با چشم حق بین خود، می دید که معاویه به شیعیان علی (علیه السلام) چه ظلم ها و جنایت هایی که روی تاریخ را سیاه کرده است روا می دارد، لذا این اندازه تأکید می کند

و کافی

است در مخالفت معاویه با این شرط و در عظمت جنایتی که بر شیعه می شد قول « ابن ابی الحدید » بنا به نقل حیات الحسن که می گوید: « بعد از سال صلح کسی از مؤمنین باقی نمانده بود مگر این که بر نفس خود می ترسید یا این که در بیابان ها آواره بوده و جای امنی می خواست پیدا کند ولی پیدا نمی شد »

پنجم- معاویه حق ندارد ناگواری بر حسن و حسین (علیه السلام) فراهم کرده و کسی از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در هر کجای عالم باشد، بترساند! این ها شرایطی بود که آن حضرت در کاغذ نوشته و خدا را شاهد گرفت و بزرگان قوم هم شاهد شدند.

و اما آن پنج شرطی که در نامه نوشته و به وسیله نماینده خود از معاویه التزام گرفت عبارتند از:

اول- پیروان معاویه باید در قنوت سب کردن علی (علیه السلام) را ترک گفته و عوض آن درود بر آن حضرت فرستاده و او را به خیر یاد کنند. معاویه به اندازه ای این شرط را نقض کرد که بنا به گفته «سیوطی» بنی امیه روی بیش از هفتاد هزار منبر علی (علیه السلام) را لعن می کردند حتی بعضی از پیشنمازها! یادش رفته بود که در خطبه نماز جمعه بر آن حضرت لعنت کند، در مسافرت یادش آمده قضا نموده و در آن جا مسجدی بنا کرده و اسم آن را مسجدالذکر! گذاشتند (مسجدی که در آن جا لعن فراموش شده یاد آمده است) وقتی که خلافت به «عمر بن عبدالعزیز» رسید؛ لعن کردن را قدغن نموده و عوض آن دستور داد که آیه: ربنا اغفر لنا و لآخواننا الذین سبقونا بالایمان را بخوانند، چون طبق دستور «عمر بن عبدالعزیز» وقتی یکی از خطبا ترک لعن کرد، صدای ویحک السنه السنه از مردم بلند شد، یعنی وای بر تو سنت را ترک کردی، فقط جایی که در آن جا به غیر از یک دفعه لعنت نکردند سجستان بوده است، و چیزی که «عمر بن عبدالعزیز» را واداشت که لعن را ممنوع کند حرف استادش بوده که در بچه گی برایش گفته بود وقصه اش معروف است. (1)

ص: 151

1- . توضیح شماره 5 رجوع شود (ص 171).

دوم- امام حسن(علیه السلام) معاویه را به اسم خواهد خواند و به او امیرالمؤمنین نخواهد گفت زیرا که او امیرالمؤمنین واقعی نیست بلکه او امیر فاسقین است، و امام با او صلح کرده است نه بیعت.

سوم- معاویه باید به اولاد هر یک از کسانی که در جنگ جمل وصفین در رکاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) بودند و معاویه باعث شده است که آن ها شهید بشوند؛ مبلغ یک میلیون درهم بپردازد.

چهارم- من که حسن بن علی باشم برای ادای شهادت در پیش معاویه حاضر نخواهم شد (البته معلوم است که شهادت در محضر قاضی جور؛ جایز نیست).

پنجم- معاویه باید هر سالی پنجاه هزار درهم به امام بفرستد و پنج هزار درهم موجودی بیت المال کوفه را از او نگیرد، و علاوه خراج دارا بجرد(1)

به امام موکول کند تا به اولاد هر یک از مقتولین جمل وصفین مبلغ یک میلیون درهم بدهد، و بعضی ها اضافه کرده اند که آن حضرت شرط کرد که معاویه هر سالی صد هزار به خود آن حضرت و صد هزار دیگری به برادرش حسین(علیه السلام) بدهد..... ولی به عقیده نگارنده غیر از اشتراط این که خراج دارا بجرد در اختیار امام باشد سایر شرایطی که در ماده دهم گذشت؛ درست نیست اما اشتراط این که پنج هزار درهم موجودی بیت المال کوفه را از او نگیرد به دلیل این که اولاً- ائمه(علیه السلام) بیت المال را ذخیره نمی کردند و هر چه دستشان می آید به اهلش می رسانیدند و ثانیاً بیت المال در اختیار امام بوده و اگر می خواست پیش از مصالحه به مصرف می رسانید، و اما صحیح نبودن موضوع پول هایی که امام برای خود و یا برای برادر عزیزش می خواست به این دلیل است که هر کس از وضع زندگانی و بذل و بخشش های ائمه معصومین مخصوصاً حضرت امام حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) مطلع شود می فهمد که آن بزرگوار به این پول ها احتیاج نداشته، مگر این که امام برای ضعیف کردن حاکم جور (معاویه) و برای رساندن بیت المال به دست اهلش (فقرا) این شرایط را شرط کند، و احتمال می دهم ما بین آنچه معاویه در کاغذ هایی که برای

درخواست صلح از امام بر علیه خود شرط می کرد، و بین آنچه امام بر علیه او در موضوع صلح شرط نمود، خلطی

ص: 152

1- . شاید مقصود از دارا بجرد همان داراب استان فارس باشد.

مخفی نماند که معاویه اهل بصره را تحریک کرد که بگویند خراج! بجزد فیئی ماست و ما آن را به کسی نمی دهیم، و با این حيله با این شرط نیز مخالفت کرد، خلاصه کلام: معاویه کما این که خودش تصریح کرده و انشاءالله در جای خود خواهد آمد. پس از بستن پیمان سخت و شاهد گرفتن عده ای را بر این که ملزم است به آنچه امام شرط کرده است عمل کند، موافقت نکرده و آشکارا آن ها را نقض کرد.

خطبه امام پس از نوشتن صلح نامه

امام پس از نوشتن صلح نامه یاد ظلم ها و نارا حتی های بعدی شیعیان را نموده و علاوه دید حکومت اسلامی از دست پیشوای لایقی مثل خودش به بدترین مردم روی زمین دارد منقل می شود، فوق العاده ناراحت شده و فرمود: با پدرم مخالفت نمودید به حدی که او را مجبور کردید که به داوری « ابو موسی » و « عمر و عاص » راضی شود (2)

و شما را چندین مرتبه به جنگ معاویه دعوت نمود موافقت نکردید تا این که دار فانی را وداع گفت و پس از آن با من به شرط این که با هر کس جنگ کنم جنگ کرده و با هر کس از در صلح بیایم صلح کنید، بیعت کردید، و لکن وقتی شما را به جنگ معاویه خواندم اطاعت نکردید که سهل است بلکه بزرگان شما پیمان دوستی با دشمن من برقرار کرده و با او بیعت نمودید، و آنچه را از شماها دیدم برای من کافیست. سپس صلح نامه را به « عبدالله بن حارث » داده و فرمود آن پنج شرط را هم که در کاغذ نوشته نیامده با معاویه شرط کن عبدالله در اراضی مسکن پیش معاویه حاضر شده و مکتوب امام را به او داده و آن پنج شرطی که در کاغذ نبود با او شرط کرد معاویه همه آن ده شرط را پذیرفت که بر طبق آن ها عمل کند؛ و عبدالله را با سه نفر از نزدیکان خود، شاهد گرفت، سپس دو نفر از خواص خود را روانه کرد که خدمت امام برسند و از قول او عرض کنند که ملتزم شدم به هر شرطی که شرط کرده اید عمل کنم و کسی حق ندارد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را

به جز به خیر، یاد کند و بدین طریق مصالحه مابین طرفین برقرار شد و روزی که عقد صلح بسته

ص: 153

1- . شرایطی که معاویه بر علیه خود شرط کرده است در صفحه 130 از این کتاب گذشته است.

2- . لطفاً برای روشن شدن جریان حکمین به توضیح شماره 6 رجوع کنید. (ص 172)

شد روز بیست و پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم هجری بوده بنابراین خلافت ظاهری آن امام مظلوم شش ماه و چهار روز می باشد.

اجتماع سه لشگر در نخلیه:

قیس بن سعد همین که از موضوع مصالحه امام با معاویه مطلع گشت متأثر شده و مجبور شد که لشگر خویش را به طرف نخلیه حرکت دهد، و امام هم با لشگر بی وفایی خویش مداین را به صوب نخلیه ترک گفته، و معاویه هم با سپاه خویش وارد نخلیه گردید، پس از اجتماع سه لشگر در نخلیه معاویه دستور داد مردم جمع شوند سپس به منبر رفته و گفت: هیچ امتی در عالم نشده است که بعد از پیغمبرشان اختلاف کنند مگر این که اهل باطل آن، بر اهل حقش غلبه نموده است، همین که این حرف حق از دهان آن عنصر ناپاک در آمد متوجه شد که اشتباه کرده است؛ پس از قدری سکوت و تأمل گفت مگر این امت که اهل حق آن بر اهل باطلش غلبه نموده! و بعد گفت ای اهل عراق من با شما جنگ نکردم که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید و زکوه بدهید زیرا که این کارها را خودتان می کردید، بلکه من برای این که به شما سلطنت کنم با شما نبرد دادم و بدانید هر شرطی را که با حسن (علیه السلام) کرده ام همه را زیر پا گذاشته و به هیچ یک عمل نخواهم کرد⁽¹⁾ نگارنده گوید اگر قبول صلح هیچ فایده ای غیر این اعتراف معاویه، نداشت، برای روشن کردن ماهیت او کافی بود.

بعد از منبر پایین آمده از امام خواستار شد که منبری برود به خیال این که اگر آن حضرت منبر تشریف ببرد خواهد گفت من خلافت را با رضا و رغبت خویش تسلیم معاویه کردم، امام منبر تشریف برده بر خلاف انتظار معاویه فرمود که معاویه حق مرا غصب کرد. و من برای این که خون مسلمانان بی خود ریخته نشود مجبور شدم که مصالحه کنم...

ص: 154

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 قدیم، صفحه 23.

معاویه به عنوان امیرالمؤمنی وارد کوفه می شود! سپس هر سه لشکر از نخلیه به طرف کوفه حرکت کرده معاویه از باب الفیل (1)

با هزاران تشریفات وارد مسجد کوفه گردید بعد از امام خواهش کرد که به منبر تشریف ببرد آن حضرت امتناع کرده ولیکن معاویه اصرار نمود بالاخره امام بالای منبر قرار گرفته مشغول بیان فضایل و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) گردیده و فرمود: تا بنی امیه حکومت می کنند برای امت محمد (صلی الله علیه و آله) راحتی نخواهد بود از خدا می خواهم جزای شما مردم را در مقابل ظلمی که به ما کردید بدهد، معاویه از استماع خطبه امام بسیار ناراحت شده به منبر رفته و گفت: حسن (علیه السلام) چون خودش را بر خلافت اهل نمی دید! از این است که آن را به من تسلیم کرد، و سپس به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و به امام حسن (علیه السلام) ناسزا گفت امام حسین (علیه السلام) از شنیدن این حرف ها غضبناک شده و بلند شده خواست به معاویه جواب بدهد؛ لیکن امام حسن (علیه السلام) او را نشانده و امر به صبر کرده و خودش بلند شده و فرمودند، ای کسی که علی (علیه السلام) را به زشتی یاد کردی منم حسن و پدرم علی (علیه السلام) و تویی معاویه و پدرت صخر (ابوسفیان) است مادر منافطمه (علیها السلام) دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و مادر تو هند جگر خواره جد من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وجد تو عتبه ابن ربیع جده من خدیجه کبری و جده تو قتیله است....

پس خدا لعنت کند از ما دو نفر، بر کسی که حسب و نسبش خبیث بوده و خودش خبیث است، همین که فرمایش امام به این جا رسید صدای اهل مسجد به آمین بلند شد. «ابن ابی الحدید» می گوید این حدیث را فضل ابن حسن مصری از یحیی بن معین نقل می کند فضل می گوید: که یحیی هم گفت آمین و من خودم (فضل) هم می گویم آمین و می گوید (ابن ابی الحدید) علی ابن حسین اصفهانی هم گفته است آمین. ابن ابی الحدید سپس می گوید من هم می گویم آمین (2) (و نگارنده هم می گوید آمین امیدوارم که خواننده عزیز هم بگوید آمین یارب العالمین) بالاخره بعد امام شمه ای از فضایل اهل بیت را بیان کرده و فرمود: معاویه می خواهد شما را فریب دهد که می گوید من خودم را برای خلافت

ص: 155

1- . به صفحه 170 همین کتاب مراجعه کنید و بدانید که چرا باب شعبان باب الفیل نامیده شد مؤلف.

2- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 قدیم، صفحه 23.

اهل ندانسته آن را به او تفویض کردم، و حال این که این حرف دروغ است زیرا که طبق منطق قرآن و بیان رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) ما لایق ترین مردم برای خلافت هستیم، ولی از وقتی که جد بزرگوارم دنیا را وداع گفت ما مظلوم شده ایم خداوند بین ما و کسانی که بر ما ظلم کردند حکم کند و به خدا سوگند اگر بعد از رحلت جدم مردم با پدرم بیعت می کردند هر آینه زمین و آسمان برکات خود را نازل می کردند و وقتی که خلافت را از اهل آن گرفتند حتی آزادشدگان و فرزندان آنان هم که تو (معاویه) و اصحاب تو باشند، در آن طمع کردند اگر جدم را کسی یاری می کرد به غار نمی رفت، و وقتی که پدرم کمک می خواست اگر کمکش می کردند حقش را از دست نمی داد، و وقتی که این امت مرا خوار کرده و با تو بیعت کردند من در پیشگاه خدا مسئولیتی ندارم، و اگر جستجو کنید امروز در مابین مشرق و مغرب کسی غیر از من و برادرم حسین (علیه السلام) را پیدا نمی کنید که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشد با معاویه مصالحه کردم برای این که صلاح شما را در آن دانستم.

خودداری حسنین (علیه السلام) و قیس بن سعد از بیعت معاویه:

بالا-خره معاویه در اول ربیع الثانی سال چهل و یک به تخت سلطنت نشست، همه اهل کوفه با او بیعت کردند مگر امام حسن و حسین (علیه السلام) و قیس بن سعد، معاویه از امام حسن (علیه السلام) تقاضا کرد که دستور بیعت به امام حسین (علیه السلام) بدهد آن حضرت در جواب فرمود این خیال باطل را نکن زیرا که حسین (علیه السلام) بیعت نمی کند تا کشته شود و او کشته نمی شود مگر این که اهل بیت او کشته شوند و اهل بیت او وقتی کشته می شوند که اهل شام کشته شوند. معاویه پس از استماع این جواب متعرض امام حسین (علیه السلام) نشد

وقیس بن سعد آن قهرمان رشید و آن جرثومه تقوی و فضیلت (1)

هم با چهار هزار نفر شمشیر زن از بیعت معاویه خودداری نمودند؛ عمرو بن عاص پیشنهاد جنگ کرده و لکن

ص: 156

1- . خواننده عزیز قیس بن سعد کسی است که خدمات زیادی به امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام کرده و از جمله دوازده نفری است که آشکارا به خلافت ابی بکر اعتراض کردند اگر بنا بر اختصار نبود شمه ای از خدمات این رادمرد را بیان می کردم و فعلاً چیزی که قابل تذکر است این است که بگویم اوست راوی روایتی که از وجود مقدس پیغمبر گرامی در حق ایرانی رسیده است که می فرماید: اگر علم در ستاره ثریا باشد جماعتی از اهل فارس دست به آن می یابند. هموطنان عزیز! جوانان ایرانی! حالا که این اندازه ایرانی ذکاوت دارد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را تعریف می کند چرا پس ماها تلاش نمی کنیم، و همیشه دست گدایی به سوی این و آن دراز می کنیم، بیایید ما هم برای خدا و برای ترقی مملکت خود بیدار شویم، خواب تا کی، و غفلت تا چه وقت؟!

معاویه گفت تا از راه دیگر ممکن شود که آنان را وادار به بیعت کرد معنی ندارد که جنگ کنیم، زیرا که به عدد آنان اگر از لشکر شام کشته نشود آن ها کشته نمی شوند سپس کاغذ سفیدی را برداشته و زیر آن را مهر کرده و به وسیله نماینده خود به خدمت قیس فرستاد، و به او پیغام داد که این همه دشمنی تو با ما از برای حسن(علیه السلام) بوده حالا که او مصالحه کرد، خوبست تو هم بیعت کنی و هر خواهش و تمنایی داشته باشی در این کاغذ مهر خورده بنویس اجراء شود، ولکن قیس به غیر از سفارش شیعیان علی(علیه السلام) چیز دیگری ننوشت، معاویه دوباره کسی را خدمت او فرستاده قیس در جواب گفت قسم خورده ام که معاویه را بدون بودن نیزه و شمشیر بین ما ملاقات نکنم (اگر خواستم با او روبرو شوم باید ملاقات در میدان جنگ باشد) معاویه دستور داد تختی را آماده کرده و نیزه و شمشیر روی آن بگذارند و امام حسن(علیه السلام) را دعوت کرده خودش با امام روی تخت نشسته سپس به حکم امام قیس وارد مجلس شد، معاویه روی خود را به قیس کرده و گفت: کجا می توانی بروی در حالی که قادرم امر تو را کفایت کنم قیس جواب داد هر چه از تو ساخته است. مضایقه نکن باز معاویه او را دعوت به بیعت کرده قیس روی به امام کرده و گفت آیا از بیعت شما در آزادی هستم؟ امام چون دید که جان قیس در خطر است فرمود بلی! این وقت قیس دست خود را بر ران معاویه گذاشته و حاضر نشد که دست به دست او بگذارد معاویه بلند شده و دست خود بر دست قیس مسح کرده و بدین وسیله در نظر خود، از قیس نیز بیعت گرفت!⁽¹⁾

ص: 157

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج 4 قدیم، ص 24.

خواننده عزیز اگر کتاب را تا این جا مطالعه کرده باشید الان می توانید با وجدان پاک و بی آرایش خود تصدیق کنید که هر کس جای امام حسن (علیه السلام) بوده چاره ای غیر از صلح نداشت، به عقیده ما آن حضرت با قبول صلح طبل رسوایی معاویه را تا ابدالدهر به صدا در آورد، به دلیل این که او همیشه خود را طرفدار صلح معرفی می کرد(1)

و می گفت دلم نمی خواهد جنگ کنم و حاضریم با هر قید و شرطی که حسن (علیه السلام) دلش بخواهد با او به مقام صلح بیایم، آن حضرت اگر آن روز ادعا می کرد که معاویه این حرف را از راه صدق نمی گوید، شاید نود درصد مردم این ادعا را از آن حضرت قبول نمی کردند چون معاویه طوری تظاهر به دین می کرد که در نظر اکثریت مردم اگر بالاتر از سلمان و ابوذر و مقداد نبود مسلم کمتر از آن ها هم به حساب نمی آمد! و امام دید اگر به مقام جنگ بیاید و در نتیجه مغلوب شود مردم خواهند گفت که حسن (علیه السلام) خودش را به هلاکت انداخت؛ زیرا که معاویه او را بارها دعوت به صلح کرد و به طور حتم معاویه غرضی غیر از این نداشت، چون او باور نمی کرد که امام صلح کند و می دانست که با وجود چنین یاران بی وفا آن حضرت مغلوب خواهد شد و با این پیش بینی می خواست در صورت مغلوب بودن امام تهمت آزار فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از خود دور کند لکن امام با آن سیاست عجیب و به معنی واقعی کلمه و با فکر صائب و منحصر به فرد خود با قبول صلح، مشقت معاویه را باز کرده و کفر و نفاق او را به عالمیان ثابت کرد. آیا شما کدام کافر و بی دینی را سراغ دارید که این اندازه زیر شرط خود بزند، تا چه رسد به کسی که ادعای امیر المؤمنینی می کند؟ مگر از مسکن تا نخلیه چند روز راه بود که معاویه آن تعهدی را که در مسکن داد در نخلیه با صراحت لهجه اعلان کرد که هر عهد و شرطی را که با حسن (علیه السلام) کرده ام همه اش را زیر پا گذاشته و به آن ها عمل نخواهم کرد همه این حرف هادر صورت مغلوب بودن امام بوده. و اگر امام غالب می گشت و معاویه کشته

می شد (و مسلم هم با وجود چنان یارانی امام غالب نمی شد) یک پیراهن عثمان تازه ای هم پیدا می شد و مردم

ص: 158

می گفتند علی (علیه السلام) عثمان را کشته و فرزندش حسن (علیه السلام) معاویه را شهید کرد (چه شهیدی؟) و مخفی نماند که معاویه در صورت غالب بودنش مثل فرزند احمق خود (یزید) ساده نبود که امام حسن (علیه السلام) را آشکارا بکشد تا صدای مظلومیت او مثل صدای مظلومیت برادر عزیزش حسین (علیه السلام) طنین انداخته و بر جهان برسد، بلکه او خیلی شیطان و در کارهای خود دقیق بوده و حاضر نبود کارهای زشتی را که مرتکب می شود به اسم او تمام شود و از این است وقتی که دید وجود امام حسن (علیه السلام) چون سد محکم و سنگر مستحکمی مانع از رسیدن او به گرفتن بیعت کامل از مردم برای یزید است به وسیله نزدیک ترین افراد به امام (جعده دختر اشعث زن بی وفای آن حضرت) حضرتش را جوری از بین برد که صدی نود مردم متوجه نشدند که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را معاویه شهید کرده است از این جا جواب سوالی که چرا امام حسن مثل برادر عزیزش تا آخرین لحظات زندگی با معاویه نبرد نکرد؟ روشن می شود.....

و چون امام مثل پدر عزیزش خود را برای دین می خواست نه دین را برای سیاست خود، لذا حاضر نشد که به چنین کشته شدن های بی خود تن بدهد که در نتیجه میدان به تمام معنی برای دشمن خالی گشته و آشکارا و بدون ترس از ممانعت امام مردم را به ستایش معبود های خود (لات و عزی) دعوت کند. تازه اگر تأمل بیشتری در مواد صلح نامه بکنیم روشن می شود که در ظاهر اسم این قرارداد صلح بوده است و در واقع امام با شرط کردن آن همه شرط ها، معاویه را یک مأموری از مأمورین خود قرارداد منتهی معاویه وقتی که به شرط خود عمل نکند امام چه کند، و اگر صلح واقعی هم باشد چه عیب دارد که طبق تقاضای مصالح کما این که خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیبیه و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفین مصالحه کردند امام حسن (علیه السلام) هم مصالحه بکند. (1)

ص: 159

1- . چون موضوع صلح صفین از توضیح 6 روشن خواهد شد برای وضوح صلح حدیبیه به توضیح شماره 7 مراجعه شود. (ص 177)

پس از آن که آن حضرت مصالحه کرد یک عده از دوستان و دشمنانش از علت مصالحه سوالاتی نمودند ما برای نمونه دو- سه تا از جواب های آن حضرت را نقل می کنیم تا خوانندگان عزیز جواب این اشکال (چرا امام حسن (علیه السلام) مصالحه کرد) را از خود آن حضرت هم بشنوند.

آن حضرت در جواب سلیمان بن صرد که یکی از دوستانش بوده فرمود: اگر برای دنیا کار می کردم معلوم می شد که صولت و سطوت معاویه از نیرو و قدرت من فزون تر نبوده است، یعنی هرگاه مصالحت دین را اندیشه نمی کردم و مثل معاویه جمیع کمالات انسانی و فضایل اخلاقی را فدای ریاست پنج روز دنیا نموده و دین را برای خود می خواستم نه خود را برای دین، می دیدید که چطور معاویه را به زانو در می آوردم، شبیه فرمایش امام را پدر بزرگوارش می فرماید: هرگاه مکر و حيله (آدم مکرکن و حيله گر) در آتش نبود البته من زرنگ ترین مردم بودم.

و در جواب عبدالله بن زبیر که یکی از دشمنان حضرتش بوده فرمود: وای بر تو خیال می کنی ضعف و ترس مرا واداشت که دست از خلافت بکشم؟ و چه طور می شود که این جور باشد در حالی که پدر من شجاع ترین عرب ها بوده و مادر من بهترین زن های عالم است بلکه وقتی دیدم که امثال توبه من بیعت کردند که در ظاهر ادعای دوستی کرده و می خواستند مرا به طرف باطل سوق دهند، به یاری آن ها اطمینان نیافته و دست از جنگ کردن کشیدم، یعنی شما خیال می کنید که ضعف و ترس مرا به این امر وادار کرد و عیب و اشکال از ناحیه خودم بوده نه چنین است زیرا که مثل منی که پدرش علی (علیه السلام) و مادرش زهرا (علیها السلام) و جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عمویش جعفر طیار و حمزه و برادرش حسین (علیه السلام) باشند این احتمال در حقیقت متصور نیست، بلکه چیزی که مرا مجبور بر این امر کرد همانا نبودن یار و یاور بوده است. و به این امر در جواب سائل دیگر تصریح کرده و می فرماید اگر یارانی برای من بود شبانه روز با معاویه نبرد می کردم تا خدا

بین من و او داوری می کرد(1) و مثل این جواب را به عبارت دیگر،

در جواب ابو سعید عقیصا فرمود: هرگاه اقدام به صلح نمی کردم یک تن از شیعیانم بر روی زمین زنده نمی ماند. و در جواب بعضی از نزدیک های خود فرمود همان علتی (نبودن کمک) که پدرم را واداشت که روز نخستین خلافت را به دیگری واگذار کند، مرا وادار کرد که مصالحه کنم. پس از فرمایشات خود آن حضرت هم روشن شد که عامل مهم مصالحه همانا نبودن یارانی برای امام و ملاحظه مصلحت دین بوده است در این جا با اجازه شما می خواهم به نوشتن اصل مطلب خاتمه داده و توضیحات چندی برای روشن شدن مطالب کتاب بیافزایم.

ص: 161

1- . احتجاج طبرسی.

توضیح اول یا چرا عثمان کشته شد و قاتل او کیست؟

توضیح دوم یا استفاده معاویه از حماقت مردم شام.

توضیح سوم یا کشته شدن سعدبن عبادہ انصاری.

توضیح چهارم یا تبرئه مختار ثقفی.

توضیح پنجم یا چرا عمر بن عبدالعزیز از لعن مردم بر علی (علیه السلام) جلوگیری کرد؟

توضیح ششم یا داوری ابوموسی و عمر وعاص

توضیح هفتم یا صلح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین مکه در حدیبیه.

توضیح هشتم یا آخرین گفتار یا بحثی در عدد زن های امام حسن (علیه السلام)

توضیح اول: چرا عثمان کشته شد و قاتل او کیست

مسلمانانی که در زمان حیات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن همه در امن و رفاهیت به سر برده و حقوق فردی و اجتماعی شان به تمام معنی محفوظ بوده و پس از رحلت آن حضرت هم کم و بیش از نعمت راحتی و حفظ حقوق برخوردار می شدند، وقتی که در زمان خلافت عثمان جمیع حقوق شان پایمال شده، و بزرگان اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چون ابوذر و عمار را دچار شکنجه و عذاب، و شماره بدعت های عثمان و خویشان او را روز به روز زیادتر دیدند، کم کم دامنه ناراحتی های افراد وسیع تر شده و در نتیجه نارضایتی فردی جای خود را به ناراحتی عمومی داد، و مردم پایتخت (مدینه) چون بیش از دیگران متوجه اوضاع بودند برای اطلاع عموم به سایر شهرستان ها و ممالک نوشتند: ای برادران دینی، خلیفه، دین محمد (صلی الله علیه و آله) را فاسد کرده و دارد آن را از بین می برد جمع شوید تا او را عزل کنید. به ستوه آمدن مردم شهرستان ها در دست عمال از یک طرف، و نامه نوشتن

مردم دین دار و روشن فکر مدینه از طرف دیگر، مسئله عزل خلیفه و عمال او را در تمام شهرستان ها و ممالک اسلامی مسئله روز قرار داد. عثمان پس از متوجه شدن به انزجار عمومی برای خواباندن غضب مردم اول کاغذهای مهر آمیز چندی به اهالی شهرستان ها

نوشته، سپس از چند جا عمال خویش را احضار کرده برای حل این معما با آنها مشاوره کرد، متأسفانه چون صلاح مردم و خلیفه به صرفه آنان نبود غیر از چند نفری از آنان حرفی که به صلاح خلیفه باشد نزدند. بالاخره عثمان از این راه به مقصود نایل نشده در نتیجه ناراحتی توده به اوج شدت رسید، تا جایی که اهل مصر از ظلم استاندار خودشان عبدالله بن ابی سرح (برادر شیری خلیفه) به شکایت پیش عثمان رفتند، عثمان در ظاهر جواب مثبت داده با نوشتن کاغذی در این زمینه به عبدالله قدری از غضب مردم مصر کاست، ولیکن چون این کار خلیفه برخلاف میل مروان بود. خلیفه را از تصمیمی که در اهانت عبدالله گرفته بود منصرف کرده و غضب اهل مصر را دوباره با گفتن بعضی حرف های زشت به جوش آورد.....

و از آن طرف چون کاغذ عثمان به عبدالله رسید از خواندن نامه غضبناک شده و یک نفر از آن جمعیتی را که شکایت پیش عثمان برده بودند به قتل رسانید.....

این عمل ناشایست عبدالله به غضب اهل مصر افزوده دوباره جمعیتی را که از هزاران نفر تشکیل یافته بود به مدینه فرستادند، فرستادگان اهل مصر در مدینه با بزرگان صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تماس گرفته و جنایات عبدالله مخصوصاً عمل ناجوانمردانه اخیر او را گوشزد آنان کردند، صحابه از شنیدن ناراحتی های برادران دینی خود فوق العاده متأثر شدند، و بنا شد که عده ای از آن ها با سرپرستی علی (علیه السلام) به دربار خلیفه وارد شوند. علی (علیه السلام) روی به عثمان کرده و فرمود خواهش اهل مصر از تو این است که والی آنان را عوض کرده و خونی را که از او طلب دارند به حکم قصاص خواستار باشی، عثمان پس از استماع فرمایشات مولا خطاب به اهل مصر کرده و گفت: هر کسی را دوست می دارید بگوئید تا به جای عبدالله بفرستم، مردم مصر محمد بن ابی بکر را اختیار کرده و عثمان منشور استانداری او، و عزل عبدالله را صادر نمود. مصری ها با خوشحالی زیاد در رکاب استاندار متدین و جدید خود به طرف مصر به حرکت آمدند، هنوز بیش از سه روز از حرکت آنان

نگذشته بود ناگاه دیدند غلامی با سرعت تمام راه مصر را پیش گرفته و دوان دوان می رود، مصری ها در حق او بدگمان شده و از او پرسیدند که تو کیستی و به کجا

می روی؟ گفت من غلام امیرالمؤمنین! عثمانم، و برای رساندن پیغامی به خدمت والی مصر می روم، آن ها گفتند اینک والی مصر با ما به مصر می رود گفت مقصودم عبدالله بن ابی سرح است، جریان به محمد رسید او پس از سوال و جواب چندی دستور داد تفتیش کنند، پس از جستجوی زیادی در جایی که گمان نمی رفت کاغذی را یافتند، محمد دستور داد همه جمع شوند، پس از اجتماع مردم مشغول خواندن کاغذ شده ناگاه مضمون نامه را چنین یافتند که ای عبدالله بن ابی سرح اگر محمد و فلان و فلان پیش تو آمدند آن ها را به قتل می رسانی و به نوشته ای که با خود دارند اعتنا نکرده و هر کس تظلم کند زندانش کن! مردم مصر پس از اطلاع یافتن به مضمون نامه فوق العاده متأثر شدند؛ محمد صورت مجلس گرفته و هر که از مهاجر و انصار در رکاب او بودند امضاء کردند سپس از مسافرت مصر منصرف شده و دوباره به مدینه برگشتند صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از این جریان بیش از پیش متأثر گشته کسی نماند که از خلیفه بددل نشود پس دوباره هیأتی را به سرپرستی علی (علیه السلام) پیش خلیفه روانه کردند.

علی (علیه السلام): این غلام غلام توست؟

عثمان: بلی

شتر شتر تو است؟

: بلی

مهر مهر تو است؟

: بلی

کاغذ را خودت نوشته ای؟

عثمان: نه

پس دقت در کاغذ کردند معلوم شد که کاغذ را مروان نوشته و خلیفه مهر کرده است....

صحابه: پس مروان را در اختیار ما بگذار تا در موضوع کاغذ با او صحبتی کنیم.

عثمان: این کار شدنی نیست بی خود اصرار نکنید.

این جواب ناشایست خلیفه به غضب مسلمانان افزوده و دانستند که عثمان حاضر نیست که بنی امیه را از پست های حساس ولو هر اندازه خیانت کنند؛ بیرون کند:

پس نائره آتش غضب بلند شده و نزدیک شد که دود آن چشم خلیفه را کور کند ناچار علی (علیه السلام) پیش عثمان رفته او را واداشت که با مردم مصاحبه کرده بلکه بتواند آنان را ساکت کند، خلیفه در مسجد رسولا (صلی الله علیه و آله) به منبر رفته و به مردم قول داد که آن ها را راضی کند پس از پایان خطبه وقتی که به دارالخلافه برگشت مروان و عده ای دیگر از بنی امیه که از ترس بیرون نرفته بودند پس از اطلاع یافتن شان از موضوع سخنرانی خلیفه دوباره او را از تصمیم خود منصرف کرده و خواستار پس گرفتن قول خود شدند، عثمان در جواب گفت من چون بالای منبر به مردم قول داده ام نمی توانم حرف خود را پس بگیرم تو (مروان) بیرون برو با مردم صحبت کن، مروان در مقابل مردم قرار گرفته و گفت: می خواهید از این که جمع شده اید سلطنت ما (بنی امیه) را از ما بگیرید دور شوید و به شهرها و منزل هایتان بروید ما بنی امیه مغلوب بشو نیستیم رویتان سیاه باد. به مثل معروف یک دیوانه سنگی را تو چاه می کند که هزاران نفر عاقل نمی توانند آن را از چاه بیرون کنند، مروان هم هر چه علی (علیه السلام) و سایر صحابه برای فرونشاندن آتش غضب زحمت کشیده بودند با چند دقیقه صحبت خود، همه آن ها را بی ثمر نمود. همسر عثمان که نائله نام داشت پس از شنیدن موضوع سخنرانی مروان شبانه خلیفه را پیش علی فرستاده که از این که حرف مروان بی عقل و نادان را گرفته و منطق صحیح آن بزرگوار را ترک کرده است عذرخواهی نموده و از آن حضرت خواستار چاره و نصیحت باشد، پس از اجتماع خلیفه با علی (علیه السلام) آن حضرت فرمود: پس از آن که در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردم قول دادی که بر طبق میل آنان رفتار کنی چرا به مروان اجازه دادی که به مردم فحش بدهد؟ خلیفه عذر خواسته و نفس خود را ملامت کرد علی (علیه السلام) این دفعه هم او را نصیحت کرده و فعالیت های لازمه ای را انجام داد متأسفانه باز مروان زحمات آن حضرت را خنثی کرد. بالاخره موضوع نامه نوشتن مروان به والی مصر از یک طرف، و سخنرانی غیر عاقلانه او از طرف دیگر، مسلمانان مدینه و اهالی بعضی از شهرستان های دیگر را واداشت که با بی طاقتی

تمام از خلیفه خواستار

مروان باشند که، راجع به این دو موضوع با او صحبتی کنند متأسفانه عثمان به احساسات مردم احترام نگذاشته و به خواهش آنان ارزشی قائل نشد، این کار غیر عاقلانه خلیفه، مردم را وادار کرد که دارالخلافة را محاصره کرده و خلیفه را تا وقتی که مروان را تسلیم نکرده است در مضیقه بی آبی قرار بدهند، خلیفه از بی آبی به زحمت افتاده از شورشیان سؤال کرد:

آیا علی (علیه السلام) با شماست؟

نه.

سعد با شماست؟

نه.

آیا کسی نیست که به علی (علیه السلام) خبر کند تا قدری برای ما آب بفرستد؟

آن حضرت به مجرد فهمیدن ناراحتی خلیفه از بی آبی، اول سه مشک آب با هزاران زحمت به دارالخلافة فرستاده سپس برای خواباندن فتنه با چند نفر از نزدیکان خود با زحمات زیادی به دارالخلافة وارد شد، متأسفانه این دفعه هر چه شفاعت کرد مجاهدین قبول نکردند، آن حضرت مایوسانه از دارالخلافة بیرون رفته و برای ادای نماز وارد مسجد شد، مردم از جنابش خواستار شدند که اجازه دهد نماز را به جماعت بخوانند امام در جواب فرمود من با شما مردمی که خلیفه را محصور کرده اید نماز نمی خوانم، چون تمامی راه ها بر آن حضرت مسدود شد چاره ای غیر از این ندید که دستور دهد امام حسن و حسین (علیه السلام) با چند نفر از فرزندان محترمین صحابه درب دارالخلافة ایستاده و نگذارند کسی آزاری به خلیفه برساند، بالاخره غضب مردم بر خلیفه و اطرافیان او دقیقه به دقیقه زیاد می شد، تا این که نیار بن عیاض که یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده از بیرون دربار، صدا به خلیفه زده گفت: اگر می خواهی سالم باشی خویشتن را از خلافت کنار کن، کثیر بن صلت کندی که از جمله کسانی بود که در دارالخلافة با خلیفه بودند تیری به طرف نیار خالی کرده و او جان تسلیم کرد. شورشیان: ای خلیفه قاتل ابن عیاض را به ما تسلیم کن. عثمان: کسی که به من خدمت کرده است را در اختیار شما نمی گذارم. مجاهدین به مجرد شنیدن این جواب حمله به دارالخلافة برده امام حسن (علیه السلام) و امام

حسین (علیه السلام) با سایر

گماشتگان علی (علیه السلام) به دفاع برخاستند در این گیرودار امام حسن (علیه السلام) زخم یافته و سرهای سایر گماشتگان علی (علیه السلام) شکسته شد خلاصه مجاهدین درب دارالخلافة را آتش زدند، در این میان یک نفر از شورشیان گفت: مردم اگر بنی هاشم در سر و صورت حسن و حسین خون ببینند به طور حتم با ما به مقام جنگ آمده کار خلیفه تعطیل خواهد شد خوبست بریزیم و به عمر خلیفه خاتمه بدهیم، پس محمد بن ابی بکر با دو نفر از اصحاب خود از خانه محمد بن حزم وارد دربار شده و عثمان را به قتل رسانیدند نائله زن عثمان صیحه کشیده و مردم را از کشته شدن خلیفه آگاه ساخت همین که امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و سایر گماشتگان علی (علیه السلام) این صیحه را شنیدند به دارالخلافة وارد شده و عثمان را کشته یافتند، و از آن طرف علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این خبر خود را به دارالخلافة رسانیده و به مأمورین خود روی ترش نشان داد طلحه در آن جا بود گفت علی جان چرا بر محافظین غضب می کنی؟ اگر عثمان مروان را در اختیار مردم می گذاشت کشته نمی شد. (1)

خواننده عزیز: از این مقاله ای که ما آن را عمداً از کتاب یک نفر جوان مسیحی ترجمه کردیم معلوم شد که حضرت علی (علیه السلام) برای خواباندن آتش فتنه چقدر تلاش نمود؛ آیا باز هم رواست که معاویه و یاران او برای رسیدن خود به ریاست پنج روزی دنیا نسبت قتل عثمان را به آن بزرگوار بدهند؟ نمی دانم چرا پس معاویه ای که عثمان او را به یاری خواست نرفته و به کاغذ او جواب نداد، و عمر وعاص و عایشه ای که شورشیان را به قتل او تحریک می کردند، و طلحه و زبیری که مجاهدین را به مال کمک می کردند قاتل عثمان شناخته نشوند، ولی علی (علیه السلام) با آن همه زحمات قاتل عثمان محسوب شود (2)

؟ از « ابن ابی الحدید » نقل می کنند که می گوید: وای به حال عثمان اگر قاتل او علی بن ابیطالب باشد، (3)

ابوالطفیل بن وائله در آن روزهایی که

معاویه سرو صدای طلب خون عثمان را راه انداخته بود بر او وارد شده و گفت چرا وقتی که عثمان از تو طلب یاری کرد

ص: 167

1- . ترجمه و تلخیص از کتاب صوت العدالة الانسانیة.

2- . صلح الحسن، صفحه 83.

3- . بامداد روشن.

کمکش ننمودی در حالی که همه مردم شام در فرمان تو بودند؟ در جواب گفت حالا- که خون او را طلب می کنم این خودش کمکی است(1)

گویا علی(علیه السلام) با چشم حق بین خود آن همه فتنه و جنجال هایی را که معاویه راه انداخت، می دید که این همه تلاش نمود که بلکه خلیفه توبه کند و جریان کشته شدن او به میان نیاید که تا فردا کسانی که در قتل او کمک کردند به عنوان طلب خون او به اغراض باطله خود نرسند.

توضیح دوم: استفاده معاویه از حماقت مردم شام

خوبست این موضوع را با بیان جند حکایت از کتاب مروج الذهب روشن کنیم حکایت اول: روزی یک نفر از اهل کوفه در حالی که به شتر خود سوار بوده وارد شام می شود یک فردی از رندان شام! در شتر آن مرد غریب طمع کرده و می گوید: این ناقه (شتر ماده) از آن من است که تو در جنگ صفین به غارت برده ای؛ برای حل اختلاف به پیش معاویه می روند، چون مرد شامی پنجاه نفر شاهد می آورد معاویه حکم می کند که شتر مال اوست، مرد غریب خطاب به معاویه کرده و می گوید این ها همه شهادت دادند که این ناقه مال اوست در حالی که این شتر من جمل (شتر نر) است نه ناقه (این ادعای من بدون دلیل نیست زیرا که دو تا شاهد زنده ای زیر شکم شتر من قرارگرفته! از آن ها سؤال کنید) معاویه گفت: حکم کردم تمام شد بدون معطلی ناقه را تسلیم کن بالاخره شتر نر را به اسم شتر ماده از او گرفتند پس از خاتمه یافتن این جریان روزی معاویه آن مرد غریب را به محضر خویش خوانده با پرداخت دو مقابل قیمت شترش او را راضی کرده و گفت: از من به علی(علیه السلام) بگو که می توانم با صد هزار نفر از این افرادی که بین شتر نر و ماده فرق نمی گذارند به جنگ تو بیایم.

ص: 168

حکایت دوم: روزی که معاویه آهنگ جنگ صفین کرد روز چهارشنبه بود مردم را برای خواندن نماز جمعه جمع کرده و در روز چهارشنبه یک نماز جمعه ای با آب و تاب خواند، کسی نگفت که در روز چهارشنبه نماز جمعه خواندن چه مفهومی دارد.

حکایت سوم: عمر و عاص و چند نفر دیگر از یاران معاویه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده بودند که عمار به دست فته باغیه (قوم جنایتکار و ظالم) کشته می شود و این حدیث در میان مردم شام معروف شده بود، بنابراین در جنگ صفین وقتی که عمار به دست سپاه شام کشته شد، به یاد آن حدیث به پیچ و پیچ افتاده و گفتند نکند که ما همان فته باغیه باشیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خبر داده است، معاویه و عمر و عاص برای خواباندن سر و صدا و برای جلوگیری از وزیدن نسیم فهم و شعور گفتند: قاتل عمار علی (علیه السلام) است زیرا که اگر علی او را به جنگ نیاورده بود او کشته نمی شد، و با این حيله تخم سکوت بین آن ها کاشته شد و صاحب شعوری پیدا نشد که بگوید بنابراین می بایست که قاتل حمزه (عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله)) خود پیغمبر باشد.....

حکایت چهارم: روزی یک نفر از مردم شام از رفیق خویش سؤال کرد که این ابوتراب (لقبی است از القاب امیرالمؤمنین (علیه السلام)) کیست که امیرالمؤمنین (معاویه) او را لعنت می کند رفیقش جواب داد که خیال می کنم که او دزدی است. (1)

حکایت پنجم: پاورقی نویس جلد 17 وسائل (مرحوم شعرانی قدس سره) در توضیح روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفحه 160 آن، از ابن شهر آشوب نقل می کند که معاویه علیه اللعنه و الهاویه به فکر استقلال طلبی و مخالفت با خلیفه بحق علی بن ابیطالب (علیه السلام) افتاد، با نخست وزیر بی دین تر از خودش در این باره مشورت کرد، او گفت امتحانش مجانی است در اجتماع مردم بگو کدو هم مثل حیوان است برای حلال بودن خوردن آن لازم است سرش را ببرید، به احتمال قوی مقصودش کدوی پاییزی که گردن لاغر دارد و در این جهت شبیه حیوان است منظور باشد، وقتی این حرف را گفت از همان روز مردم شروع به سربریدن کدو کردند، فهمید مردم شام بیش از این جاهلند، و

آمادگی هر گونه

ص: 169

1- . این چهار حکایت از صفحه 41-43 جلد سوم مروج الذهب اخذ شده است.

استحمار را دارند، با این کار بدعتی به بدعت های بنی امیه اضافه کرده و به خر مراد سوار شد.

توضیح سوم: کشته شدن سعد بن عبادہ انصاری

انصاری که برای اعلاء کلمه اسلام آن همه زحمات طاقت فرسایی را متحمل شده بودند، وقتی که در روز غصب خلافت مشاهده کردند که چند نفر از مهاجرین (1) [\(1\)](#)

معلوم الحال برای اعمال غرضهای باطله و برای به دست آوردن سلطنت نامشروع می خواهند لباس شریف خلافت را که خیاط ازل به قد رعناى امیرالمؤمنین « علیه السلام » دوخته بود، به در آورده و بر تن نامبارک و ناموزون این و آن بکنند، ناچار برای جلوگیری از این جنایت نابخشودنی سعد بن عبادہ رئیس خزرج (قسمتی است از انصار) را در عین این که مریض بود به سقیفه آورده و صحبت منا امیر و منکم امیر (حالاً که بناست کسی که خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) « او را خلیفه کرده اند کنار برود، باید امیری از ما (انصار) و امیری از شما (مهاجرین) باشد) را به جلو کشیدند، بشر بن سعد رئیس اوس (قسمت دیگری از انصار) چون دید که نزدیک است انصار دست بیعت به دست رقیب او (سعد بن عبادہ) بگذارند برای جلوگیری از این امر وقتی که شنید، عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح به ابی بکر گفتند: دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، گفت من هم سوم شما، سپس بشر مثل عمر و ابی عبیده به ابی بکر بیعت کرد، و قبیلہ اوس به پیروی رئیس خود، همگی با ابی بکر بیعت کردند، در این گیرودار سعد بن عبادہ زیر پای مردم مانده، دستور داد تا او را به منزل خویش ببرند. پس از آن که از اکثریت مردم، خواه ناخواه بیعت گرفتند به سعد بن عبادہ هم فشار آوردند؛ ولی سعد استقامت و مردانگی به خرج داده و

ص: 170

1- . در اصطلاح مهاجر به کسی می گویند که از مکه پس از هجرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه رفته باشد و انصار اهل مدینه را گویند که به آن حضرت کمک کردند.

زیر بار بیعت ننگین ابی بکر نرفت، خلیفه اول صلاح خود را در این دید که او را مجبور نکند، وقتی که نوبت خلافت به عمر رسید روزی در

بازار سعد را دیده و او را بین بیعت کردن و از مدینه بیرون رفتن مخیر کرد، سعد بیچاره از ترس خلیفه زادگاه خویش را ترک گفته و در حوران شام جایگزین شد شبی از شب ها به دستور خلیفه وقت، ناگهان دو تا تیر به سعد اصابت کرده و او را از پا در آورد، سیاست روز تقاضا کرد که این جنایت ناجوانمردانه را به گردن جن گذاشته و بگویند سعد را جن ها کشتند، معاویه در نامه ای که به قیس می نویسد به این جریان اشاره کرده و می خواهد بگوید که از آن جن ها که خلیفه ثانی داشت و پدر تو را کشتند، من هم دارم. در جایی دیده ام اسم این دو جن خلیفه، یکی خالد بن ولید پسر دایی اش که، در زمان بچه گی در کشتی گرفتن خطر سنگینی به پای او زده، و روی این عداوت خلیفه چند دفعه در زمان ابی بکر او را می خواست گیر بدهد، از جمله در جریان قتل مالک بن نویره رضوان الله علیه بوده که، خالد با دادن اولین رشوه در اسلام (دو دینار به دربان ابی بکر که بتواند قبل از آمدن عمر، نیمه شب به ابی بکر برسد) و شاید هم به لباس جن افتادش در اینجا برای ترمیم قلب خشن خلیفه، و یا برای اخذ ثروت زیادی بود، و دیگری نامش مغیره بن شعبه ارباب ابولؤلؤ بود، و شعری هم که این دو جنّ انسان نما، به زبان جن های رسمی بستند، این شعر است:

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده و رمیناه بسهم فلم نخط فواده

توضیح چهارم: تبرئه مختار ثقفی

اشاره

بعضی از مورخین در این جا نوشته اند که مختار بن ابی عبیده ثقفی (برادرزاده سعید بن مسعود) به عموی خویش گفت: حالا- که حسن (علیه السلام) به اختیار خود به چنگ ما افتاده خوب است او را تحویل معاویه داده و از او حکومت عراق را بگیریم؟ عمویش در جواب گفت: این چه حرف بدی است که می زنی آیا مرا دعوت می کنی که پسر دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

در اختیار فاسق و فاجری همچو معاویه بگذارم در حالی که ما همیشه از طرف این ها به خیر رسیده و خود حسن(علیه السلام) و پیش از او پدرش مرا حکومت مداین داده اند. لکن

به عقیده نگارنده چون مختار می دانست که معاویه به سران لشکر و بزرگان اصحاب امام، وعده کرده است که هر کس حسن(علیه السلام) را در اختیار او بگذارد و یا بکشد جایزه های هنگفتی به او بدهد لذا مختار برای آشکار ساختن مکنون خاطر عمومی خویش به این حرف متکلم شد در معجم الرجال جلد 8 ص 97 آقای خوئی(ره) می فرماید بعضی از فضلاء بر این مطلب روایتی هم از معصوم(علیه السلام) دیده اند و گرنه کسی که توفیق انتقام کشی خون ناحق ریخته حضرت ابی عبد الله الحسین(علیه السلام) نصیبش شود حتماً ساحت قدس او بالاتر از همه این حرف ها خواهد بود، برای به دست آوردن مقام و منزلت مختار در پیش ائمه اطهار، و دانستن عقیده علمای علم رجال در حق او خواننده عزیز را به مطالعه مقاله ای که به قلم نویسنده نگارش یافته و در شماره چهار سال چهارم مجله وزین نور دانش چاپ شده و به اندک تغییری برای سهولت دسترسی در ذیل درج می گردد دعوت می کنم.

مختار ثقفی یا انتقام کشنده از دشمنان امام حسین(علیه السلام)

البته بر اهل بصیرت روشن است که هر کسی که به مقامی می رسد به اندازه عظمت و خطیر بودن مقامش دارای دشمنان زیادی شده و زبان های اشخاص مغرض و افترا گو به سوبش دراز می شود حتی مخالفینش از دادن هر نوع نسبت ناروا باک نداشته ولو این که آن تهمت به هیچ وجهی تناسب با شخصیت چنین آدمی نداشته باشد. مثلاً علی(علیه السلام) که جان و روح نماز بوده و برای عظمت دین مجاهدت های طاقت فرسا نموده و اولین انسانی است که در سن کودکی با پسر عمویش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نماز گذاشته و در حال نماز چنان از خود بی خود می شد که تیر از پایش می کشیدند متوجه نمی شد، و حتی باریدن تیر دشمن در روز جهاد او را از خواندن نماز در وقت فضیلت باز نمی داشت، چنین کسی را طوری متهم به نخواندن نماز کرده بودند که وقتی که خبر شهادتش به شام می رسد و می گویند ابن ملجم مرادی در صبح روز نوزدهم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه در محراب عبادت سر نازنینش را با شمشیر زهر آلود در حال نماز شکافته است، مردم تعجب می کنند

و می گویند علی (علیه السلام) نماز می خواند؟ خلاصه اکثر رادمردان جهان گرفتار این گونه ناراحتی ها شده اند. از جمله اشخاصی که از پیمودن این راه بی

نصیب نشده و از کینه و حسد دشمنان دارای سهم بسزایی هستند یکی هم شخصی است که مقصود از تنظیم این مقاله همانا دفع تهمت و رفع شبهه از ساحت قدس اوست، و این شخص رادمرد عظیم المنزله و شخص شخیص مختار بن ابی عبیده ثقفی است یا به عبارت روشن تر شاد کننده اولاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و انتقام کشنده از کشندگان حضرت حسین (علیه السلام) می باشد. مختار پس از آن که دشمنان حضرت حسین (علیه السلام) را به چهار میخ کشید زبان های بدگو به سوی او باز شده و از دادن هر نوع تهمت به وی دریغ نکردند شگفتا که حتی نسبت ادعای پیغمبری هم به او دادند البته بنده منکر این معنی نیستم که در کتب تراجم و رجال بعضی حرف های دلالت کننده بر بدی او درج نگردیده است ولیکن ادعای نگارنده این است که همه این حرف ها نسبت هایی است که به او داده اند تا بلکه بدین وسیله بتوانند از منزلت او در نظر مردم بکاهند، اما به یاری خدا علمای ما در هر عصری روشن بوده و هستند و حرف صحیح و واقعی را از حرف نادرست و ناروا تشخیص داده و حرف دشمن را ولو این که در قالب حرف دوست ریخته شده باشد (جعل روایت شود) فهمیده و با حربه منطق و استدلال اشخاص سفسطه گو و منافق را می کوبند، از این است که حقیقت این مطلب نیز بر آنان مخفی نمانده و پرده از روی آن کنار زده اند، از جمله علمایی که در علم تراجم و رجال تخصصی کامل دارند و حکم برضعیف بودن این دسته از روایات کرده اند از پیشینیان صاحب معالم در کتاب تحریر طاووسی و از متأخرین علامه مفضل مامقانی صاحب کتاب تنقیح المقال می باشد که در کتاب مذکور مفصلاً بحث کرده و جواب های دندان شکن از این گونه روایات می دهد و می گوید: مگر می شود که شخصی که حضرت باقر (علیه السلام) در یک مجلس سه دفعه برایش طلب مغفرت می کند آدم بد و مرموزی باشد، برای این که ادعای ما بدون دلیل نباشد و علاوه حق مطلب خوب ادا شده باشد به ترجمه چند روایتی که در فضیلت مختار رسیده است اقدام می کنم تا خوانندگان گرامی به عظمت و منزلت او در نزد ائمه هدی (علیه السلام) پی ببرند.

روایت اول:

اصبغ می گوید: روزی در خدمت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) مختار را دیدم که آن حضرت دست مبارکش را به سر او می کشد و می فرماید ای زیرک ای زیرک.

روایت دوم:

عبد الله ابن شریک می گوید: روز عید قربان خدمت حضرت امام باقر (علیه السلام) مشرف شدم ناگاه شخصی از اهل کوفه به حضور امام رسیده و خواست دست آن بزرگوار را ببوسد امام دست خود را کشیده و فرمود: شما کیستید؟ شخص تازه وارد در جواب گفت: بنده ابو محمد الحکم ابن مختار بن ابی عبیده ثقفی هستم آن حضرت به مجرد شنیدن این جواب دست او را گرفته و به بغل کشید ابو محمد که این محبت را از امام دید عرض کرد یابن رسول الله مردم در حق پدر من بعضی حرف ها می زنند امام سؤال کرد چه می گویند: ابو محمد گفت می گویند پدرت کذاب بوده ولیکن شما هر چه بفرمایید بنده آن را قبول دارم، امام فرمود سبحان الله چه طور می شود مختار کذاب باشد(1)

در صورتی که پدرم فرمود که مهریه مادر من هم از پول هایی بوده که مختار برایش فرستاده بود، مگر مختار همان کسی نیست که خانه های ما را آباد کرده و از کشتندگان ما انتقام کشید، پس از سه دفعه طلب رحمت و مغفرت، فرمود پدرت هیچ حقی از ما نزد کسی نگذاشت مگر این که طلب کرد.

روایت سوم:

عمر بن علی بن حسین (علیه السلام) نقل می کند وقتی که سر ابن زیاد و عمر سعد را خدمت پدرم آوردند آن حضرت سجده شکر کرده و فرمود حمد می کنم بر خدایی که انتقام ما را از دشمنانمان کشید بعد فرمود: خدا به مختار جزای خیر دهد.

روایت چهارم:

ص: 174

1- . مقصودشان کذاب بودن او بر امام حسین و امام زین العابدین است.

حضرت صادق(علیه السلام) می فرماید: هیچ زنی از ما شانه به مویش نزده و خضاب نکرد تا این که مختار سرهای کشندگان ما را برای ما فرستاد.

روایت پنجم:

منهال ابن عمرو می گوید: وقتی که مختار دست و پای حرمه را برید و آتش بر بدن نحسش زد گفتم سبحان الله مختار چون صدای تسبیح از من شنید گفت: ای منهال تسبیح کردن در هر حالی خوب است ولیکن این تسبیح تو مثل این که علتی دارد بگو بینم سببش چه بود؟ در جواب گفتم ای امیر در این سفری که از مکه بر می گشتم به خدمت حضرت سجاد(علیه السلام) مشرف شدم آن حضرت از من سؤال نمود که حرمه در چه حالی بود؟ عرضه داشتم که در موقع خروج من از کوفه زنده بود امام(علیه السلام) همین که این جواب را از من استماع کرد دست به دعا بلند کرده و عرضه داشت خدایا به حرمه عذاب آهن و آتش بچشان، مختار گفت آیا حتماً این دعا را تو از آن حضرت شنیدی؟ گفتم آری در این حال پیاده شده دو رکعت نماز خوانده و سجده طولانی به جا آورده دوباره سوار شده با هم آمدیم، همین که نزدیک در خانه ام رسیدم گفتم امیر بفرماید در جواب گفت آیا سزاوار است به مثل منی که خداوند متعال چند حاجت از حوائج حضرت سجاد(علیه السلام) را به دست او به جا آورد غذا بخورد؟ به درستی که من به شکرانه این نعمت امروز را قصد کردم که روزه بگیرم، این پنج روایت را ما به عنوان نمونه نقل کردیم کسی که بیش از این را طالب باشد می تواند با مراجعه به کتاب ها، خود را بی نیاز کند اما کیفیت انتقام کشیدن او چیزی نیست که در یک مقاله یا دو مقاله بشود بیان کرد.

نگارنده گوید مناسب است به این موضوع اضافه شود مطلبی که در معجم الرجال و الغدير بیان شده است: در جلد 18 معجم الرجال پس از آنچه می فرماید روایات مادحه مختار قدس سره به حدّ استفاضه رسیده ولکن ذامّه همه ضعاف هستند، در صفحه 98 پس از دفاع فقیه بزرگوار ابن نما، می فرماید: بعضی از اهل سنت مختار رضوان الله علیه را متهم کرده که او مردم را به امامت محمد حنفیه در مقابل امام سجاد(علیه السلام) دعوت

می کرد و تابعین او را عوض این که مختاریه گویند کیسانیه لقب داده اند، ردّ می کند این حرف را به این که اولاد مرحوم محمد حنفیه کی ادعای امامت کرد که مختار داعی مردم به امامت او

شود، و ثانیاً طایفه کیسانیه پس از فوت محمد حنفیه رضوان الله علیه پیدا شده اند و مختار شهید شد در حالی که محمد حنفیه زنده بود، و ثالثاً علت ملقب شدن طرفداران مختار به لقب کیسانیه فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که، یا کیس یا کیش این کلمه را تشبیه کردند و کیسان گفتند، پس حرف این حثی کاملاً باطل است.

در جلد دوم الغدیر ص 343، پس از آنچه از سید بن طاووس، و علامه حلی، و ابن داود، و ابن نما، و محقق اردبیلی، صاحب معالم، و قاضی نورالله مرعشی، و شیخ ابوعلی رضوان الله علیهم تعریف مختار را بیان می کند، می فرماید: در بزرگداشت مختار رضوان الله علیه کافی است که، شخصیت بزرگواری مثل شهید اول، زیارتنامه مخصوصی برای مختار نقل کرده است که، در کتاب مراد المرید ترجمه مزار الشهید، موجود است، و نظام الدین ساوجی حکم بر صحت آن کرده است، این زیارتنامه حاکی است که در آن زمان مزار مختار پیش شیعه مشهور بوده است، چطوری که در رحله ابن بطوطه جلد اول ص 138 دیده می شود، سپس الغدیر 21 نفر از شخصیت های علمی اسم می برد که، در تنزیه مختار کتاب مستقلاً نوشته و بر او ثنا گفته اند، نگارنده گوید قابل ذکر است چطوری که الغدیر بیان کرد، و ابن نما می فرماید بر کسی که از درب مسجد کوفه به طرف حرم حضرت مسلم (علیه السلام) خارج شود قبه و بارگاه مختار هویدا است، بینم که چرا در زمان ما از آن تربت پاک آثاری نیست؟ به عقیده ما دستی که باب الثعبان مسجد کوفه را که در آن نامگذاری منقب بزرگی در جریان آمدن آن اژدها به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهفته بود با بستن فیلی در چند مدتی معروف به باب الفیل کرد (دست و فرهنگ اموی) همان دست از آستین نوادگانش بیرون آمده و بارگاه مرحوم مختار را از بین برد، کما این که در صد سال اخیر حرم ائمه بقیع و بارگاه عسکرین (علیه السلام) را هم تخریب کرد مخفی نماند که مسامحه و کوتاهی شیعه هم بی دخالت نیست.

توضیح پنجم: چرا عمر بن عبدالعزیز از لعن مردم بر علی (علیه السلام) جلوگیری کرد

طریقه و رسم بنی امیه از زمان معاویه بر لعن علی (علیه السلام) جاری شده و تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، و وقتی که نوبت خلافت به او رسید به استانداران و فرمانداران خود

دستور داد که از این رویه زشت و ناجوانمردانه شدیداً خودداری کرده و جلوگیری نمایند، اما آنان با چه زحماتی در اجرای این دستور روبرو شدند ما را کاری نیست، بلکه ما در این مقام در جستجوی علت صدور این دستور هستیم حالا که به این صدد در آمدیم خوب است که سبب این اقدام را از زبان خود عمر بشنویم می گوید: در زمانی که پیش عبید الله بن عتبه بن مسعود در مدینه درس می خواندم روزی در موضوع لعن بر علی (علیه السلام) از من به استادم چیزی رسید، (گویا استادش حین عبور از کوچه صدای لعنت کردن او را در وقت بازی شنیده بود) وقتی خدمتش رسیدم دیدم مشغول خواندن نماز است پس از خواندن یک نماز طولانی روی به من کرده و گفت از کجا برایت ثابت شد که، خداوند متعال پس از راضی شدنش از اهل بدر و بیعت رضوان، به آنان غضب کند. یعنی پس از آن که طبق آیه قرآن علی (علیه السلام) مرضی خدا قرار گرفته و خدا از او مثل سایر کسانی که در غزوه بدر و بیعت رضوان بودند راضی شد، تو بر خلاف اراده حضرت حق به چه مجوزی از او می خواهی که بر علی (علیه السلام) لعنت کند؟ در جواب عرض کردم چیزی نشنیده ام فرمود پس چه چیز تو را واداشت به آن حرف هایی که من از تو شنیدم، گفتم به خدا از این معصیت توبه کرده و از شما معذرت می خواهم، و تصمیم گرفتم که دیگر مرتکب این گناه نشوم.

علت دوم- می گوید: پدرم موقعی که خطبه می خواند جمله لعن بر آن حضرت را بر خلاف سایر جملات خطبه با وحشت و اضطراب اداء می کرد، روزی از سبب این اضطراب از او سؤال کردم در جواب فرمود اگر آن چه ما از علی (علیه السلام) می دانیم کسانی که دور ما جمع شده اند بدانند یک دفعه اطراف ما را خالی کرده و به اولاد علی (علیه السلام) می چسبند. (1)

خواننده عزیز از این قصه معلوم می شود که عقیده و طرز فکر آموزگار در روحیه دانش آموز چقدر مؤثر است، بنابراین خیلی لازم است که در اختیار استاد برای نونهالان خود دقت کامل را به خرج دهیم.

ص: 177

در جنگ صفین معاویه چون فنا و هلاکت سپاه شام را در مقابل لشگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حتمی دید ناچار دست حاجت به طرف عمر و عاص باز کرده و از او خواستار چاره شد، عمر و عاص حيله ای به راه انداخته و دستور داد هر قرآنی که در لشگر بود جمع آوری کنند، پس از جمع شدن پانصد قرآن مصحف بزرگی را که به خط عثمان بوده و مخصوص مسجد دمشق بود، و گویا برای حمل آن ده نفر را مأمور کردند در عقب آن قرآن بزرگ صد نفر، و در هر کدام از طرف راست و چپش دویست نفر در حالی که هر کدام یک قرآنی را بر سر نیزه زده بودند به حرکت درآمده و در مقابل لشگر عراق صف آرایی کردند، یک نفر از جلو و دو نفر از طرف راست و چپ قرآن، خطاب به اهل عراق کرده و خواستار داوری قرآن بین آن دو دسته شدند.....

اشعث بن قیس پس از مشاهده این جریان در میان لشگر عراق یک سخنرانی عجیبی نموده و آنان را بر ترک نبرد تحریک کرد، سپس خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده و گفت: شما همیشه می فرمودید که می خواهم با کتاب خدا و سنت مصطفی (صلی الله علیه و آله) رفتار کنم و اهل شام را بر آن دعوت می کردید، امروز چون خودشان به این مقام آمده و آن چه شما می خواستید به خودی خود حاصل شده است دیگر برای ما جنگ کردن با این قوم حلال نیست، امام در جواب فرمود: با این حرف ها سستی در لشگر ایجاد نکن این ها دروغگو هستند، و نمی خواهند که کتاب خدا بین ما و ایشان داور باشد، اگر راستگویند چرا پس وقتی که ما آن ها را به این امر خواندیم اجابت نکردند؟ در جلد 32 بحار ص 467 آمده، در اول شروع جنگ صفین جوانی سعید نامی از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرآن پیش اصحاب معاویه برد که، بیایید قرآن بین ما و شما حکم باشد، او را در وسط میدان تیرباران کردند شهید شد. حالا که آثار فتح و پیروزی را از ما، و علامت فنا و نابودی در خود دیدند این حيله ای است که راه انداخته اند، این کلمه (دعوت به داوری کتاب خدا)

کلمه حقی است که با آن باطل اراده شده است، بروید مشغول جنگ باشید نزدیک است که به

مقصود نایل شوید، و مبادا گول این گونه حرف ها را بخورید، ولکن اشعث نادان نصیحت مولا را نشنیده و اختلاف در لشگر آن حضرت راه پیدا کرد، گروهی گفتند این حيله ای است که عمر و عاص راه انداخته است و نباید دست از جنگ کشید؛ و عدّه دیگر گفتند پس از آن که ما را به حکم قرآن خواندند دیگر برای ما جایز نیست که نبرد کنیم، متأسفانه اکثریت را دسته دوم تشکیل داده و از علی (علیه السلام) خواستار مراجعت اشتر نخعی از میدان جنگ شدند، و گفتند اگر فرمان عقب نشینی اشتر را صادر نکنی تو را خواهیم کشت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صورت مخالفت چون نیستی خود و سایر اصحابش را حتمی دید ناچار کسی را پیش اشتر روانه کرده و فرمان عقب نشینی را داد، نماینده پیش اشتر آمده و فرمان مولی را به او رسانید آن سرلشگر غیور و استقلال دوست در جواب گفت: از من به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگو اگر قدری صبر کنند نزدیک است که پرچم پیروزی را در لشکرگاه دشمن به اهتزاز در آورم، فرستاده برگشته و عرض اشتر را خدمت مولی رسانید؛ متأسفانه آن مردم احمق حرف صحیح او را قبول نکرده و با بی تابی تمام خواستار مراجعت اشتر را شدند، دوباره نماینده پیش اشتر رفته اشتر در جواب گفت: آیا نمی بینی که چقدر به پیروزی نزدیک شده ایم؟

نماینده: چرا اما تو راضی هستی که پس از پیروزی وقتی که خدمت مولی برگشتی او را کشته یافته یا در دست دشمن اسیر بینی؟

اشتر: سبحان الله من راضی نیستم که همه دنیا مال من باشد و دقیقه ای بدون امیرالمؤمنین زندگی کنم.

نماینده: بلی این جماعت می گویند؛ اگر اشتر مراجعت نکند تو را کشته یا به دست دشمن خواهیم داد.

اشتر همین که این جواب را شنید دست از جنگ کشیده به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برگشته و از آن مردم نادان هر چه اجازه مراجعت به میدان خواست ندادند، و گفتند تا قرآن ها سر نیزه هاست ما نه از علی (علیه السلام) و نه از تو اطاعت نخواهیم کرد. سپس اشعث خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده و اجازه خواست که پیش معاویه رفته و از علت قرآن سر نیزه کردن پرسش نماید، آن حضرت اجازه داده او پیش معاویه

رفت؛ معاویه در جواب گفت:

مقصود ما این است که یک نفر از طرف ما و یک نفر از طرف شما تعیین شوند تا به حکم قرآن بین ما و شما حکم کنند؛ اشعث مراجعت کرده و همین که پیغام معاویه را به علی (علیه السلام) رسانید صدای بلی ما راضی هستیم، از عده زیادی بلند شد، خلاصه شامی ها عمرو و عاص را نماینده خود قرارداد و عراقی ها اکثرشان ابوموسی اشعری را که اسم او عبدالله بن قیس بوده و برای حفظ جان خود از هر دو لشکر کناره گرفته و در اراضی شام به سر می بردکاندید کردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود که ابوموسی لیاقت این سمت را ندارد حالا که می خواهید کسی را اختیار کنید عبدالله بن عباس برای این کار خوب است، زیرا که او می تواند هر حيله ای را که عمرو و عاص راه بیندازد خنثی کند، در جواب گفتند عبدالله از خواص تو است ما باید کسی را اختیار کنیم که نه از خواص تو و نه از دوستان معاویه باشد، امام در جواب فرمود: مگر عمرو و عاص از خواص معاویه نبود که معاویه و هل شام او را اختیار کردند؟ حالا که عبدالله را نمی خواهید پس اشتر نخعی را قبول کنید، جواب دادند که اشتر مرد جنگجویی است او را هم قبول نداریم، بالاخره هر چه خود آن حضرت و اصحاب فهمیده او گفتند که ابوموسی لیاقت این پست حساس را ندارد قبول نکردند، آخر امام دست به دعا بلند کرده و گفت: الهی تو گواه باش که من از کردار این قوم بیزارم، بالاخره آخر برد با آن ها شد و کسی را فرستادند که ابوموسی را از اراضی شام به صفین بیاورد. بعد مجلسی آماده شد معاویه با بزرگان شام و امیرالمؤمنین (علیه السلام) با سران لشکر عراق در آن اجتماع نموده و صلح نامه ای با شرایط چندی بین آن دو لشکر نوشته شد، سپس بنا شد هر دو داور برای مطالعه کتاب خدا و فکر در اطراف موضوع به دومه الجندل که نام حصنی در هفت منزلی شام بوده رفته و پس از مطالعه نتیجه فکرشان را در اختیار مردم بگذارند، و هر چه آن دو نفر حکم کند هر دو لشکر قبول کنند، ابوموسی با چهارصد نفر از لشکر عراق، و عمرو و عاص با چهارصد نفر از سپاه شام راه دومه الجندل را پیش گرفتند، و از آن طرف علی (علیه السلام) با ناراحتی تمام با بقیه لشکر، صفین را به سوی کوفه ترک گفته، و معاویه با نشاط فزون از حد راه شام پیش گرفت. عمرو و عاص به دومه الجندل وارد شده پس از چند روز دیگر ابوموسی آمد؛ عمرو استقبال گرمی از ابوموسی کرده و

مشغول چاپلوسی و فریفتن او شد، و هر روز به احترام او

می افزود و هر چه اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را از حيله و تزوير عمروعاص ترسانيدند حرف های آنان به گوش آن نادان فرو نرفته و خیال می کرد که عمرو او را جداً احترام می کند. خلاصه روزها یکی پس از دیگری سپری گشت اما از حکومت حکمین خبری نشد، در نتیجه کسانی که با آن ها بودند از زیادی تأخیر به تنگ آمده و اگر احیاناً کسی هم اعتراض می کرد به حرف او گوش نمی دادند، تا روزی عمروعاص به ابوموسی خطاب کرده و گفت رفیق عزیز چه اشکالی هست که هر دو تایمان معاویه را ب خلاف اختیار کنیم؟ چون که او از همه کس به عثمان نزدیک تر بوده و علاوه خون او را طلب می کند، و بدان که اگر این کار بر معاویه راست آید تو را از بخشش های بی کران خود، بهره مند خواهند ساخت، ابوموسی در جواب گفت خلیفه باید اهل دین باشد و بنابراین علی (علیه السلام) از همه کس به این مقام یرازنده تر است، و علاوه او از مهاجرین اولین (کسانی که در اوایل هجرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مهاجرت کرده اند) است، و با وجود آنان دیگران نباید به این مقام کاندید شوند، اگر می خواهی علی (علیه السلام) و معاویه را کنار گذاشته و عبدالله بن عمر را انتخاب کنیم؟ عمرو در جواب گفت: عبدالله قهرمان این میدان ها نیست، سپس پسر خود را پیشنهاد کرده و ابوموسی قبول نکرد.

فردای آن روز عمروعاص مجلس را از بیگانه تهی ساخته و خطاب به ابوموسی نموده و گفت: تو اهل عراق را به آن اندازه دوست نداری که من مردم شام را دوست می دارم، و علاوه تو پیش مردم عراق آن اندازه احترام نداری که من در نظر اهل شام ارجمندم، و علاقه تو به علی (علیه السلام) به قدر محبت من به معاویه نیست، با این همه مصلحت در این است که من معاویه و تو علی (علیه السلام) را از این مقام عزل کنیم، بعد اگر مصلحت شد عبدالله عمر را اختیار می کنیم و گرنه خود مردم هر کس را بخواهند اختیار کنند.

ابوموسی صحیح است حرف نیکو زدی و اندیشه خوبی کردی.

عمروعاص پس دستور دهیم مردم جمع شوند تا رأی خود را اظهار کنیم.

ابوموسی چون روز شنبه برای این کار بهتر است باشد برای فردا.

آفتاب روز شنبه طلوع کرده و کسانی که با آن ها بودند اجتماع نموده و منتظر رأی حکمین شدند.

ابوموسی آقای عمروعاص بفرمایید و حرف خودتان را بگویید.

عمروعاص اختیار دارید من چه طور این جسارت را کرده و از شما پیشی گیرم در حالی که شما دارای مقام شامخی پیش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و ابوبکر و عمر بوده و در ایمان و هجرت بر من سبقت رفته اید، شما بفرمایید فرمایش خودتان را بگویید بعد من عرض خود را می رسانم.

ابوموسی بلند شده به تربون ضلالت تکیه کرده و پشت میکرفون گمراهی قرار گرفته مشغول سخنرانی شد، پس از حمد و ثنا گفت: مردم در امری اتفاق کرده ایم امیدوارم که به صلاح امت باشد، عمروعاص گفت صحیح است به سخن خود ادامه دهید، در این جا ابن عباس روی به ابوموسی کرده و گفت ای ابوموسی به خدا سوگند عمروعاص تو را فریب داده است مبادا پیش از او اظهار نظر کنی، متأسفانه آن مرد نادان نصیحت او را نشنید و گفت: مردم بنده و عمروعاص اتفاق کرده ایم بر این که علی(علیه السلام) و معاویه را از خلافت خلع کرده و شما را در اختیار خلیفه آزاد گذاریم، پس من علی(علیه السلام) و معاویه را از خلافت خلع نمودم شما هر که را خواستید اختیار کنید، و به روایت اعثم کوفی انگشتر خود را از انگشت بیرون کشیده و گفت مثل این علی(علیه السلام) را از خلافت بیرون کشیدم، پس از ارتکاب این جنایت کنار رفته و خاموش نشست. عمروعاص روباه صفت بلند شد و گفت رفیق من رییس خود را از خلافت عزل نموده و من هم آقای او را عزل می کنم، بعد انگشتری که در دست داشت به انگشت کرده و گفت مردم بدانید که من معاویه را مثل این بر خلافت نصب کردم، زیرا که او از همه کس به عثمان نزدیک- تر است. ابوموسی همین که این حرف را شنید مغزش آتش گرفته و گفت خدا تو را موفق نکند که بر من حيله کردی و مثل تو مثل سگی را می ماند که در هیچ حالی از او آسوده نتوان بود، عمر و در جواب گفت مثل تو مثل دراز گوش می ماند که کتاب حملش کنند، بالاخره آن دو دوست صمیمی نیم ساعت قبل، به همدیگر فحش داده و به جان هم افتادند، عراقی ها از این حکومت فوق العاده ناراحت شده و گفتند که امیرالمؤمنین(علیه السلام) می دانست که تو(ابوموسی) مرد احمقی هستی لذا به حکومت تو دل نمی داد، سپس ابوموسی از شرم علی(علیه السلام) و اصحابش راه مکه را گرفته و

عراقی ها به طرف کوفه حرکت کرده

و عمروعاص با یاران خود به شام رفتند، علی (علیه السلام) از شنیدن این جریان فوق-العاده ناراحت گشته ولیکن چون چاره ای نداشت صبر کرد.

توضیح هفتم: صلح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین مکه در حدیبیه

اشاره

در ماه ذیقعد سال ششم هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با گروهی از مسلمانان برای به جا آوردن عمره به طرف مکه رهسپار شدند، وقتی که خبر نزول آن حضرت در حدیبیه (محلی است در یک منزلی مکه) به کفار قریش رسید تصمیم گرفتند که نگذارند آن حضرت به مکه وارد شود، لذا برای اعلان مقصود خود، و برای دانستن سبب حرکت مسلمانان نمایندگان چندی خدمت آن سرور روانه ساختند. فرستادگان یکی پس از دیگری خدمت آن جناب مشرف شده و از علت مسافرت سؤالاتی می کردند، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در جواب می فرمود ما غیر از به جا آوردن عمره قصد دیگری نداریم، اگر قریش با ما به مقام جنگ بیایند زیانکار خواهند بود. رسول خدا هم برای اعلان مقصود خود عثمان را با ده نفر دیگر به مکه روانه ساخت، ناگاه خبر رسید که قریش نمایندگان آن حضرت را به قتل رسانیده اند، پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) از شنیدن این خبر ناراحت شده و عهد کرد که در صورت صحیح بودن این خبر تا جزای این کردار بد قریش را نداده به مدینه نرود، و اصحاب آن حضرت برای اعلان موافقت خود دست بیعت به دست مبارک او گذاشته و در زیر درختی که در آن محل بود با حضرتش بیعت کردند، این بیعت معروف به بیعت رضوان است که در قرآن شریف به آن اشاره شده است.

قریش از شنیدن موضوع بیعت بیش از پیش از صولت و سطوت حضرتش هراسان شده سهیل ابن عمرو و حفص ابن احنف را برای تقاضای صلح خدمت آن سرور روانه ساختند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون صلاح دین را در مصالحه دید با شرایطی که در کتاب های تاریخ نوشته شده است با قریش صلح کرد، و چون از شرایط مصالحه یکی این بود که آن حضرت در آن سال وارد مکه نشود لذا پس از عقد صلح دوباره به مدینه برگشتند.

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) آن امام ممتحن از هر گونه مظلومیتی و نرسیدن به حقتش بهره مند است، لکن بعضی از حق کشی ها درباره اش بر هر انسان با وجدان رنج آور است، از آن جمله افتراء و تهمت زنی دشمنان حضرتش درباره عدد زن های آن مظلوم است، این بحث از جمله عناوینی است که می بایست در اطرافش خیلی قلم فرسایی شود، زیرا که در صورت ثبوت دروغگویی یک عده تاریخ نویسان، در عین این که دفع تهمتی از ساحت قدس آن سرور شده، خواهد معلوم شد که دشمنانش تا چه حدی در متنفر کردن مردم از آل محمد (صلی الله علیه و آله) تلاش کرده اند، لکن چون بحث طولانی بر خوانندگان عادی غالباً خستگی آور است، از باب ما لا یدرک کله لا- یترک کله، و بمنطوق کریمه انا جعلنا کم امه وسطاً، در این میدان در راه پیمایی حالتی بین تندروی و کندروی انتخاب کرده، و به همراهی دوستان (باقر شریف قریشی مؤلف کتاب پر ارج حیاة الحسن (علیه السلام) و شیخ رازی آل بس مؤلف کتاب شریف صلح الحسن (علیه السلام)) طی طریق کرده و حرف های مؤرخین را با ترازوهای علمی سنجش کرده و حرف های صحیح را از نادرست تشخیص می دهیم.

بین اهل تاریخ و سیره نویسان در عدد زن های آن مظلوم چهار قول معروف است (70، 90، 250، 300) راوی قول اول مدائنی، دومی شبلنجی، سومی ابوطالب مکی است، و از آن جایی که میزان در قبول قول کسی چطوری که در علم اصول فقه و درایه به ثبوت رسیده، عادل یا ثقه بودن قائل است، لذا لازم است اولاً در ماهیت این سه نفر بحث شود تا معلوم شود آنان از نظر علمای رجال چقدر محلّ اعراب دارند، و ثانیاً روشن شود که اعتبار چقدر ممکن است قول کسی را ولو به فرض بهترین انسان ها باشد، تأیید می کند.

مدائنی را بشناسید:

قائل قول اول (70) که راوی آن علی بن عبدالله بصری معروف به مدائنی متوفی 225 هجری غلام سمره بن حبیب اموی بود، و جای تردید نیست که عقیده و ایده هر آقایی معمولاً در غلام خود مؤثر است، و از آن جایی که دشمنی بنی امیه با آل محمد (صلی الله علیه و آله) از کفر ابلیس هم روشن تر است، شاگردان مکتب و دست پروردهایشان لااقل از خوردن چند جرعه از جام عداوت بی نصیب نخواهند شد، و بهترین چیزی که حاکی است که آقای

مدائنی از کاسه ارباب خویش آب خورده تعریف و تمجیدهای بی خود او است که داریم می بینیم از بنی امیه می کند، و از مثل عوانه بن حکم عثمانی روایت می کند، و روی این حساب و علل دیگر است که ابن عدی در کتاب خود (کامل) او را ضعیف دانسته و گفته به روایاتش نمی شود اعتماد کرد، و مسلم هم در صحیح خود، از او روایت نکرده است، و علاوه اکثر روایات او مرسل بوده و روایت مسند کم دارد. (1)

پس به گفته مدائنی نمی شود اعتماد کرد.

شبلنجی احتیاج به ترجمه ندارد.

قول دوم (90) را شبلنجی روایت کرده است چون روایتش مرسله است (از کسی روایت می کند که زمان او را درک نکرده است و واسطه ای که در سند بوده روشن نکرده است) پس قابل اعتماد نبودن چنین حدیثی از نظر علمای حدیث، ما را از ترجمه شبلنجی غنی می کند. (2)

ابوطالب مکی چه شخصیتی دارد؟

قول سوم (250) و چهارم (300) را ابوطالب مکی متوفی 380 در کتاب خود (قوت القلوب) نقل کرده است او کسی است که وقتی برای ارشاد و موعظه اهل بغداد وارد آن جا شد، از بس که حرف هایش خارج از موازین استقامت بود و هذیان گفت مردم بغداد از شنیدن حرف هایش خودداری کردند، از جمله هذیان او است که گفته لیس علی المخلوق اضّر من الخالق، یعنی هیچ چیزی ضررش بر مخلوقین از وجود خالق نیست، و علاوه کسانی که در کتاب هایشان از او اسم برده گفته اند که احادیث بی اصل در کتاب های او زیاد است، (3)

پس از معلوم شدن حال صاحبان اقوال سخافت قولشان روشن می شود.

ص: 185

1- . حياه الحسن، جلد 2، ص 446.

2- . حياه الحسن، جلد 2، ص 447.

3- . حياه الحسن، جلد 2، ص 448.

چند چیز زیاد نبودن عدد ازواج را روشن می کند.

باقطع نظر از اشکال هایی که بیان شد و با فرض صحیح بودن روایات، چند چیز این ادعاء (زیادی عدد زن ها) را تکذیب می کند.

اول (عدم تفاهم بین عدد ازواج و عدد اولاد، معتبرترین اقوال در عدد فرزندان امام حسن (علیه السلام) قول مرحوم شیخ مفید است که، در اول کتاب گذشت که عدد پسر و دخترهای امام (علیه السلام) را پانزده درج کرده است و اگر به قول بعضی ها اعتماد کنیم کسی عدد را بیش از بیست و اندی ذکر نکرده است، این عدد چه مناسبتی با سیصد زن دارد، ممکن است به ذهن بعضی از کوتاه نظران برسد که شاید زن های آن حضرت مثل بعضی ها جلوگیری از توالد و تناسل می کردند، در جواب این شاید بایست گفت: اولاً به ملاحظه اوضاع آن روز که از بهترین افتخارات، زیادی فرزند شمرده می شد، این شاید نشاید، و ثانیاً این فکرها برای افراد ضعیف الایمانی که راحتی چند روز دنیا را مقدم به راحتی همیشگی آخرتی می کنند ممکن است خطور کند، اما درباره کسانی که فارغ التحصیل از دانشگاه انی اباهی بکم الامم بوده (1)

و در کلاس و للمولود من امتی احب الی مما طلعت علیه الشمس (2) در مکتب رسول (صلی الله علیه و آله) نشسته اند، اگر از محالات عقلی هم نباشد محال عرفی است، مخصوصاً با ملاحظه این که آن روز مادر بودن بر ذریه رسول (صلی الله علیه و آله) از مهم ترین افتخارات بود، و فرض کنیم این جنایت در حق بعضی از زن ها ممکن باشد، در حق همه که نیست، پس عدد زن ها اگر این اندازه ها باشد به طور حتم عدد فرزندان باید ده ها برابر باشد.

دوم (این که ابو جعفر محمد بن حبیب متوفی 245 با آن همه تتبع و دقتی که در امثال این بحث ها دارد، بیش از سه داماد در کتاب خود (المحبر) برای آن حضرت ذکر نکرده است. (3)

سوم (بر کسانی که از تاریخ اطلاع دارند معلوم است که دشمنان آن حضرت مثل معاویه و عمرو عاص و مروان و مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه و عبدالله بن زبیر ده ها مرتبه به

ص: 186

1- بحار، 103، ص 220؛ وسائل الشیعه، ج 14، ص 3.

2- بحار، ج 103، ص 77؛ مستدرک الوسائل، ج 2 قدیم، ص 531.

3- حیاة الحسن، جلد 2، ص 449.

مواجهه با امام می نشستند و خیلی سعی می کردند که عیبی برای حضرتش پیدا کنند، و جلوترها هم خیلی فکر می کردند چیزی را پیدا کنند وقتی حضرتش را احضار کردند به رخس بکشند و او را محکوم کنند، وقتی چیزی را پیدا نمی کردند می گفتند که پدرت قاتل عثمان است، و اگر از این هم بهره نمی گرفتند نعوذبالله در پیش حضرتش به پدرش ناسزا می گفتند، و الحمدلله امام(علیه السلام) با منطق و استدلال صحیحش رسوایشان می کرد به حدی که پشیمان می شدند که چرا چنین کردیم و رسوا شدیم، اگر امام(علیه السلام) سیصد تا زن داشت چرا پس برای نمونه در کتاب تاریخی پیدا نمی شود که روزی یکی از دشمنانش بگوید تو لیاقت امامت و خلافت را نداری، تو اگر مهم باشی زن هایت را اداره می کنی، آیا لگه کشتن پدر او عثمان را، چسبده تر است، یا داشتن سیصد زن؟

ریشه یابی این تهمت ناروا

به احتمال قوی اصل این نسبت ناروا منصور دوانقی است، زیرا که وقتی نوادگان امام حسن(علیه السلام) یکی پس از دیگری بر علیه حکومت های ظالمانه قیام کردند او از زوال حکومت جابرانه و غاصبانه خویش هراسان شده و برای از بین بردن آقازاده ها خطبه ای را ایراد کرده و در آن به علی(علیه السلام) بد گفته و نسبت های ناروایی به امام حسن مجتبی(علیه السلام) داد، و از آن جمله این است که گفت: و اقبل علی النساء یتزوج الیوم واحده و یطلق غداً اخری، یعنی امروز زنی را گرفته و فردا دیگری طلاق می داد،⁽¹⁾

بعد قالب سازان رند این حرف را در قالب های سیصدو، دویست و پنجاه و، نود و، هفتاد، ریختند و تاریخ نویسان کذابی هم از قالب ها در آورده و در کتاب هایشان درج کردند، و قبل از منصور از کسی چنین چیزی شنیده نشده است.

حالا که مسئله عدد حلّ شد و معلوم گردید که هیچکدام از چهار قول چنگ به دل نمی زند، می بایست بحث را بکشیم به طرف دو حدیث از کافی شریف، و یک روایت از وسائل الشیعه.

ص: 187

اما دو حدیث کافی یکی حدیث 4، و دیگری حدیث 5، از جلد 6 صفحه 56 می باشد، حدیث 4 را مرحوم کلنی قدس سره به سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند، و مرحوم مجلسی در مرآت العقول لقب مؤثق به او داده است، لکن چون در سند محمدبن زیاد بن عیسی واقع است، حقیر در بررسی سند دیدم که علمای بزرگ رجال (نجاشی، رجال طوسی، خلاصه علامه، و جیزه مجلسی، جمع المقال طریحی، جامع الروات اردبیلی، و تنقیح المقال مامقانی) اظهار بی اطلاعی کرده اند، و خود مرحوم مجلسی در مقدمه و جیزه اش فرموده هر کس را من ترجمه نکرده ام محکوم به مجهول بودن است، روی این حساب حدیث مجهول می باشد، بر اهل تحقیق است که خودشان بررسی کنند، بلی مجلسی بزرگ در روضه المتقین جلد 9 باب اول طلاق الموثق کالصحیح تعبیر آورده است، و حدیث 5 را هم یحیی بن ابی العلاء از امام صادق(علیه السلام) نقل می کند، مرحوم مجلسی در مرآت العقول آن را مجهول خوانده است، از رجال سند علی بن موسی بن جعفر الکنندانی، و ابوسلیمان داود بن کوره القمی، یقیناً محل بحث است، و احمد بن محمد بن عیسی را بعضی توثیق کرده و بعضی نکرده است، ولی یحیی بن ابی العلاء بی شک مجهول است، و مع ذلک در روضه المتقین به عبارت فی الصحیح تعبیر آورده است. و روایت وسائل در باب 2 طلاق حدیث اول قرار گرفته، (جلد 15 صفحه 268) از محاسن برقی نقل کرده و سند صحیح است، و در آن از قول امیرالمؤمنین(علیه السلام) درباره امام حسن(علیه السلام) این کلمه: فانه مطلق للنساء آمده است آنچه از این همه روایات مورد اعتماد می باشد همین حرف است، این فرمایش را با روایات زیادی که درباره مذموم بودن طلاق رسیده، مثل آنچه در کافی از قول رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت می کند که خداوند مبعوض دارد یا لعنت می کند، تردید از راوی است، هر مرد و زنی را که نظرش از ازدواج تنها لذت بری شده که، هر روز بخواهد مزه یکی را بکشد، در حدیث دیگر باز از کافی از قول امام صادق(علیه السلام): از چیزهایی که خدا

حلال کرده هیچ کدام مثل طلاق مبعوض او نیست، (اصل طلاق را برای ملاحظه مصلحت بندگان حلال کرده، و تا ممکن است استفاده از این قانون را دوست ندارد)، و خداوند دشمن می دارد مردی را که خیلی طلاق دهنده و مزه زن ها را کشنده است، و در همین کتاب چهار حدیث دیگر پشت سر هم به مضمون

این حدیث باز درج شده است، و در مستدرک الوسائل جلد سوم قدیم هم در اول کتاب هفت حدیث در این موضوع روایت شده است.

اگر قیاس کنیم حاصل می شود که، آن امام مظلوم که بعد از پدرش از جهاتی اول مظلوم عالم است، با کم اقبالی که داشته ممکن است گرفتار زنان دیگری به تحریک معاویه مثل جعده شده باشد، چطوری که مجلسی بزرگ در روضه المتقین احتمال داده، آن ها را طلاق داده باشد، و یا این که یک عده بدبخت را به عللی که شوهرهایشان را از دست داده باشند از گم نامی، فقط با انداختن نام مبارکش به روی آن ها نجات داده، و آن ها را به شرف عروس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بودن برساند، و بهترین شاهد بر این عرض کمی فرزندان آن امام همام است. مؤلف کتاب صاحب الغار ابوبکر ام رجل آخر گوید: مغیره هزار زن را طلاق داد، و به این کارش افتخار می کرد، مطلق نامیده شد، اموی ها این لقب را به امام حسن(علیه السلام) چسبانیدند. ص 125.

مخفی نماند که در این موضوع حرف های چرت و پرت زیادی را داستان سرایان بنی امیه ساخته اند، خدا می داند که کسی که گیر بنی امیه مخصوصاً معاویه بی دین بیفتد چه مصائب و افتراء هایی را باید متحمل شود، در خاتمه برای تأیید حرف های گذشته (ازنوشتن مطلبی ناگزیرم) و آن این که در زمان بنی امیه از جمله چیزهایی که بازار خیلی گرم داشت مسئله جعل حدیث بود، با آن هر کسی را دوست داشتند به عرش اعلاء می رسانیدند، مثل احادیثی که در تعریف خلفاء و شخص معاویه، مثلاً روز قیامت در بالای عرش خدا منبری به طول و عرض چقدر نصب می شود معاویه در بالای آن و خدا در پایین آن می نشیند،⁽¹⁾ مثل حذف الف و لام تزیین از نام مقدس الحسن و الحسين و وصل

آن به نام حسن بصری⁽²⁾

و هر کسی را دوست نداشتند هر چه ممکن بود ضایع می کردند، مثل بالابردن مقام عایشه و تزیین مقام حتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که، در مسابقه آن حضرت با

ص: 189

1- . کامل بهایی، ص 42.

2- . کامل بهایی، ص 432.

عایشه او برنده شد،(1)

و مثل عمر به غنا و آواز خوانی گوش نمی داد و پیغمبر(صلی الله علیه و آله) گوش می داد.(2)

و مثل گفتن معاویه به امیرالمؤمنین(علیه السلام) که حسد ده قسم است نه قسمت آن در تو است که با حکومت من مخالفت می کنی،(3)

و کشتن کسی که اسمش علی بود،(4)

و برای بردن منقبتی که شیعه و سنی نقل کرده اند در جریان آمدن آن اژدها به خدمت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مسجد کوفه، که اسم آن را در باب الثعبان می گفتند، مدتی فیلی در آن بستند تا معروف به باب الفیل شد،(5)

در اینجا با اجازه شما کم کم می خواهم مابین خامه و کاغذ جدایی انداخته قلم را به زمین بگذارم.

آفریدگارا از پیشگاه با عظمت تو مسئلت می کنم که ما را از دوستان حقیقی این خانواده قراردادده و بین ما و آل محمد(صلی الله علیه و آله) در دنیا و آخرت جدایی نیندازی السلام علی من اتبع الهدی.

ذیقعه سال 1386

قم محمد محقق مرندی

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 190

1- . اول دلائل الصدق، ص 679.

2- . دلائل الصدق ، ص 652.

3- . بحار، ج 29، ص 631.

4- . بحار، ج 29، ص 631.

5- . روضه کافی، ص 255.

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين لاسيما بقيه الله في الارضين و
اللعنه الدائمه على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين

پس از شمول عنایات خفیه رب الارباب جل عزه در نشر کتاب ذی ارزش و قیم ((تتمه مفاتیح الجنان)) و منور کردن آسمان کتب ادعیه و مناجات و سیراب نمودن تشنگان وادی تعبد و تهجد، تلامیذ استاد معظم و معزز حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد محقق مرندی ((مدظله العالی)) بر خود لازم دیدند که با همت وسیع و سعی بلیغ، دیگر آثار معظم له را در دسترس عموم قرار دهند تا در این عصر و زمان، با ظهور و حضور چنین تألیفاتی، هم مؤلفین به راه تألیف آشناتر، و هم طالبین حق و حقیقت و جویندگان فضل و فضیلت ملاکی دیگر برای یافتن اصل از فرع، و صحیح از سقیم به دست آورند.

لذا با استمداد از ساحت قدس ربوبی جل و علاء و نزول الطاف آن رب بی منتها و توجهات حضرت صاحب الامر و الزمان عج الله تعالی فرجه، منتخبات معظم له از مطالعه صدها کتاب (که در ذیل نام بخشی از آن ها برده می شود) در ابعاد مختلف در طول سالیان متمادی که خود مجموعه ای بس ارزشمند و حقیقتاً دُرّ درخشان و شمس فروزان و هادی جستجوگران و رهنمای گم گشتگان می باشد، و آن را موسوم به ((تهاویل الربیع)) که همان ((گلهای رنگارنگ بهاری)) است، نام نهاده، به زینت چاپ و نشر مزین شد که بحمدلله در حال حاضر بخشی از آن را پیش رو دارید.

امیدواریم که با استمرار توجهات خاصه الهی جل شأنه و عنایات ویژه مهدوی علیه السلام، دیگر بخشها و مجلدات آن نیز در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

در خاتمه بخشی از کتبی را که معظم له با کثرت اشتغالات علمی، در فرصت های به دست آمده در طول سنوات کثیره، با دقت نظر قابل وصف مطالعه نموده و مطالب حساس و مفید و ظریف آن را محصور به حصر نگارش کرده، و به عبارت دیگر بخشی از مآخذ این کتاب می باشد، را متذکر می شویم تا برای اهل تحقیق، نافع و برای مطالعه کنندگان موجب اطمینان و آرامش باشد، لازم بذکر است کتبی که ذیلاً نامبرده می شود اکثراً دوره

کامل آن ها توسط معظم له مطالعه شده و چند مورد محدود است که نصف و یا چند مجلد از آن مورد استفاده قرار گرفته است .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکات

اول جمادی الثانیه 1421ه. ق

تهران، غلامرضا مردانی گرمدره

ص: 192

گزیده تهاویل الربیع / جلد ۱

اسامی کتب مورد مطالعه

۲۹ جلد	۱۱۰ جلد (۱۸ الذریعه	۱) بحار الانوار
۳ جلد	۱۱ جلد (۱۹ دلائل الصدق	۲) الغدير
حدود ۳۰ جلد	۱۴ جلد (۲۰ ناسخ التواریخ	۳) روضه المتقین
نصف بیشتر	۳ جلد (۲۱ جواهر الکلام (۴۳ جلد)	۴) رجال ممقانی (تنقیح امقال)
	۸ جلد (۲۲ منهج البراعه	۵) روضات الجنات
۶ جلد	۱۰ جلد (شرح نهج البلاغه خوئی)	۶) دائره المعارف فرید و جدی
۲ جلد	۳ جلد (۲۳ ذکر اخبار اصفهان	۷) اثبات الهداة
۱ جلد	۳ جلد (۲۴ اسلام و آراء عقاید بشری	۸) تاریخ یعقوبی
۲ جلد	۱ جلد (۲۵ منتهی الآمال	۹) رجال مستدرک الوسائل
۱ جلد	۵ جلد (۲۶ تتمه المنتهی	۱۰) تفسیر برهان
۱ جلد	۲۳ جلد (۲۷ لوامع الانوار	۱۱) معجم الرجال
۱ جلد	۲۰ جلد (۲۸ مجمع النورین	۱۲) تفسیر المیزان
۱ جلد	۳ جلد (۲۹ زهر الربیع	۱۳) کفایه الموحدین
۲ جلد	۲۰ جلد (۳۰ رنگارنگ	۱۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
۱ جلد	۵ جلد (۳۱ قصص العلماء	۱۵) التاج (جامع صحاح سته اهل سنت)
۱ جلد	۳ جلد (۳۲ بلوغ الابتهاج	۱۶) کشکول شیخ بهائی
۱ جلد	۱۹ جلد (۳۳ لؤلؤ و مرجان	۱۷) تفسیر البصائر (۶۳ جلد)

گزیده تهاویل الربیع / جلد ۱

۳۴	فرهنگ قصص قرآن	۱ جلد	۵۲	فرهنگ عمید (بصورت مطالعه از اول تا آخر)	۱ جلد
۳۵	نمونه های معرفت	۱ جلد	۵۳	کتاب سلیم بن قیس هلالی	۱ جلد
۳۶	ترجمه کشف المہجہ	۱ جلد	۵۴	مقیاس الهدایہ (درایہ)	۱ جلد رحلی
۳۷	خرایج	۱ جلد	۵۵	البرمایہ و ژول ایزاک (۶جلد)	۲ جلد
۳۸	حجاب	۱ جلد	۵۶	صحیفہ سجادیہ (به صورت مطالعه)	۱ جلد
۳۹	چهل حدیث	۱ جلد	۵۷	الامامہ عند الشیعہ	۱ جلد
۴۰	مجالس المواعظ	۱ جلد	۵۸	جامع السعادات	۳ جلد
۴۱	دانستنی های پزشکی	۱ جلد	۵۹	فاطمہ الزہرا بہجہ قلب المصطفیٰ جلد	
۴۲	کودک	۲ جلد	۶۰	ذریعہ النجاة فی المقتل	۱ جلد
۴۳	جوان	۱ جلد	۶۱	الایقاد فی و فیات المعصومین (ع)	جلد
۴۴	آیہ الکرسی	۱ جلد	۶۲	معالی السبطين	۲ جلد
۴۵	آفریدگار جهان	۱ جلد	۶۳	شرح تقدمہ تقویم الایمان	۱ جلد
۴۶	منتخب التواریخ	۱ جلد	۶۴	مقدمہ خصال صدوق	۱ جلد
۴۷	تفسیر نوین	۱ جلد	۶۵	مقدمہ مکاسب کلانتر	۱ جلد
۴۸	با من به خانه خدا بیایید	۱ جلد	۶۶	محاسبہ النفس سیدابن طاووس	
۴۹	مغز متفکر جهان شیعه	۱ جلد	(محاسبہ کفعمی)	۱ جلد	
۵۰	حلیہ المتقین	۱ جلد	۶۷	الفوائد الرضویہ (ع)	۱ جلد
۵۱	حیوة القلوب	۱ جلد	۶۸	شب های پیشاور	۱ جلد
۶۹	تحقیق درباره اولین اربعین ۵ جلد				

گزیده تهاویل الربیع / جلد ۱

جلد ۱	۸۶) ساخته های بهائیت	جلد ۱	۷۰) غلط ننویسیم
جلد ۱	۸۷) زندگانی حضرت معصومه (س)	جلد ۱	۷۱) هدیه النمله
جلد ۱	۸۸) از پرویز تا چنگیز	جلد ۱	۷۲) شهر حسین (ع)
جلد ۵	۸۹) اصول فلسفه و روش رئالیسم	جلد ۱	۷۳) آن گاه که هدایت شدم
جلد ۱	۹۰) خورشید تابان	جلد ۱	۷۴) سیاه پوشی در سوگ ائمه نور (ع)
جلد ۱	۹۱) وظیفه مصلی در قطبین	جلد	۷۵) دائره المعارف حج
جلد ۳	۹۲) گروه رستگاران	جلد ۱	۷۶) المستطرفات
جلد ۳	۹۳) وافی	جلد ۱	۷۷) الفقه و الاجتماع
جلد ۱	۹۴) شجره طوبی	جلد ۱	۷۸) سیمای فرزندگان
جلد ۱	۹۵) اثناء عشریه	جلد ۱	۷۹) الی حکم الاسلام
-	۹۶) طبقات ابن سعد	جلد ۱	۸۰) کلید خوشبختی
-	۹۷) مرآت العقول	جلد ۱	۸۱) فاطمه فاطمه است
-	(شرح کافی، مرحوم مجلسی)	جلد ۱	۸۲) تاریخ القرآن
جلد ۱۰	۹۸) مفتاح الکرامه	جلد ۱	۸۳) درخت چای و سود و ضرر آن
-	۹۹) کشف الغطاء	جلد ۱	۸۴) عقول عشره
جلد ۲	۱۰۰) مکتب تشیع	جلد ۱	۸۵) شفاء الصدور
یک دو	۱۰۱) تفسیر صافی	جلد ۱	(شرح زیارت عاشورا)
یک دو	۱۰۲) اسرار معراج	جلد ۱	

گزیده تهاویل الربیع / جلد ۱

۱۰۳	اثبات الوصیه	-	۱۲۰	غیبت نعمانی	جلد ۱
۱۰۴	نهج الفصاحه	-	۱۲۱	ولایت فقیه	جلد ۱
۱۰۵	علم و زندگی	-	۱۲۲	مقدمه توضیح آقای وحید خراسانی	-
۱۰۶	منهج الدعوات	-	۱۲۳	مرآه الحرمین	-
۱۰۷	تفسیر المنار	-	۱۲۴	دوجزوه	-
۱۰۸	معجم البلدان	-	۱۲۵	آسیاب تبری	-
۱۰۹	وسائل الشیعه	۲۰ جلد	۱۲۶	الصحیح من السیره	-
۱۱۰	تاریخ تمدن اسلامی	یک دوره	۱۲۷	مجموعه ورام	-
۱۱۱	اعیان الشیعه	-	۱۲۸	نورالامیر	-
۱۱۲	الوصائل الی رسائل	۱۵ جلد	۱۲۹	روضه کافی	-
۱۱۳	خدمات متقابل اسلام و ایران	۱ جلد	۱۳۰	کامل بهائی	-
۱۱۴	مردان اندیشه در قاهره	۱ جلد	۱۳۱	نفحات اللاهوت	-
۱۱۵	کامل الزیارات	۱ جلد	۱۳۲	الایقاظ من الهجعه	-
۱۱۶	آداب الطلاب	۱ جلد		و ده ها کتاب دیگر.....	
۱۱۷	نکات جالب از تفاسیر	-			
۱۱۸	الاتتصار (از اینترنت)	۶ جلد			
۱۱۹	الخصائص الحسینیة	۱ جلد			

اسامی کتاب هایی که جزء مدارک برگزیده است

تفسیر البرهان	جوان
کشکول شیخ بهایی	آیه الکرسی
تفسیر البصائر	معالی السبطين
رنگارنگ	روضه المتقين
منهاج البراعه	ناسخ التواريخ
بحار الانوار	تحقیق درباره اربعین
شرح لمعه	ذکر اخبار اصفهان
درخت چای و سود و ضرر آن	کتاب شهر حسین <small>علیه السلام</small>
تفسیر المیزان	الصحيح من السيرة
تتمه المفاتيح	مستدرک الوسائل
مقدمه تفسیر نوین	فرهنگ عمید
خلاصه تفسیر خواجه عبدالله انصاری	دائرة المعارف فرید و جدی
خزینه الجواهر	تاریخ یعقوبی
التاج	بیان الائمہ
سفینه البحار	مفاتیح الجنان
وسائل الشیعه	زهر الربیع
جواهر الکلام	معجم الرجال
مفتاح الکرامه	سیمای فرزنانگان
العروة الوثقی	اسلام و عقاید و آراء بشری

ذریعه النجاة فی المقتل	زندگانی حضرت معصومه(س)
فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی	از پرویز تا چنگیز
اعیان الشیعه	ترجمه مفتاح الفلاح
صوت العدالة الانسانیه	رجال مامقانی(تنقیح المقال)
کامل بن اثیر	تفسیر مجمع البیان
حیات الحسن <small>علیه السلام</small>	دانستنی های پزشکی
صلح الحسن <small>علیه السلام</small>	کتاب المواعظ و البکاء

مژده به عاشقان مناجات

کتاب

تتمه مفاتیح الجنان

که در برگیرنده دعاهای ارجاع داده شده در کتاب شریف

مفاتیح الجنان به دیگر کتب ادعیه است

توسط استاد معظم

آیت الله محمد محقق مرندی (دام ظلّه)

(مؤلف کتاب حاضر)

به رشته تحریر در آمده و به کوشش انتشارات دارالکتب

اسلامیه و دارالمفید بیروت لبنان به زیور طبع آراسته شده است

1. لطف بسیار بزرگ. 1
2. بلی شهادت موئی هم انسان را به بهشت می برد. 1
3. حقیقتی که دیگران هم نتوانستند منکر آن شوند. 1
4. یک چیز بود که یوسف(علیه السلام) را عزیز و زلیخا را ذلیل کرد. 2
5. بدبختی هم خالی از خوبی نیست. 2
6. بودن قضیب ممشوق به دست سواده بن قیس، خلاف عصمت است. 2
7. غذای حرام نمی گذارد انسان حتی موعظه امام حسین(علیه السلام) را بشنود. 3
8. چای خوب را از کجا بشناسیم و اصل پیدایش آن از چه زمانی است. 3
9. نشانه چای خوب. 4
10. چائی را چطور دم کنیم. 4
11. حضرت یوسف(علیه السلام) به ریسمان محکم توحید خالص چنگ زد و به اوج عزت رسید. 4
12. لطیفه. 5
13. عظمت حضرت فاطمه الزهراء(علیها السلام) در کتب دیگران. 5
14. زنگ خطر به صدا در می آید. 5
15. انحطاط مسلمین و ترقی اروپا از یک نقطه شروع شده است. 6
16. ادبی را قرآن در امر رعیت نوازی، تعلیم می کند. 6
17. ملاً هدهد. 7
- 18- چرا ابن یامین فرزندان را، به نام گرگ و پیراهن و خون، نام گذاری می کند. 7
19. چرا پس از آن که غذای حضرت مریم(علیها السلام) در محراب عبادتش حاضر می شد، خطاب «وهزّی الیک» به او رسید. 8

20. تا به دجله نیفتاده بود، خدا را ندیده بود. 8

21. نکته جالب در تجهیز امام زمان عجل الله فرجه الشريف . 9

ص: 201

22. الله اكبر از این گذشت و از این آقائی (الف). 9
23. الله اكبر از این گذشت و از این آقائی (ب). 10
24. تسخیر روح استاد و سؤال از اوضاع عالم بعد از مرگ. 10
25. حالا بشنو شدت مرگ را و حواست جمع باشد. 10
26. خلاف شرع هائی که در ما بین مردم رایج است. 11
- 27- بلی مفهوم لقب هم حتی حجّت است. 13
- 28- امام زمان عجل الله فرجه در احمد نام داشتن نیز هم نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. 14
- 29- پرهیز از خارج شدن از مشاهد مشرفه، به روز پنجشنبه. 14
- 30- خشک شدن دریاچه ساوه که از ارهاصات است، جایش کجا بود؟. 15
- 31- باز هم سلام نمی کنی. 15
- 32- نکته ای که خیلی ها از آن غافلند. 15
- 33- اهل البیت (علیه السلام) به رفتن مهمانشان کمک نمی کردند. 16
- 34- در مدّت کم، چطور سی هزار نفر در کربلا حاضر شدند. 16
- 35- تاریخ تولّد و رحلت حضرت معصومه (علیها السلام). 16
- 36- عاشورای سال 61، مطابق با چه ماهی از سنه شمسی و چه سال و ماهی از سنه میلادی بود. 17
- 37- سه توجیه لطیف. 17
- 38- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم خدا را به حق حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قسم می دهد. 18
- 39- تفاوت این دو تعبیر حکایت از کمال لطف می کند. 18
- 40- بدبخت از داخل دریا تشنه برگشت. 19
- 41- هفهاف بصری یا آخرین شهید کربلا به روز عاشورا. 19
- 42- بلی حتی در بعضی از موضوعات تفحص لازم است. 20

43- بنی امیه چند اطلاق دارد؟ و ملعون کدام است؟. 20

44- به به چه مقامی. 21

45- سعی کن پشیمان نباشی که دو دست خود را تا آرنج بجوی. 22

46- هر چه خدا خواست، همان می شود. 23

ص: 202

47- چند مطلب مفید طبّی از کتاب دانستنیهای پزشکی. 24

48- سخت ترین مصائب از نظر حضرت سکینه(علیها السلام). 24

49- پیغمبر(صلی الله علیه و آله) همیشه عزادار حسین(علیه السلام) بود. 24

50- ما هم به امام حسین(علیه السلام) نامه محبت نوشته ایم. 25

51- قوی ترین پهلوان ها. 25

52- شانزده مرتبه نام خدا برده شده است. 25

53- آزادی هم شرط دارد. 25

54- ترقی هزار و پانصد مرتبه ائی. 25

55- داروین هم خدا پرست بود. 26

56- عدّه ای از شهداء کربلا را ترجمه می کنیم. 26

57- شفای درد سینه ها در قرآن است. 27

58- اصلحک الله معنی لطیفی دارد. 28

59- طریق مصرف مال، گواه برجستگی به دست آوردن آن. 28

60- خوشا به حال کسانی که مال حلالی داشته باشند و در صله امام(علیه السلام) به مصرف برسانند. 29

61- وضع تاریخ هجری از چه زمانی است؟ و واضح آن کیست؟ و علت وضع چیست؟. 29

توجه: طغیان قلم مؤلف کتاب « مکاتیب الرسول(صلی الله علیه و آله) »: 38

62- صله و زیارت شیعیان صالح، ثواب صله و زیارت امام(علیه السلام) را دارد. 39

63- حبیب (رضوان الله تعالی علیه) پسر مظاهر است اشتباه نشود. 39

64- برای این که موالیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به کمک امام حسین(علیه السلام) نروند، ابن زیاد چهار هزار و پانصد نفر را زندان کرد. 39

65- باز هم بگو دست به خاک زدن تیمم کردن چرا؟. 40

66- بچه را از راه تخم گذاری تولید و از راه پستان شیر می دهد. 40

67- حدیثی لطیف در فضیلت محبتین اهل بیت (علیه السلام) 41

68- جابر هشت، و هر کدام از عبدالله عامری و علی بن جعفر شش معصوم (علیه السلام) را درک کرده اند. 41

ص: 203

- 69- زمانی می آید که مردم ربا خوار شوند، و هر کس اباہ کند، گرد ربا اورا می گیرد. 42
- 70- خالی از مطایبه نشود. 42
- 71- عزیزترین آیه قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است. 42
- 72- اسلام دین عطوفت است و خشونت مسلمانان مربوط به آن نیست. 43
- 73- مسئله. 43
- 74- خیررسانان دنیا در آخرت هم خیررسانند. 43
- 75- چرا شیعه بعد از والضالین الحمدلله رب العالمین و دیگران آمین می گویند؟. 44
- 76- تفکر ساعه خیر من عباد سبعین سنه. 45
- 77- می خواهی که وحشت قبر نداشته باشی؟. 45
- 78- علمای بزرگ شیعه مؤید بودند. 45
- 79- مداوم تسبیح حضرت زهراء (علیها السلام) شقی نمی شود. 46
- 80- چرا قدماء اصطلاح صحیح و حسن و مؤثق را نداشتند؟. 46
- 81- دست با کفایت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و فتح ایران.. 46
- 82- این دو کتاب به این دو شخصیت نسبت داده می شود ولکن درست نیست. 48
- 83- راز دل و زبان حال هر شیعه. 49
- 84- جواب دو نفر از یک سؤال. 49
- 85- رسم انبیاء بر زیاد کردن موی سر نبود. 49
- 86- وزراء حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه) همه عجم هستند. 51
- 87- گر تو دیدی سلام ما برسان.. 51
- 88- سمره بن جندب توی دیگ آب گرم به درک رفت... 51
- 89- شخص روزه دارد دو خوشحالی دارد. 52

90- چه لذت بخش است، خطابی که در روز محشر به روزه داران می شود. 53

91- چرا خداوند متعال روزه را عمل خالص می شمارد. 53

92- روزه چه حقی بر انسان دارد. 54

93- موفق به درک عید فطر و اضحی نشوید. 54

94- فکر نکن که روزه خواری کم مجازاتی دارد. 55

ص: 204

- 95- ناموس برعکس جاسوس. 55
- 96- بلی که خون قربانی هم نجس است. 55
- 97- صیغه متکلم مع الغیر برای چیست؟. 57
- 98- از افتراء گفتن جداً پرهیز، که خطر دارد. 58
- 99- کلام کوتاه ولی خیلی پر معنی. 58
- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مثل دنیا مثل سمی است که آن را کسی می خورد که نداند سمّ است. 58
- 101- محل تولد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در داخل کعبه کجای آن است؟. 59
- 102- مسئله. 59
- 103- اقرار دشمن جانی.. 60
- 104- بین تفاوت راه از کجا تا به کجاست... 60
- 105- یا للعبج از این لطافت بیان.. 61
- 106- بیگانه نتوانست، ولی خودی کرد. 67
- 107- جامع ترین حمدها 67
- 108- الجمع مهما امکن اولی.. 68
- 109- چه خاصیت عجیبی دارد سجده های طولانی. 69
- 110- آخرین مزه ای که انسان مؤمن در حال جان دادن درک می کند. 69
- 111- در رختخواب مردن هم آسان نیست. 69
- 112- چیزی که از انسان پوسیده نمی شود. 69
- 113- ای دانشمندان اسلامی توجه کنید. 71
- 114- چند مطلب مفید طبی از کتاب دانستی های پزشکی. 71
- 115- نحوست سیزده از کجاست؟. 72

116- عده ای از شهدای کربلا را ترجمه می کنیم. 73

117- محل ذبح حضرت اسماعیل، در کجای منی است؟. 76

118- چرا کف کعبه مکرمه از کف مسجدالحرام بلند تر است؟. 76

119- خطبه النکاح اللطیفه. 77

ص: 205

- 120- از مطایبه خالی نشود. 78
- 121- محاکمه نفس اماره. 78
- 122- طبقات العلماء 81
- 123- لغت نامه تهاویل الربیع. 94
- 124- حقیقت اسلام را دید و مسلمان شد. 99
- 125- مسئله 148. 99
- 126- نیرنگ معاویه در مشوش کردن افکار، تا امام حسن (علیه السلام) مجبور به صلح شود 100
- 127- از سیاستمداران بعید نیست. 101
- 128- یک روز هفتاد و دو نام دارد. 101
- 129- بلی بصابران چهل قلوهم می دهند. 102
- 130- عطر مشک از کجا به عمل می آید. 103
- 131- اخلاص چه گوهر بابرکتی است. 104
- 132- پاداش هر مرد وزنی که در خانه کار کند. 105
- 133- در مقابل قدرت لایتناهی فرقی نیست. 106
- 134- تأثیر عجیب نگاه. 106
- 135- درخت مسواک در کجا به عمل می آید. 107
- 136- زهر آبی که روزانه از بدن انسان دفع می شود. 108
- 137- اشتباه نشود جابر در زیارت اربعین نالینا نبود. 108
- 138- تعبیر عجیبی از قاتل امام رضا (علیه السلام) 109
- 139- هر که با آل علی در افتاد و افتاد. 111
- 140- عمر شش هزار ساله. 112

141- نکات ظریفه از باب نکاح. 112

142- کلمات عالیہ المصنمین. 113

143- شیعه با چه زحماتی احکام دینشان را دست می آورند. 115

144- امام صادق(علیه السلام) ابوحنیفه را مجاب می کند. 115

145- لولا علی لهلک عمر. 116

ص: 206

146- اهمیت حق مردم. 116

147- امیرالمؤمنین(علیه السلام) در دقایق عمر خویش چه می کرد. 117

148- افطاری دادن امیرالمؤمنین(علیه السلام) چگونه بود. 117

149- اولین کسی که صندوق شکایات را معمول کرد امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود. 118

150- بترسیم از عاقبت حرام. 118

151- اگر نویسم جفا کرده ام. 118

152- الله اکبر از این کمی غذا و قوت بازو. 119

153- از مطایبه خالی نشود. 119

154- ای چهل ساله ها. 120

155- برگردیم بر آنچه گذشت. 120

فلسفه صلح امام حسن(علیه السلام). 1

علت نگارش.... 126

تاریخ حیات امام(علیه السلام) 126

دیباچه یا علت نگارش.... 125

قطره ای از دریای بیکران یا اجمالی از تاریخ حیات امام حسن(علیه السلام) 127

صلح امام حسن(علیه السلام) و قیام امام حسین(علیه السلام) 128

علی(علیه السلام) وصی خود را معرفی می کند. 132

امام حسن(علیه السلام) به منبر تشریف می برد. 133

سبقت گرفتن مردم به همدیگر در بیعت آن حضرت: 134

معاویه به کوفه و بصره جاسوس می فرستد. 134

چه چیز باعث شد که امام با معاویه به نبرد خیزد. 135

نامه دیگر امام به معاویه. 135

جواب معاویه به نامه امام(علیه السلام) 136

فرمان معاویه برای جمع آوری لشکر. 138

تجهیز قوا از طرف امام(علیه السلام) 139

ص: 207

عبداللہ بن عباس بہ سر لشگری انتخاب می شود. 140

نیرنگ معاویہ در جلب یاران امام (علیہ السلام) 141

پانصد ہزار درہم گرفت و دین را بہ دنیا فروخت... 141

ایستادگی قیس بن سعد در برابر نیرنگ معاویہ. 142

مخالفت مردم با امام حسن (علیہ السلام) 145

لشگر امام مال حضرتش را غارت می کنند: 145

امام مجروح می شود: 146

مواد دہگانہ صلح نامہ. 149

آیا معاویہ بہ این شرط (دوم) عمل کرد؟. 150

خطبہ امام پس از نوشتن صلح نامہ. 153

اجتماع سہ لشگر در نخلیہ: 154

خودداری حسنین (علیہ السلام) و قیس بن سعد از بیعت معاویہ: 156

سخنی با خوانندہ عزیز. 158

علت صلح امام را از زبان خود آن حضرت بشنوید. 160

توضیحات و ملحقات... 162

توضیح اول: 162

چرا عثمان کشتہ شد و قاتل او کیست... 162

توضیح دوم: 168

استفادہ معاویہ از حماقت مردم شام. 168

توضیح سوم: 170

کشتہ شدن سعد بن عبادہ انصاری... 170

توضیح چهارم: 171

توضیح پنجم: 176

توضیح ششم: 178

جریان داوری ابوموسی و عمر و عاص..... 178

توضیح هفتم: 183

ص: 208

صلح رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با مشرکین مکه در حدیبیه. 183

مدائنی را بشناسید: 184

شبلنجی احتیاج به ترجمه ندارد. 185

ابوطالب مکی چه شخصیتی دارد؟. 185

چند چیز زیاد نبودن عدد ازواج را روشن می کند. 186

ریشه یابی این تهمت ناروا. 187

توضیح.. 191

اسامی کتب مورد مطالعه. 193

اسامی کتاب هایی که جزء مدارک برگزیده است... 197

مژده به عاشقان مناجات... 5

فهرست... 201

ص: 209

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

